



ازوق<sup>۳</sup> لله<sup>۴</sup>  
عاشورا  
تادریای  
ظهور

زیارت معنی زندگی در عصر غیبت  
اسماعیل شفیعی روستانی

الحمد لله  
الرحمن  
الرحيم

تقديم به ساحت مقدّس حضرت اباعبدالله الحسين عليه السلام

# از قلۀ عاشورا تا دریای ظهور

زیارت سرخ؛ معنی زندگی در عصر غیبت

اسماعیل شفیعی سروستانی

سرشناسه: شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -  
عنوان و نام پدیدآور: از قلّه عاشورا تا دریای ظهور/اسماعیل شفیعی سروستانی/  
ویرایش واحد پژوهش مؤسسه فرهنگی موعود.  
مشخصات نشر: تهران: موعود عصر(عج)، ۱۳۹۲.  
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.  
شابک: ۹ - ۴۰ - ۲۹۱۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۵۵۰۰۰ ریال.  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
موضوع: حسین بن علی(ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.  
موضوع: محمد بن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- غیبت  
موضوع: عاشورا.  
موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.  
موضوع: مهدویت.  
شناسه افزوده: مؤسسه فرهنگی موعود عصر(عج)  
رده بندی کنگره: BP ۵ / ۴۱ / ش ۷ الف ۴ ۱۳۹۲.  
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۵۳۴.  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۰۹۰۶۵

## از قلّه عاشورا تا دریای ظهور

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی  
ویرایش: واحد پژوهش مؤسسه فرهنگی موعود  
ناشر: موعود عصر(عج)

---

نشانی ناشر: تهران - صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵

تلفن: ۸۸۹۴۱۲۳۵-۸۸۹۴۱۳۳۷ نمابر: ۸۸۹۴۱۴۰۲

فروشگاه اینترنتی: [www.yaranshop.ir](http://www.yaranshop.ir)

### فهرست مطالب

- فصل اول: زیارت سرخ؛ معنی زندگی در عصر غیبت..... ۱۱
- حسین مفسّر معنی مرگ..... ۱۳
- زینب کبری مفسّر معنی زندگی..... ۱۷
- از قلّه عاشورا تا دریای ظهور..... ۲۳
- آیه مودّت..... ۲۷
- عشق مقدّس، کینه مقدّس..... ۳۵
- مقام زیارت..... ۴۱
- فصل دوم: مرامنامه شیعه بودن..... ۵۷
- زیارت عاشورا مرامنامه شیعه بودن..... ۵۹
- فصل سوم: نقشه کلی الهی..... ۱۱۱
- حکمت تاریخ و نقشه کلی الهی..... ۱۱۳
- زنجیره مقدّس هویت دینی..... ۱۲۱
- سه نقطه عطف در زیارت عاشورا..... ۱۲۷
- مسافر کوی کمال..... ۱۳۱
- مقام قرب، مقام خاکساری، مقام حبّ..... ۱۳۱
- نردبان تقرّب..... ۱۴۵

خاکساری شرط تقرّب.....	۱۵۱
فصل چهارم: حسین سفینه نجات.....	۱۶۷
منزلت امام حسین.....	۱۶۹
میزان تقرّب.....	۱۸۳
فصل پنجم: تکلیف زائر.....	۱۹۷
۱. حرکت به سوی امام (تکلیف اول).....	۱۹۹
۲. تسلیم شدن و واگذاری همه امور به امام؛ تکلیف دوم.....	۲۰۴
۳. تجدید عهد با امام است (تکلیف سوم).....	۲۰۸
۴. فراخوانی و دعوت مردم به سوی امام (تکلیف چهارم).....	۲۱۶
فهرست منابع.....	۲۱۹

## مقدمه

معنی زندگی، جان‌مایه زندگی و بودن آدمی در عرصه هستی است. همه آشفستگی، انفعال و ندانم به کجایی، به غیبت معنی متعالی برای زندگی برمی‌گردد. آنکه بی‌دست‌گیر و راه‌بلد، سرخود گرفته است و در برهوت زمین به راه می‌افتد، در فراز و نشیب‌هایش، سرگردانی و حیرانی مبتلا می‌شود. این همه، دانه فساد و تباهی را در خانه جسم و جان آدمی می‌پرورد تا میوه سیاهی بر شاخسار زندگی او نمودار شود. اشتغال به روزمرگی و صورت منسوخ و ممسوخ زندگی، فرزند آدمی را کور و کر، در آسیاب خفت و خیز به گردش بی‌حاصل وامی‌دارد تا عصاره جاننش شربت مجلس عیش ابلیسان شود.

در یادداشتی می‌خواندم: روزی رابرت فولگام، در اثری با عنوان «آینه» از فیلسوفی یونانی، به نام پاپادروس، درباره معنی زندگی می‌پرسد؛ وی در ادامه می‌نویسد:

هنوز سؤالم تمام نشده بود که شاگردها، طبق معمول، با شنیدن چنین سؤالی زدند زیر خنده. معلم دستش را بالا برد تا آنها را آرام کند. بعد، چند دقیقه‌ای به من نگاه کرد. حس می‌کردم با نگاهش از من می‌پرسد که سؤالم جدی بوده

یا نه؟! و وقتی مطمئن شد قصد شوخی ندارم، گفت: به سؤالت جواب می‌دهم. بعد کیف پولش را از جیبش بیرون آورد و یک تگه آینه کوچک گرد که تقریباً اندازه یک سکه بود، از میان آن در آورد و گفت:

در دوران کودکی من، جنگ شروع شده بود. ما خیلی فقیر بودیم و توی یک دهکده دور افتاده زندگی می‌کردیم. یک روز، توی جاده نزدیک خانه‌مان یک تگه آینه شکسته پیدا کردم. [در آنجا] موتورسیکلت یک سرباز آلمانی خرد و خاکشیر شده بود. خیلی سعی کردم تمام تگه‌های آینه را پیدا کنم و کنار هم بچینم؛ ولی ممکن نبود. برای همین، بزرگ‌ترین تگه را نگه داشتم. بعد هم کناره‌های آینه را روی سنگ کشیدم و آن را گرد کردم. بعدها با این آینه بازی می‌کردم و مجذوب این موضوع شده بودم که با این آینه می‌توانم نور را در جاهای تاریکی که خورشید هیچ وقت به آنجا نمی‌تابید؛ یعنی در سوراخ‌های عمیق، شکاف‌ها و گنجه‌ها منعکس کنم. تاباندن نور در جاهایی که ابداً نوری به آنها نمی‌رسید، برایم حکم یک بازی دلپذیر را پیدا کرده بود. آینه کوچک را نگه داشتم و در اوقات بیکاری به این بازی ادامه دادم. وقتی مرد شدم، فهمیدم که این فقط یک بازی بچگانه نیست؛ بلکه استعاره‌ای است برای شیوه‌ای که باید در زندگی، به آن عمل کنم. می‌دانستم که من نور یا منبع ایجاد آن نیستم؛ ولی با تفکر و دانش می‌توانم نور را به تاریک‌ترین جاها منعکس کنم.

حالا می‌دانم که من تگه بسیار کوچکی از یک آینه عظیم هستم. من طرح و شکل کلی آن آینه را نمی‌دانم؛ اما مطمئنم که همین تگه کوچک هم، در حدّ و اندازه خودش، خاصیت آن آینه بزرگ را دارد و می‌تواند به اندازه خودش نور حقیقت را به گوشه‌های تاریک قلب‌ها بتاباند. اگر دیگران هم باور کنند که تگه‌ای از آن آینه هستند، در کنار هم می‌توانیم آینه بزرگی بسازیم و همه



گوشه‌های تاریک را روشن کنیم.

این دقیقاً همان چیزی است که من به دنبال آن هستم. این معنی زندگی من است.

پاپادروس، سپس آینه را به دقت و دوباره در دست گرفت و به کمک ستونی از نور آفتاب که از پنجره به داخل سالن می‌تابید، پرتویی از آن را به صورت و دست‌هایم تاباند. شاید می‌خواست بگوید به جایی که تاریک و ظلمانی است، نور بتابانیم؛ به جایی که امید نیست، امید ببریم و در نور خدایی گام برداریم.<sup>۱</sup> سخن گفتن از سید و سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام سخت است. این اثر نیز داعیه شناخت و درک ساحت رفیع آن حضرت و قیام خونبارش را ندارد؛ بلکه گفت‌وگو را بهانه‌ای ساخته است تا شاید در جمع خریداران لطف آن عزیز همیشه تاریخ در آید. ان شاءالله

رویکرد اصلی اثر و تلاش نگارنده، مصروف بیان جایگاه و اهمیت معنی زندگی در سیر و سفر انسان در عرصه تاریخ و معنی مستتر در «زیارت عاشورا» شده است وجه مهمی که همواره و در وقت قرائت این زیارت ناب مغفول می‌ماند و امید می‌رود از پس این مهم برآمده باشم.

در آستانه محرم الحرام سال ۱۴۳۵ ه.ق. این اثر را به تمامی تقدیم ساحت قدسی حضرت حسین بن علی علیه السلام می‌کنم و امید دارم طبع لطیف ایشان را بیاراید. ان شاءالله

**والسلام**

**اسماعیل شفیعی سروستانی**

**۲۳ / ذی حجه ۱۴۳۴ ه.ق.**

۱. فولگام، رابرت، آینه، ترجمه فاطمه امامی، روزنامه ایران، ش ۳۷۵۲، ۱۰/۷/۸۹ ص ۱۹ کودک (بادبادک).

## **فصل اوّل**

### **زیارت سرخ**

**معنی زندگی در عصر غیبت**

### حسین علیه السلام مفسر معنی مرگ

سخن از نمونه‌ها و کسانی است که به راستی، خودشان معنی و حقیقت زندگی‌اند و این ویژگی به مردی باز می‌گردد که در وقت مشاهده تباهی و سیاهی قوم خود، از جای برخاست تا نمونه‌ای و الگویی والا برای آنها بسازد.

خاموشی صدا در سینه‌ها، دهان‌های بازمانده از حیرت و بیچارگی، فرود تازیانه چپاولگران بر گرده‌ها، ناتوانی پاهای وامانده از رفتن، غفلت تام و تمامی که همه چیز را از معنی تهی ساخته بود و غروب خورشید حقیقت، در پشت کوه‌های بلند ظلم، مردی از تبار سلحشوران اهل حقیقت را به حرکت درآورد. او از جای برخاست تا با اهدای جان خویش، همه دیوارها و پرده‌های افتاده بر خورشید را فرو ریزد.

او شوری در نهادها، گفت‌وگویی در زبان‌ها، جست‌وجویی بزرگ در سرها، داستانی و آرزویی در دل‌های شیدا شد و نمونه‌ای شد که بودن، شدن و رفتن را تفسیر می‌کرد.

حسین علیه السلام آغاز قصه‌ای سترگ بود و جانی در همه پیکرهای فسرده و منجمد! آتشی که در میان پیر و جوان افتاد و شوری که از میان همه شهرها و بلاد گذشت.

همو که در شبی سیاه، شعله‌ای درخشان شد تا آتش در همه سینه‌ها اندازد و نهادهای خفته را با سر دادن سرود دلدادگی در گوش جان‌ها، بیدار سازد. حسین علیه السلام به راه افتاد، تا با بر هم زدن همه زندگی ممسوخ و پیرایه‌هایی که بر در و دیوار حیات آدمی بسته شده بود، به او بفهماند:

در وقت فراموشی مرگ، زندگی را هیچ اساس و بنیادی نیست، باشد که خدای را به شهادت طلبند و از آن همه سیاهی وارهند.

حسین علیه السلام نیک دریافته بود که او را پیوندی با فرزندخواندگان سیاهی و تباهی نیست. بنده‌ای که سر در آستان معبود آورده بود تا رهایی از همه چیز را امام خویش سازد. او در اول گام، سخن از شهادت به میان آورده بود تا اعلام کند: نه برای زندگی، که برای مرگ، از جای برخاسته است! و گفته بود:

«می‌روم و جوانمرد را مرگ ننگ نباشد؛ زیرا او مخلصانه می‌کوشد و با جوانمردان با نیکویی رفتار می‌کند تا خواری را به جان نخریده باشد.»

گفت‌وگو از نمونه‌ها و بار عظیمی که بر دوش خویش حمل می‌کنند، به مردی باز می‌گردد که رنج همه انسان‌ها را بر دوش می‌کشید؛ در وقتی که تاریکی، همه سرزمین بزرگ اسلامی را در خود فرو برده بود.

حسین علیه السلام فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه علیهما السلام سفری را آغاز کرد [او دفتری را گشود] که در آن، همه عالم و آدم، تفسیری دوباره می‌یافتند، خالی از هر گونه تحریف، آن‌چنان که او، به حقیقت دریافته و اراده کرده بود تا آن را بر همگان مکشوف سازد.

نگاهی به برگ‌های این دفتر بزرگ، نشان می‌دهد که او، حسین علیه السلام نه برای زندگی و نه برای حکومت بر شهر کوران و کران، بلکه برای تبیین آیه

مرگ و شهادت، سفر خویش را آغاز کرد؛ در وقتی که هیچ نشانه‌ای از معنی مرگ و حقیقت آن دیده نمی‌شد و همگان چنان با فراموشی مرگ، در فتنه دنیا افتاده بودند که دیگر هیچ موعظه و نصیحتی کارساز نبود و دستگاه تبلیغاتی بیگانگان با مرگ، چنان زندگی را وارونه جلوه داده بود که فرزندان آدمی، هیچ معنی روشنی از زندگی به خاطر نمی‌آوردند و در حقیقت، زندگی، با مفهوم درست آن، وجود نداشت تا معنی روشنی بر آن مترتب باشد تا چه رسد به آنکه، مردی چون حسین علیه السلام بخواهد داعیه حاکمیت و امارت، بر چنان مرداب عفی را در سر بپرورد.

آغاز سفر امام حسین علیه السلام همراه با کلامی در توصیف زیبایی مرگ بود و پایان آن، مرگی سرخ در میانه میدان! بدان امید که در سرزمینی مملو از تیرگی، که حجاب‌هایی ضخیم، چونان ابرهای متراکم، حقایق را پوشانده بود، چهره حقیقت نمودار شود؛ در وقتی که انحراف [از حق] چنان جان مردم را متزلزل و زبون ساخته بود که از کتاب خدا، پیامبر و سنت‌های او، جز اسمی بی‌مسما یافت نمی‌شد.

و امام حسین علیه السلام پیش از آنکه به تعریف زندگی و چگونگی آن بپردازد، در پی آن بود تا تصویری حقیقی از مرگ عرضه نماید به آن امید که شاید بر پایه‌های سترگ آن، انسان را مجال درک معنی حقیقی حیات و زندگی حاصل آید. امری که در میان غفلت تمام پوشیده مانده و فرو رفتن در تباهی و ابتدال را نصیب انسان‌ها ساخته بود؛ انسان‌هایی که بیش از چند دهه، از دوران کفر و جهالت و روی آوردنشان به ایمان نمی‌گذشت.

حسین بن علی علیه السلام نیک می‌دانست که می‌باید بار دیگر، ابتدا و انتهای سفر آدمی معلوم شود تا صورت و سیرت زندگی برایش معنی پیدا کند؛ زیرا از جاده زندگی و در وقت مواجه شدن با راه‌ها و بیراهه‌ها، بدون روشن شدن

غایت سفر، چگونگی طیّ طریق و جهت‌گیری در میانه راه، معلوم نمی‌شود. آنچه، حسین علیه السلام آن را گم‌شده مردم عصر خویش می‌دانست؛ نه طریق زندگی که چگونه مردن بود؛ زیرا واسپس آن آگاهی، چگونه زیستن نمودار می‌شد.

او، مرگ را برای مردمی معنی می‌کرد که فراموشی آن، آنها را در مرداب اسمی بی‌مسما به نام زندگی انداخته بود. آنان می‌بایست دریابند که چگونه می‌توان مشتاقانه زندگی را به هوای رسیدن به چنان مرگی زیبا طی کرد. در آن هنگامه و عصر، سوءتفاهمی بزرگ گرداگرد مسلمانان را فرا گرفته بود؛ آنان بی‌آنکه به تکیه‌گاهی مطمئن چنگ زده باشند، به راه افتاده بودند. همان که مجاز را چهره حقیقت می‌پوشانید؛ گویا که همگان، دست در دست هم، بر اندام فریب، دروغ و نیرنگ، جامه صلاح می‌پوشانیدند تا ایام بودن بر پهنه خاک را در کامرانی [موهوم] سپری سازند.

این همه، محصول عصری بود که جاهل‌ترین حاکمان، زمام امور را به دست گرفته بودند و آنک، غاصبانه به نام شایسته‌ترین مردان اهل حقیقت، بر مردم حکم می‌راندند و به جای رستگاری، نگون‌بختی تام و تمام را نصیب مردم می‌کردند.

در چنین وقتی، اگر حسین علیه السلام در خانه می‌نشست، مسئول بود. او ناگزیر صبورانه دندان بر جگر فشرده، از جای برخاست.

بر حسین علیه السلام واجب بود تا به دعوت جماعتی لبیک گوید و به پاخیزد؛ به سوی مردم برود و حجّت را تمام کند. مبادا که فردا زمزمه سر دهند که:

حسین را فراخواندیم و حکمش را گردن نهادیم؛ اما او اجابت نکرد!

درود پاک خداوند بر او و همه یاران با وفایش.

## زینب کبری علیها السلام مفسر معنی زندگی

پایان ماجرای امام حسین علیه السلام سرآغاز حضور هنرمندانه و با شکوه یگانه زنی است که گویا، همه صحنه عاشورا برای نقش آفرینی او فراهم آمده بود و الگوی ازلی و نمونه ابدی ساخته شده در ظهر عاشورا بی حضور زینب علیها السلام ناقص می ماند. به راستی که بی نقش آفرینی او، داستان کربلا بی سرانجام رها می شد. آغاز حضور زینب علیها السلام پایان نبرد حسین علیه السلام است، پایان هنگامه رویارویی مردی با مرگ سرخ تا از پس آن، آدابی نو سر بر آورد و سنتی جدید آغاز شود، همان که تمامیت آن را زینب علیها السلام عهده دار شد.

آن زمان که همه گرد و خاک میدان فرو نشست و غوغای ساز و طبل جنگی خاموش شد، زینب علیها السلام برپای خاست تا بنیان گذار رسمی شود که حسین علیه السلام و تمامیت نقش آفرینی اش را به ابدیت پیوند می زد.

زینب علیها السلام دخت علی علیه السلام تربیت یافته خانه فاطمه علیها السلام است، پرورده مادری که در هنگامه آسفتگی و پریشانی روزگار، در وقت اختلاط حق و باطل به پا می خیزد و برای دفاع از حقیقت، خطبه سر می دهد؛ خطابه بلندی که طنین آن، همچنان از گوشه ها و زوایای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش می رسد. چنین بود که در عصر عاشورا آن هنگام که خورشید به نیمه آسمان رسید

و حسین علیه السلام در خون خود غلتید، زینب علیها السلام به ناگاه خود را در مقابل همه آنچه که از این پس رخ خواهد داد، مسئول یافت.

تا پیش از این، او حسین علیه السلام را در کنار خود داشت و فرزندان که با جوانمردی تمام و با شمشیرهای آخته خصم را می‌رانند؛ اما دیگر مردی در میانه میدان نبود تا بتوان در گذار از صحنه «کربلا» بازو در بازوی او انداخت. از این رو، حرکت غمگنانه و در عین حال جوانمردانه زینب علیها السلام در تنهایی آغاز می‌شود؛ با انبوهی از مصیبت‌دیدگان و افتادگان که چشم به دستان و بازوان زینب علیها السلام دوخته‌اند.

زینب ناگزیر به معنی کردن زندگی است، و اسپس معنی سترگ مرگ که حسین علیه السلام به تمامی عهده‌دار آن بود.

دخت فاطمه علیها السلام از همان مسیری گذشته بود که حسین علیه السلام در همه طول حیات تا به «مکه» و از مکه تا به «دشت کربلا» پشت سر نهاده بود و فراروی خود، اینک او، پس از حسین علیه السلام یک نشانه داشت، یک نشان از آزادگی؛ همو که در تمامی دوران زندگی به بالای بلندش می‌نگریست، بدو عشق می‌ورزید و در کابین خویش، بودن در کنار او را شرط ازدواج با جعفر قرار داده بود.

زینب کبری علیها السلام ناگزیر به ادامه دادن راهی بود که حسین علیه السلام آن راه را آغاز کرده بود. هیئات که این راه را با کوله‌باری از سختی‌ها می‌پیمود تا هم حافظ یاد حسین علیه السلام باشد و هم حافظ بازمانده‌هایش که اینک ضربت تازیانه‌ها را تاب می‌آوردند.

میوه زندگی از درخت پُرمَر مرگ سر بر می‌آورد و زینب علیها السلام تفسیر آن را عهده‌دار شده بود؛ اما آنچه چونان همیشه در کمین این تفسیر بزرگ زندگی و معنی سترگ مرگ خونین حسین علیه السلام نشسته بود، رسم تحریف فرزندخواندگان شیطان بود که زینب علیها السلام با وجود همه سختی‌ها، ناگزیر به



حراست از آن بود؛ مبلغ و مبین امینی که لحظه به لحظه، در طی مسیر کربلا تا «کوفه» و از کوفه تا «شام»، خود را می‌نمود تا از مغلوب جلوه دادن حرکت زیبای حسین علیه السلام جلوگیری کند.



کاروان، بی‌قافله سالار به راه می‌افتد. زینب علیها السلام دامن بر کمر زده، از جای بر می‌خیزد. بازمانده‌های قافله «کربلا» را فراهم می‌آورد و به راه می‌افتد تا با داغ مانده بر دل‌ها، راهی شهری شود که تا چندی پیش، او را با عنوان دخت امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه مسلمانان می‌شناختند. او ناگزیر پای در صحنه‌ای نهاد که تماشاگران، رسم دیدار ذلت‌بار در اسارت ماندگان را چشم می‌داشتند؛ اما او نقشی آفرید که همگان حیرت‌زده، انگشت بر دهان ماندند.

خلاف انتظار تماشاگران، هم آنان که در غفلت تام به زندگی عاری از معنی چسبیده بودند، سخن زینب علیها السلام با زندگی و مطلوب مردم کوفه و آنان که بر عرصه زمین و تا ابدالآباد طالب زندگی کوفیانی‌اند، هیچ نسبتی نداشت. شاید او با خود می‌اندیشید:

آیا اینجا، همان کوفه‌ای است که به همراه پدر در آن می‌زیستم؟ و اینان همان مردمنده که حسین مرا کشتند و اینک برای تماشای خاندان در بندش انتظار می‌کشند؟

زینب علیها السلام سر از کجاوه بیرون آورد و روی به بی‌خبران از حقیقت مرگ و زندگی، لب به خطابه‌ای گشود که همه پرده‌های پندار و وهم کوفیان را درید. پس از حمد و ثنای خداوند، با صدایی که گویی از کام علی علیه السلام خارج می‌شد، همگان را مخاطب خویش ساخت و فرمود:

«ای گروه دغا و دغل! با شما سخن می‌گوییم! با شما نامردانی که جز حيله نمی‌دانید و جز نیرنگ نمی‌شناسید، با شما دست‌های پیمان‌شکن و

### قلب‌های پیوندگسل ...»

زینب علیها السلام لرزه بر اندام تماشاگران نابخرد افکند، این اولین سخن زینب علیها السلام بود، همو که تیغ آخته کلامش پرده‌های افتاده بر زندگی عفن و انباشته از دغا و دغل مردم را می‌درید، دیگر بار فریاد زد و فرمود:

«اشکتان خشک مباد! به پیرزنی می‌مانید که تار همی داشت و پود همی

گسیخت ... شما هر چه پیوند و پیمان است، به بازی گرفته‌اید ...»

آنچه کوفیان بر آن نام زندگی نهاده بودند، به کهنگی گلیمی می‌مانست بافته شده از رشته‌های دغل و نیرنگ. از اینجا، شیطان زیوربندی این زندگی عفن را عهده‌دار شده بود تا لاف‌زنان دور افتاده از مروت، ناسپاسانه دیوار حصین و باروی بلند گرداگرد خویش را فرو ریزند؛ چنان که زینب علیها السلام اعلام داشت:

«ناسپاسانه کسی را کشتید که مرهم شما بود، در وقت بلا و پشتیبان شما

بود، در وقت جنگ.»

آنان نمی‌دانستند آنچه خود و پدرانشان از آن بر خورده و بهره برده‌اند، جملگی از شجره بالنده محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان بزرگوارش بود؟

اشک از سر و روی «کوفه» و کوفیان باریدن گرفت و به ناگاه با کلام زینب علیها السلام صدای مرگ خونین حسین علیه السلام به کوفه رسید.

زینب علیها السلام با خطابه خویش، مردم کوفه را در دادگاهی به بزرگی یک شهر به محکمه می‌برد؛ محکومشان می‌سازد و آنان را وعده فرا رسیدن محکمه بزرگ‌تری می‌دهد که خدای قاهر قاضی آن است.

جبران خون ریخته بر زمین، ممکن نیست؛ اما زینب علیها السلام در پی زندگی ویژه‌ای است که بر شالوده این خون، ستون‌هایش بر کشیده می‌شود. فرماندهان سپاه عبیدالله نیز در می‌یابند که جنگ اصلی تازه آغاز شده است. تا به آن

هنگام می‌پنداشتند با کشتن حسین علیه السلام ماجرا پایان پذیرفته است؛ لیکن اینک در می‌یافتند که خون حسین علیه السلام می‌جوشد و چونان امواجی کوبنده به راه می‌افتد و همه اهل دغا و دغل را غرق می‌سازد.

صدای زینب علیها السلام صدای خون حسین علیه السلام بود. حسینی دیگر به میدان آمده بود، با آمادگی تام و ابزار تام. حسینی که در کالبد زینب علیها السلام خود را می‌نمایاند.

همه قیام عاشورا مقدمه‌ای بود تا از پس آن، زینب علیها السلام روی به میدان نهد و عهد نهاده را استوار سازد.

سپاه «شام»، کاروان خسته را از بیراهه روانه می‌سازد. شاید که صدای زینب علیها السلام در دل صحرا رها شود و به گوش جان مردم نرسد؛ اما زینب علیها السلام در خروش و جوششی دیگر، چنان دربار عبیدالله و یزید را در خون جاری حسین علیه السلام و کلام سیال خود، مستغرق می‌سازد و در می‌نوردد که هیچ حجتی برای خصم نمی‌ماند.

زینب علیها السلام همه ابزار را از دشمن باز می‌ستاند تا همه روزنه‌های تحریف و تقلب را ببندد و این کلام آخرین اوست که چونان مشتی بر دهان یزید فرود می‌آید.

«ای یزید! آنچه می‌توانی در راه دشمنی با ما به انجام رسان و آنچه می‌خواهی فریب در کار کن! به خدا قسم تو نمی‌توانی نام ما را محو کنی و ما را از یاد مردم ببری. تو نمی‌توانی وحی ما را خاموش کنی و به آرزوی خود بررسی. این ننگ تا ابدآباد بر دامن تو خواهد ماند ...»

خدای را سپاس می‌گویم که ابتدای کار ما را به سعادت قرار داد و پایان آن را به شهادت.»

از اینجا می‌توان دریافت؛ آنگاه که حسین علیه السلام پای در راه «کربلا» گذارد،

زینب علیها السلام با او آمد تا شاهد همیشه خون خدا باشد و جوانمردانه خون او را پاس بدارد و با حضور و کلام خویش، بنای لرزان بازمانده یزیدیان را فرو ریزد و آرام و قرار از آنان بازستاند.

آمده بود تا به همه زندگی، به همه بودن انسان در صحنه حیات، معنای حقیقی ببخشد و آدمی را از دامگه ابلیس رها سازد؛ آمده بود تا مفسر معنی زندگی شود.

## از قلّه عاشورا تا دریای ظهور

روز اربعین، شهادت حضرت حسین بن علی علیه السلام و فرزندان و اصحاب گرامیشان علیهم السلام که می‌رسد، شور عزای حسینی فروکش می‌کند. بیرق‌ها و علم‌ها به گوشه تکایا و هیئات سپرده می‌شوند تا سالی دیگر و محرمی دیگر که شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله خیمه عزای و ذکر مصائب بر پا می‌کنند و شمع محفل ماتم را روشن می‌سازند.

سال ۶۱ ه.ق. وقتی کاروانیان بازمانده از موکب حسین علیه السلام از سفر سخت «شام» بازمی‌گردند، پیش از آنکه رحل اقامت در «مدینه» افکنند، در صحرای «نینوا» و دشت «کربلا»، به زیارت شهیدان می‌شتابند و در کسوت زائری افتان و خیزان به زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام و یاران باوفایش نائل می‌شوند. به عبارتی، دیگر بار، بازمانده کاروان حضرت به کربلا برگشت می‌کند و بدین سان، به رغم میل و تصور کین‌جویان اموی، در روز زیارت و اربعین حسینی، عاشورا رنگ و رونقی دیگر بار می‌یابد.

با این زیارت، عاشورا از صحرای کربلا خارج می‌شود؛ این در حالی است که دشمنان همه سعی خود را برای سرپوش گذاشتن بر قیام و محصور کردن عاشوراییان در صحرای کربلا در کار وارد کرده بودند. آنان گمان می‌بردند با

سرکوب کاروان امام و به مدد دغل و حيله، ماجرای قیام خاتمه یافته است. در اربعین و با «زیارت اربعین» زیارت و قیام، از گستره زمانی و مکانی بسته و محدود سال ۶۱ ه.ق. خارج شده و در بستر تاریخ، چونان رودی جاری می‌شود. از این‌رو، در مطلع این مطلب، عنوان «از قلعه عاشورا تا دریای ظهور» را به کار گرفتم تا تصویری از رود جاری عاشورا در بستر تاریخ به ذهن متبادر ساخته باشم.

بی‌تردید، چنانچه قیام عاشورای حسین علیه السلام در «کربلا» می‌ماند، مجال گذار از دو ساحت زمانی و مکانی نمی‌یافت. مجرای خروج قیام و عاشورای حسینی از اربعین و زیارت آشکار می‌شود تا این رود خروشان از دشت فراخ سینه‌های مردم بگذرد و همه ساحت‌های فرهنگی و تمدنی ساکنان زمین را درنوردد. از این رو بود که مجال عمل از همه کسانی که سعی در مندرس و کهنه ساختن موضوع و منظور قیام داشتند، گرفته شد. بنابراین چنان که در بسیاری از ادعیه و زیارات ویژه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام وارد شده و در آخرین فرازهای «زیارت اربعین» نیز مضبوط است، واقعه جانسوز عاشورا با مهم‌ترین موضوع در حیات بشر، یعنی «حکمت تاریخ» و «نقشه کلی الهی» برای خلق عالم و آدم پیوستگی تمام یافت.

با مراجعه به درک عمومی و فطری بشر در همه زمان‌های ماضی و مضارع و مستقبل و مکان‌های ممکن، می‌توان دریافت که میل و کشش عمومی و جمعی انسان، متوجه و یادآور فصل آخرین حضور در گستره زمین و در عین حال کامل‌ترین و نورانی‌ترین فصل آن است؛ همان که در ادبیات دینی و در جغرافیای تأسیس و شکل‌گیری دولت کریمه امام مبین، پس از سال‌های سخت آخرالزمانی، شناسایی و وعده تحقق آن داده شده است.

پیوستگی نسبی، (سلسله ولایت و امامت و وصایت) و سببی (قیام عدالت خواهانه امام حسین علیه السلام) و خون خواهی صمیمانه امام مهدی علیه السلام این دو امام بزرگوار، یعنی امام حسین علیه السلام و امام مهدی علیه السلام پیوستگی لازم و بی تردید «قیام عاشورا» و «قیام وقت ظهور» را به نمایش گذارده و همگان را بدان متذکر می شود.

## آیه مودت

مفسران شیعی و اهل عامّه، برای «آیه مودت»:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛<sup>۱</sup>

«بگو [ای پیامبر!] بر این [ارساندن پیام] از شما مزدی در خواست نمی‌کنم،

جز دوستی با خویشانم».

شان نزول‌های متعددی بیان کرده‌اند. در این باره، امام صادق علیه السلام

می‌فرمایند:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع به «مدینه» بازمی‌گشت، مردم

شهر مدینه به حضور ایشان شرفیاب شدند و عرض کردند: «ای رسول خدا!

هجرت شما به مدینه منوره، شرف و فضیلتی عظیم بود که خداوند بزرگ

به ما ارزانی داشت. خداوند دوستان ما را با حضور شما در مدینه خشنود

ساخت و دشمنان ما را ذلیل و خوار گردانید. ای پیامبر برای ما سخت است

که گروه‌هایی برای رفع مشکلات خود، نزد شما می‌آیند و شما مالی ندارید تا

به آنان بپردازید و چه بسا ما را شماتت و سرزنش می‌کنند. ما دوست داریم

یک سوم دارایی خود را در اختیار شما قرار دهیم تا هرگاه هیئتی به مدینه

---

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.



آمد، شما چیزی داشته باشید تا به آنان هدیه بدهید.»

پیامبر ﷺ پاسخی به آنان نداد و منتظر شد تا از سوی پروردگار فرمانی در

این باره صادر شود و سرانجام این آیه نازل شد:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛<sup>۱</sup>

من هیچ پاداشی از شما بر رسالت و پیامبری ام درخواست نمی‌کنم، جز

دوست داشتن نزدیکانم.»

امام صادق علیه السلام در پایان روایت فرموده‌اند:

«منافقان با شنیدن این آیه شریفه برآشفتنند و گفتند:

خدا این آیه را نازل نکرد؛ مگر آنکه پسر عموی پیامبر، علی، از اهل بیت او

را به ما تحمیل کند. پیامبر دیروز گفت:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛

آن کس که من پیشوای اویم، بعد از من علی پیشوای اوست.»

امروز می‌گوید: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»<sup>۲</sup>

پس از آنکه این آیه نازل شد، جمعی کنجکاو شدند تا مصداق «فِي الْقُرْبَىٰ»

را از زبان پیامبر ﷺ بشناسند.»

در بسیاری از منابع اهل سنت این ماجرا ثبت شده است.

[که گروهی] نزد رسول خدا ﷺ شرفیاب شدند و خطاب به ایشان گفتند:

ای رسول خدا! مَنْ قَرَابَتِكَ الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؛ مودت نسبت به

چه کسانی، بر ما واجب شده است؟

حضرت فرمودند: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ.»<sup>۳</sup>

۱. سوره شورا (۴۲)، آیه ۲۳.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۷۳.

۳. الدر المنثور، ج ۹ ص ۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تفسیر طبری، ج ۲۵، صص ۱۴ و ۱۵.

علمای شیعه به استناد و مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام که از منابع تفسیری و حدیثی اهل سنت گرد آورده‌اند، دربارهٔ مصداق «آیهٔ مودت» استدلال کرده‌اند.

از حضرت سجّاد علیه السلام راجع به این آیه سؤال شد، حضرت در این باره فرمودند:

«هِيَ قَرَابَتُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ مُحَمَّدٌ<sup>۱</sup>»

آنها نزدیکان ما اهل بیت محمد علیه السلام هستند.»

حضرات معصومان علیهم السلام به صراحت این موضوع را رمزگشایی کرده‌اند تا برای مردم جای هیچ شبهه‌ای نماند. در «تفسیر قمی»، از محمد بن مسلم، از قول حضرت امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت، دربارهٔ این آیه، فرمود: «منظور از «قربی» اهل بیت است.»<sup>۲</sup>

در روزهای اولیه پس از واقعهٔ عاشورا وقتی بازماندهٔ کاروان حسینی به «شام» رسید، مردی از اهالی شام، علی بن حسین علیه السلام را ملاقات می‌کند. او با جهالت تمام خطاب به حضرت می‌گوید:

شکر خدا را که مردان شما را کشت و بیچاره کرد!

امام به وی فرمودند: «آیا قرآن خوانده‌ای؟»

مرد شامی گفت: خوانده‌ام.

امام فرمودند: «آیا «حم» را خوانده‌ای؟»

گفت: خوانده‌ام.

آنگاه حضرت فرمودند: «آیا آیهٔ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

الْقُرْبَى» را نیز خوانده‌ای؟»

۱. زمخشری، محمود، الکشاف.

۲. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۵۳.

گفت: آری. خوانده‌ام. مگر شما آنها هستید؟

امام فرمودند: «بلی ما از آنها هستیم.»<sup>۱</sup>

چنان مضمون و محتوای «آیه موَدّت» و ذکر مصداق «قربی» در میان روایت‌ها، تکرار و بیان شده است که هیچ یک از مذاهب اهل سنت و شیعه، منکر صحت روایات و تطبیق قطعی مصادیق نیستند.

### حَبّ و بغض آل محمد ﷺ

در همه سال‌های حضور نبی گرامی ﷺ در میان مسلمانان، موضوع حَبّ و بغض آل محمد ﷺ و نتایج حاصل از آن مطرح بوده و درباره‌اش گفت‌وگو شده است.

آنها می‌دانستند که محبّت اهل بیت ﷺ همان محبّت خداوند متعال است؛ چنان که فرموده است:

«مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ؛<sup>۲</sup>

هر کس شما را دوست داشته باشد و مهر بورزد؛ همانا به خدا مهر ورزیده است.»

زمخشری، از مشاهیر مفسران علمای عامّه و صاحب تفسیر «الکشاف»، در تفسیر آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» حدیث ذیل را از قول رسول خدا ﷺ نقل می‌کند:

«هر که با دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است؛ هر که با دوستی آل

۱. همان.

۲. زیارت جامعه کبیره. «مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ...؛ آنکه شما را دوست داشت، خدا را دوست داشته و هر که شما را دشمن داشت، خدا را دشمن داشته و هر که به شما مهر ورزید، به خدا مهر ورزیده و هر که با شما کینه ورزیده با خدا کینه ورزیده است.»

محمد بمیرد، بخشوده از عذاب مرده است؛ هر که با دوستی آل محمد بمیرد، توبه کار مرده است؛ هر که با دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن کامل مرده است. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، فرشته مرگ او را بشارت می‌دهد و سپس منکر و نکیر نیز او را به بهشت بشارت می‌دهند؛ هر که با دوستی آل محمد بمیرد، او را معزز و محبوب به سسوی بهشت می‌برند؛ آن گونه که عروس را معزز و محبوب به سوی خانه داماد می‌برند. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، از قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می‌شود؛ هر که با دوستی آل محمد بمیرد، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می‌دهد؛ هر که با دوستی آل محمد بمیرد، طبق سنت و جماعت مرده است. هر که با دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت در حالی وارد می‌شود که بر پیشانی او نوشته شده است: مأیوس از رحمت خدا! هر که با دشمنی آل محمد بمیرد، کافر مرده است. هر که با دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.»<sup>۱</sup>

از روایاتی از این دست، چنین دریافت می‌شود که نفس محبت اهل بیت علیهم‌السلام دارای ارزش و اعتبار فوق العاده عظیم است تا آنجا که در برخی از روایات آمده است که از همه عبادت‌ها بالاتر است؛ چنان که در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است:

۱. الزمخشری، جارالله، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳ ص ۴۶۷؛ همچنین ر.ک: الرازی، فخرالدین محمد، التفسیر الکبیر، ج ۲۷ ص ۱۶۶؛ المجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۷ ص ۱۱۱، ح ۸۴. «مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَتَحَّ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَرَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَيَّ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَنَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.»

«إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةٌ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ»<sup>۱</sup>

بالا تر از هر عبادتی، عبادتی است و محبت ما اهل بیت علیهم السلام برترین

عبادت‌هاست.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سفارش خود به ابوذر فرمودند:

«اعْلَمُ أَنَّ أَوْلَ عِبَادَتِهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ بِأَنَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَ الْفَرْدُ فَلَا ثَانِي مَعَهُ، وَ الْبَاقِي لَا إِلَهِيَ غَايَةً، فَاطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ، وَ هُوَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَ هُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ الْإِيمَانُ بِي وَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَ جَلَّ) أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ كَافَّةً النَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، وَ دَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا، ثُمَّ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۲</sup>

ای ابوذر! بدان که نخستین گام از عبادت خدا، شناخت اوست ... سپس ایمان داشتن به من و اقرار به اینکه خداوند عز و جل، مرا به سوی همه مردم فرستاد تا آنان را به امر خدا نوید و هشدار دهم و به سوی خدا فرا خوانم و من چراغی فروزان هستم؛ سپس دوست داشتن اهل بیت من که خداوند ناپاکی را از ایشان زدود و پاک و پاکیزه‌شان گردانید.»

در روایتی نیز امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

«أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا وَ أَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ بُغْضُنَا»<sup>۳</sup>

بهترین نیکی‌ها محبت و علاقه به ماست و بدترین بدی‌ها، دشمن داشتن

ماست.»

تعابیر گوناگونی درباره اهمیت و جایگاه حجت اهل بیت علیهم السلام در بیانات

۱. بحار الأنوار، ج ۲۷ ص ۹۱، ح ۴۸.

۲. اهل بیت در قرآن و حدیث، ج ۲.

۳. همان.

حضرات معصومان علیهم السلام وارد شده است تا آنجا که به عنوان اساس دین داری، بنیاد اسلام، باقیات الصالحات و نشانه ایمان یاد شده است و در مقابل، بغض به ایشان، به منزله خروج از ایمان و نشانه نفاق شناخته شده است. در حدیث شریفی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«الإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَفَاءُ وَ مُرْوَةٌ تُه الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛<sup>۱</sup> اسلام برهنه است و جامه آن حیاست و زیورش وفا و مردانگی اش کردار نیک و ستونش پارسایی، هر چیزی بنیادی دارد و بنیاد اسلام دوست داشتن ما اهل بیت است.»

چنان که پیش از این ذکر شد، این عبارات و توصیفات در روایات، احادیث، در منابع اهل عامه نیز ثبت و ضبط شده است. این مجموعه، در خودش و با خودش بیان می کند که اظهار محبت و مودت درباره آل محمد صلی الله علیه و آله اساس دین داری است و آنکه پس از دیدار و زیارت، «کربلا» را به قصد شهر و دیارش ترک می کند، در واقع ناشر و مبشر عشق مقدس، درباره برگزیده ترین و عزیزترین خانواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و «کینه مقدس» درباره جمله کسانی است که بغض و کینه این خانواده را در دل پرورده یا در عمل آن را آشکار ساخته‌اند.

## عشق مقدّس، کینه مقدّس

اگر «زیارت جامعه» به عنوان جامع‌ترین و عالمانه‌ترین خطاب شیعه، به ساحت مقدّس حضرات معصومان علیهم‌السلام و مأخذ بی‌نظیری برای دست یافتن به درجات عالی از معرفت درباره‌ی ایشان باشد، «زیارت عاشورا» مرانامه‌ی شیعه بودن است. به حقیقت، ادب مسلمانی و سنّت شیعه بودن به تمامی در جمله‌ها و عبارتهای رفیع این زیارت جلوه‌گر است. به عبارت دیگر، راز دور شدن از صراط مستقیم، جاماندگی از کاروان اهل حق و فرو غلتیدن در دریای شبهه و تردید را می‌نماید و نتیجه‌ی محتوم افراط و تفریط و کاهلی و شتاب در سیر و سلوک نادرست در عرصه‌ی تاریخ را اعلام می‌دارد. راز نهفته و حقیقت عشق و کین مقدّسی که چون دو بال گشوده، آدمی را از میان گنداب خودبینی، مرداب فلک‌زدگی و آفات هواجس و رذایل، به عالی‌ترین مراتب پاکی و نورانیت برمی‌کشد، صفا می‌بخشد و خالص می‌سازد تا در جمع صالحان و صدیقان، شاهد عالی‌ترین جلوات کمالی حضرت خداوندی و واجد بلندترین مراتب معرفت و کمال شود.

و ه که رهنان عقل و دین، فرزندان آدمی را در تلاطم خشم و شهوت و تمنیات غریزی چنان گرفتار ساخته‌اند که مجال تجربه‌ی مراتب عشق و کین

مقدس را نیابد! در حالی که جمله صعودکنندگان از فرش الشیطان به ساحت پاک عرش الرحمن در زمرة اهل معرفت، محلّ ظهور و تجلی این عشق و کین شدند و کاهلان و واماندگان در باتلاق شبهه و شهوت، بی نصیب از این پر کشیدن، مدد رسان خصم، در غلبه بر شهر امن دوستی شدند.

«زیارت عاشورا» ظهور این عشق و کین مقدس در هیئت کلمات و عبارات است؛ چنان که یاران حسین علیه السلام و کربلاییان در خود و با خود، تمامیت این عشق و کین را متجلی ساختند تا دریافته شود:  
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت

هر که شد کشته او نیک سرانجام افتاد<sup>۱</sup>

زیارت عاشورا زیارت حسین علیه السلام است که در ظهری داغ، ظهور کرد. زیارت عاشورا مرامنامه شیعه بودن است تا این آیت ظهور، تحقق عینی بیابد که:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>۲</sup>

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»

تا از آن پس، هر کس در دل، احساس رغبت به شیعه بودن و در سر، قصد زیارت حسین علیه السلام کند، از گذرگاه آن بگذرد، متذکرش شود، حسینی شود و در جمع مردانی مرد، از قبیله ایمان بماند؛ هم آنان که بنیاد این زیارت مقدس را در ظهر داغ و تفتیده عاشورا بر کشیدند.

عاشورایی شدن، با اعلام صادقانه عشق به حسین علیه السلام آغاز شد.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

۱. دیوان غزلیات حافظ.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۹.



سلام بر تو ای ابا عبدالله»

همه عشق با خون در هم آمیخت:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ؛

سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا».

همه عشق و خون در ناله و حزن و اندوهی جاودان آمیخته شد:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ!»

چه دردناک و جانگداز است ای حسین! مصیبتی که بر تو رفت».

و همه عشق و خون و حزن به تیری پرتابی، به لعنتی از ژرفای جان تبدیل

شد که در عمق سینه بارزترین مصادیق ظلم می‌نشست.

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؛

پس لعنت باد بر آنان که اساس ظلم بر شما، پاک‌ترین و برگزیده‌ترین آفریده

خداوند را استوار ساختند».

پس لعنت بر آنان که با خارج ساختن حق مسلم از جایگاه حق خود، بنیاد

جور و ناروا را برکشیدند.

از اینجا، از چله کمان عشق و خون و اندوه، تیر تبری جستن به پرواز در

آمد تا فارق میان ظالم و مظلوم، حق و باطل و خیمه و خرگاه عاشوراییان و

یزیدیان باشد.

«بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَكْمُ مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَاتَّبَاعِهِمْ وَأَوْلِيَاءِهِمْ؛

از پیروان و تابعان و اولیای جائر، بیزاری می‌جویم و تمامیت این بیزاری

و نفرت را نسبت به دشمن خدای عرضه می‌کنم و به دشمن شما، ای حسین!

بیزاری از همه آنانی که همراه و تابع و یاری‌رسان و دوستدار ظلم و جور

بر حسین علیه السلام و خاندان او شدند. بیزاری می‌جویم از امروز تا فردا، تا ابدالآباد و

تمامی هستی خود را مصروف حراست و آبیاری این نهال بیزاری می‌کنم و با بلندترین بانگی که تاکنون گوشی طاقت شنیدنش را نداشته، اعلامش می‌کنم تا جملگی، این تبری و بیزاری را بشنوند و بدانند نه در خلوت، نه با نجوا که با بلندترین بانگ علیه بارزترین مصادیق ظلم، فریاد برداشته‌ام تا رسم شیعه بودن بماند.

«وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ، وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةٍ ...»

و جمله آنان که آشکار و نهان یاری رسانشان شدند.

گستره و ژرفای بیزاری جستن عاشوراییان، چونان دعوی کاهلان و لافزنان عاری از جوانمردی نیست.

آنان، از بلندای معرفت و آگاهی و از قلّه تنومندی و ایستادگی، جمله خلق عالم را مخاطب خویش می‌سازند تا جای هیچ تردیدی، شکی، لرزش دستی برای سهل‌گیری و تسامح نماند. تنها واسپس این تبری جستن است که تمنای مقدّس سر بر می‌آورد.

تمنایی مقدّس، از میانه عشق مقدّس و کین مقدّس تا دانسته شود:

آن را که بی‌عشق و کین پا در طریق عاشوراییان می‌گذارد، مجالی برای هیچ تمنا نیست.

تا دریافته شود، تمنای مقدّس از آن محرمان راز و خلوتیان انس جای گرفته در زیر خیمه حسین علیه السلام است و بس.

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ

إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ»

این عشق و این کین مقدّس، مرا مجاز می‌دارد و رخصت می‌دهد تا از او، که

حسین علیه السلام را به نیکوترین صورت گرامی داشت، تقاضا کنم و از ژرفای جان

بخواهم که، بودن در جمع طالبان خون حسین علیه السلام را روزی‌ام کند و با آن امام

منصور از اهل بیت محمد، علی، فاطمه حسن و حسین علیهم السلام.

این تقاضا، حصار می‌شود تا محرم این حرم، در امنیتی تمام، بدان تقرب جوید، مستحکم بماند و در مقامی محمود پذیرفته ساحت مردی شود که تمامیت عشق و تمامیت تبری جستن را در ظهری داغ متجلی ساخت. این عشق را مقدس می‌شناسیم؛ زیرا به عالی‌ترین مرتبه محبت، در رفیع‌ترین درجات کمال، در عرصه هستی می‌انجامد. این کینه را مقدس می‌خوانیم؛ زیرا تمامی اعتبار، دارایی و جان و مال را مبدل به تیری می‌سازد که از کمان جان به سوی بارزترین مصداق ظلم پرتاب شود.

بی این تولی جستن واضح و تبری جستن آشکار و مهیا، هیچ تمنایی برآورده نمی‌شود و هیچ محرمیتی حاصل نمی‌آید. از آن روی، صراط مستقیم که عین و حقیقت رستگاری و نیک‌بختی است، تنها از میانه این عشق و کین می‌گذرد. چه زیباست این کلام حسین علیه السلام در خطبه‌ای که در «منا» ایراد فرمود:

«... امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام است، همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ظالم... شما [که] در این راه، نه مالی خرج کردید و نه جانی را برای خدا، که آن را آفریده [است] به مخاطره انداختید و نه برای رضای خدا با عشیره‌ای در افتادید، آیا شما به درگاه خدا بهشت و هم‌نشینی پیامبران و امان از عذاب او را آرزو دارید؟»<sup>۱</sup>

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ترجمه علی مؤیدی، ص ۳۰۸.

## مقام زیارت

جای آن است که پرسش شود:

اگر عاشورا و جانبازی حسین علیه السلام و یارانش در دشت «کربلا»، معنی دهنده به مرگ و غایت بودن در عرصه هستی است و زیارت، معنی دهنده به زندگی و پیوند دهنده آن با عالی‌ترین حکمت الهی و نقشه کلی درباره آفرینش است، چرا روز و روزگار مسلمانان این قدر تباه، تیره و آویزان میان زمین و آسمان است؟

انفعال و ندانم به کاری، همراه با فساد منتشر شده، در مناسبات و معاملات فردی و جمعی، چنان که شرق اسلامی بدان مبتلاست، تنها حاصل غلبه استعمارگران بر این پهنه از خاک خدا نیست؛ وجهی از این همه تباهی، به عمل تمامیت خواهان متکبر برمی‌گردد، وجهی دیگر به عمل خود مسلمانان بازگشت می‌کند.

تکلیف سایر اقوام و ملل ملحد و مشرک و یهود و نصارا معلوم است و هر چه می‌کنند، به خودشان بازگشت دارد. سخن ما متوجه جهان اسلام، به صورت عام و جهان شیعه به صورت خاص است.

اگر جان شیعه در مودت به اهل بیت علیهم السلام معنی می‌یابد و با اظهار عشق به

حسین علیه السلام ظهور و طراوت پیدا می‌کند، زائر معنی زندگی را از زیارت دریافت می‌کند. چنان‌که زینب کبرا علیها السلام عهده‌دار آن شد.

دشمنان اهل بیت علیهم السلام همه تلاش خود را مصروف آن می‌داشتند تا واقعه روز عاشورا در جغرافیای زمانی سال ۶۱ هـ.ق. و جغرافیای مکانی دشت «نینوا» بماند؛ در حالی که سفیر حسین علیه السلام از آغازین روزها و از اولین زیارت حسین علیه السلام در روز اربعین، بر آن بود تا حصار زمانی و مکانی محصور کننده قیام امام علیه السلام را بشکند و قیام و عمل خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بستر تاریخ جاری کند. از این‌رو می‌توان گفت:

زائری که بی‌بهره بزرگ از «کربلا» خارج شده و قیام و حضور و عمل خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منش، روش، ادب و اندیشه او تأثیر نگذاشته باشد، گویی حسین علیه السلام را در کربلا رها کرده و به شهر و دیار خویش بازگشته است.

او همنوا با دشمنان اهل بیت علیهم السلام واقعه جانسوز عاشورا را در همان جغرافیای زمانی و مکانی سال ۶۱ هـ.ق. تعریف کرده و شناخته است؛ در حالی که بنا نبود این قیام در ظرف محدود زمانی و مکانی ویژه بماند.

آنکه پس از دیدار کربلا و زیارت ابا عبدالله علیه السلام از خود خارج نشده باشد، بی‌حسین علیه السلام به شهر و دیار خود بازگشته است؛ به همان سان که با پایان یافتن فصل حج، در ذی‌حجه و بازگشت صدها هزار زائر بیت الله الحرام، شاهد اتفاق خاصی در شهر و دیار مسلمانان و مؤمنان نیستیم!

مقام و جایگاه «زیارت» نسبت به بسیاری از مناسبات و معاملات است که از ابتدای سال تا انتها بدان مشغول می‌شویم، جان و دل بدان می‌سپاریم و درباره‌اش هزینه می‌کنیم، اشرف و افضل است.

اگرچه همگان، واسپس دریافت نعمتی و برطرف شدن نعمتی خدا را سپاس می‌گویند؛ اما سپاس‌گزاری ویژه از خداوند را درباره توفیق زیارت در

زیارت‌های منحصر به امام حسین علیه السلام باید دید.

در زیارت این امام شهید، در «عید فطر» و «قربان» می‌خوانیم:

«وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَرْدِ ... الَّذِي مِنْ تَطَوُّلِهِ سَهَّلَ لِي زِيَارَةَ مَوْلَايَ بِإِحْسَانِهِ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي عَنْ زِيَارَتِهِ مَمْنُوعاً وَ لَا عَنْ ذِمَّتِهِ مَدْفُوعاً بَلْ تَطَوَّلَ وَ مَنَحَ؛<sup>۱</sup> سپاس و حمد از آن خداست ... خدایی که عطا و بخشش دارد، پروردگارا در سایه احسانت، زیارت مولایم را برای من آسان بگردان و مرا از زیارت او محروم و ناکام مفرما و از ذمه او و ارهان، بلکه تفضل و انعامت را بر من دریغ مفرما.»

تقاضا و طلب شرف زیارت، تقاضا و طلب نیل به حقیقت بودن در عرصه زمین است؛ در حالی که متأسفانه زائران عموماً برای ذخیره آخرت و رفع حوائج دنیوی، رنج سفر زیارتی را بر خود هموار می‌سازند!

حسین علیه السلام برای آنکه مردم پس از شهادتش از گناهان و جرایم رفته مغفرت حاصل کنند و به ثواب اخروی دست یابند و سهمی از بهشت و حور و قصور را از آن خود سازند، پای در رکاب شهادت و میدان قیام نگذارد!

چگونه است که با فراموشی ایده و آرمان او و همه آنچه که فرزند برگزیده رسول خدا صلی الله علیه و آله خالصانه تقدیم کرد، زیارتش را محدود و منحصر در رفع حوائج دنیوی و کسب ثواب و مغفرت اخروی می‌شناسیم؟

این اهل نصاری هستند که موضوع تصلیب حضرت عیسی علیه السلام را به عنوان فدا می‌شناسند و می‌گویند: عیسی، فرزند خدا برای بخشیده شدن گناهان مسیحیان به صلیب کشده شد!

فدا از جمله، اساسی‌ترین عقاید مسیحیان است؛ یعنی نجات بشر، به وسیله

۱. مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه السلام در عید فطر و قربان.

مرگ عیسی علیه السلام آنان معتقدند که فطرت انسان از اول پاک آفریده شده بود؛ ولی به خاطر گناه آدم و حوّا (خوردن میوه ممنوعه) این گناه نسل به نسل به انسان‌ها منتقل شده است. از آنجایی که در اعتقاد آنها برای هر گناهی باید فدیّه بدهند تا بخشیده شوند و اما فدیّه‌ای که در خور بخشش گناه بزرگ آدم و حوّا باشد، وجود نداشت، این گناه همچنان در وجود انسان‌ها ماند.

از نظر پیروان حضرت مسیح علیه السلام از آنجا که به واسطه ارثی بودن گناه نخستین، تمام بشر گناهکار به حساب می‌آیند، خداوند نقشه‌ای کشیده تا فرزند خود را به صورت انسانی از شکم مریم مقدّس به دنیا آورد تا مثل بشر زندگی کند و سپس به دار آویخته شود تا هر کس به او ایمان بیاورد، آمرزیده شود. از نظر مسیحیان، مسیح، پاک‌ترین و بی‌گناه‌ترین فردی است که می‌تواند قربانی و فدا شود. تا گناه جمله پیروانش، به این واسطه بخشیده شود؛ یقیناً این تعبیر و تفسیر، بس کودکانه است.

گویا مسلمانان نیز دانسته یا نادانسته به این شبهه (فدا) مبتلا شده‌اند و چونان مسیحیان گمان می‌برند که حسین علیه السلام هم صرفاً برای بخشیده شدن گناهان و دستیابی به حاجات ریز و درشت آنها خلق شده است.

امام در همه جای حرکت خود، هنگام خروج از «مدینه» تا وقت دیدار صحرای «کربلا»، پرده از حکمت سفر خویش برداشتند و در موضعی فرمودند:

«إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقَتْلِ فَيَأْسِئُ خُذِينِي؛

اگر دین جدم نمی‌ماند؛ مگر به قتل من، ای شمشیرها بر من فرود آید.»

عظمت قیام امام علیه السلام خارج از درک و تصوّر ماست؛ از همین رو اگر زیارت، به ما امکان خروج از جغرافیای محدود خاکی و جغرافیای زمانی محدود ندهد و باعث ارتباط و نسبت ما با عالی‌ترین نقشه کئی الهی نشود، زیارت صورت نگرفته است.

زیارت، زیباترین مجرای اظهار ولایت و معرفت و روشن‌ترین مجرای اظهار قبولی ولایت امام معصوم علیه السلام است.

قبول سرپرستی، امارت و خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در گرو اعلام ولایت و محبت درباره او و اهل بیت آن حضرت است و قبول ولایت ایشان. ولایت در گرو ولایت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خوبی می‌دانند، چنان که عشق و محبت درباره این خاندان مکرم اتفاق بیفتد، انسان‌ها نیز مهربانی پذیرش ولایت و سرپرستی تام آنان می‌شوند.

ارج و مقام زیارت اباعبدالله علیه السلام نزد خداوند، اهل بیت و شیعیان از سویی، به رفعت مقام و منزلت حضرت امام حسین علیه السلام برمی‌گردد و از دیگر سو، به از خود گذشتگی و ایثار منحصر به فرد ایشان در راه خداوند، همان که از ابتدای خلقت آدم علیه السلام تا عصر «عاشورا» و پس از آن تا واقعه شریف «ظهور»، مصداق و نمونه نداشته و نخواهد داشت.

ارزش و جایگاه این قیام، در «کربلا» به آنجا می‌رسد که امام صادق علیه السلام از قول خداوند متعال می‌فرماید:

«ارزش مگه در برابر کربلا، مانند تری نوک سوزن در برابر دریاست.»<sup>۱</sup>

از بدو خلقت تاکنون، هیچ مکان و زمانی، ارزش و شرفی این چنین نداشته است.

در روایات بسیاری آمده است که زمین «مگه» رشک زمین کربلا می‌برد.

## زیارت، مقدمه وصول

زیارت حسین علیه السلام اتصال مدام به حسین علیه السلام اعلام بودن با حسین علیه السلام و تداوم حضور در کاروان حسین علیه السلام است؛ و گرنه آنکه از حسین علیه السلام جدا می‌افتد، از

۱. سفینه البحار، ج ۷ ص ۴۶۱.



کاروان جا مانده‌ای است و دیر یا زود، به دام سپاه «شام» گرفتار می‌آید. مگر نه آن است که پس از «عاشورا»، بسیاری از مؤمنان خطاب به امام در «زیارت وارث» عرض می‌کردند:

«فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ؛

ای کاش من هم در رکاب شما بودم و به آن فوز عظیم نائل می‌شدم.»

«زیارت اباعبدالله علیه السلام»، مجرای است که زائر را به آن روز و به آن فرصت از دست رفته متصل می‌کند، روزی که همگان آرزو می‌کنند کاش بودند و با حسین (ع) در «کربلا» شهید می‌شدند.

اگر شیعه، به حقیقت زائر امام در کربلا باشد، در ساحات مختلف اعتقادی، فرهنگی و در معاملات، مبتلا به بلای سپاه شام (ظالمان هر عصر و زمان) نمی‌شود. آنکه زائر نمی‌شود، دیر یا زود گرفتار سپاه شام می‌شود. این ابتلاء، به معنی ابتلای به حوزه‌های فرهنگی و تمدنی مشرکانه اهل دغا و دغل، در هر عصر و دوره است.

ابان بن تغلب، از سران شیعه و صحابی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است. روزی امام به او می‌گوید:

«ای ابان، کی به زیارت قبر حسین علیه السلام رفته‌ای؟»

ابان می‌گوید:

مدتی است طولانی که به زیارت نرفته‌ام. امام می‌فرماید:

«سبحان الله... تو از بزرگان و رؤسای شیعه هستی و در این حال حسین علیه السلام

را رها کرده‌ای و به زیارتش نمی‌روی؟!»<sup>۱</sup>

امام نمی‌فرمایند: حسین را زیارت نکرده‌ای، می‌فرمایند به عنوان بزرگ

قبیله شیعیان، بر تو فرض است که حسین علیه السلام را رها نکنی.

ترک زیارت، به منزله رها کردن حسین علیه السلام است و برای بزرگان قوم که عهده‌دار هدایت و مراقبت قوم و قبیله‌اند، این امر اهمیتی دو چندان پیدا می‌کند. معاویة بن وهب از قول امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که، امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

«هرگز زیارت حسین علیه السلام را به سبب ترس رها مکن! هر کس زیارت آن حضرت را واگذارد و به سبب ترس زیارت نکند، حسرت فراوان خواهد برد...»<sup>۱</sup>

چنانچه ترسی و حادثه‌ای یا حاکمی ظالم، مانعی بر سر راه زیارت «بیت الله الحرام» ایجاد کند، بر مسلمانان تکلیفی نمی‌ماند و آنان می‌توانند از بستن بار سفر زیارتی خودداری کنند؛ در حالی که این امر درباره زیارت امام حسین علیه السلام وجهی دیگر می‌یابد.

در سنت شیعه بودن، به هیچ دلیل و توجیهی، این امر تعطیل نمی‌شود. هیچ واژه و ترسی نمی‌بایست باعث قطع ارتباط شیعیان با اباعبدالله الحسین علیه السلام شود.

قطع ارتباط با اباعبدالله علیه السلام و قیام ایشان، به منزله قطع ارتباط شیعه با بزرگ‌ترین واقعه‌ای است که قرار است در آخر الزمان با ظهور کبرای امام عصر (عج)، اتفاق بیفتد.

قطع این ارتباط و نسبت، یعنی گرفتار آمدن شیعیان حسین علیه السلام به دست سپاهیان «شام».

درباره سختی و سنگینی هزینه و دشواری‌های بسیاری که در گذشته، شیعیان اهل ولایت برای زیارت پرداخت می‌کردند در منابع ماجراهای بسیاری ذکر شده که قابل مطالعه است.

هنگام زیارت، آخرین کلام را از «زیارت اربعین»، خطاب به امام حسین علیه السلام اعلام می‌کنیم:

ای حسین!

«وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ، حَتَّى يَأْذُنَ اللَّهُ لَكُمْ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ...»؛

ای حسین، و قلبم با قلب شما آمیخته است و در هر کار خود پیرو دستور شما هستم و آماده یاری و نصرت شما می‌باشم، تا اینکه خدا به شما اجازه ظهور دهد و من با شما هستم و نه با دشمنان شما...»

زائر در حالی این عبارات را خطاب به امامش اعلام می‌کند که سفره «کربلا» جمع شده و شهیدان در خاک خفته‌اند. پس خطاب «و نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ» کجا معنی پیدا می‌کند؟

ای حسین، نیرو و توان من مهیاست برای شما، یاری من مهیاست برای شما تا آن روز که دیگر بار، خداوند به شما اذن برگشت بدهد.

این سه ویژگی از اربعین و زیارت اربعین حاصل می‌شود، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هر کس این سه ویژگی را داشته باشد، شیعه امام حسین علیه السلام است.»

هیچ به پرچم سرخ و گلگون، بر بلندای گنبد و بارگاه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نظر کرده‌اید؟ از گذشته‌های دور و قبل از بعثت رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله اعراب در ماه‌های حرام، دست از جنگ و جدال می‌کشیدند و تا پایان ماه به حالت آماده باش می‌ماندند. آنها بر بلندای خیمه‌ها پرچمی سرخ به اهتزاز درمی‌آوردند تا بدین وسیله اعلام کرده باشند که: متوقف شدن جنگ به منزله خاتمه نبرد نیست. با پایان یافتن ماه حرام، دیگر بار شمشیر را از نیام بیرون خواهیم کشید.

اهتزاز پرچم سرخ بر بلندای قرارگاه و بارگاه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نیز به همین معناست. گویا اعلام می‌شود:

جنگ و جهاد و عاشورا به اتمام نرسیده است؛ اگرچه با بر زمین افتادن جسم شهیدان، در صحرای «کربلا» به ظاهر، نبرد متوقف شده است؛ اما نبرد و کین با اهل دغا و دغل اتمام نیافته است.

از اولین زیارت اربعین، در سال ۶۱ هـ.ق. زائر امام حسین علیه السلام و شیعه او اعلام می‌کند:

ای حسین! «و نُصِرَتِي لَكُمْ مُعَدَّة» تا آن ساعت که موانع برطرف شده و دیگر بار لشکرگاه برای ادامه نبرد آراسته شود.

انتهای ماجرای قیام، چیزی نیست جز برطرف کردن همه نشانه‌های ظلم و ستم و فساد در عرصه زمین و تأسیس دولت کریمه حضرت حق، به دست با کفایت خون خواه حسین علیه السلام.

اگر حسین علیه السلام اعلام کرد:

«إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقَتْلِي فَيَأْسِئُ خُدَيْبِي؛

اگر دین جدم نمی‌ماند، مگر به قتل من، پس ای شمشیرها بر من فرود آید.»

زائر هم هماره همان را اعلام می‌کند.

آنکه زیارتش سرخ نیست، زائر نیست. در کربلا، او به زیارت شهیدی می‌رود که پرچم سرخ بر بلندای بارگاهش در اهتزاز است، پس چگونه می‌تواند زیارتش سرخ نباشد؟ آنکه چنین زیارتی به جا نیاورده باشد، در حقیقت، خودش را زیارت کرده است و حاجاتش را طلبیده است و نه حسین علیه السلام را! او باید از صمیم قلب می‌خواند: ای حسین، «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ»

اظهار مودت و محبت باید قلبی باشد. تنها قلب ضامن دوام و بقای محبت

راستین است.

«وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ!»

زائر در وقت زیارت اعلام می‌کند، امر دنیوی و اخروی، فردی و جمعی و آشکار و نهان خود را در همهٔ ساحات، به خواست امام حسین علیه السلام گره زده‌ام. لذا می‌توان پرسید:

چگونه است که مناسبات و معاملات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مسلمانان تا این حد آشفته، فاسد و مغشوش است؟

وقتی قلب در کار نباشد و امری به امر حسین و فرزندان حسین علیهم السلام متصل نشده باشد، زیارت و قرائت زیارتنامه بی‌خاصیت می‌ماند و بدین ترتیب، دشمن هم از این‌گونه زیارت کردن ترسی در دل نخواهد داشت.

باید پرسید: ای زائر برای چه کسی نصرت تو مهیاست؟

اگر برای حسین علیه السلام مهیا و منتظری تا در وقت جدید با او به میدان بروی، خوشا به حالت. وگرنه، خسارات بسیاری را به تجربه خواهی نشست؛ زیرا دانسته و نادانسته، در کار امام، به دغل‌کاری مبتلا شده‌ای. چرا؟

وقتی کسی با زبان اعلام کند ای حسین «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ» اما در عمل قلبش را به زلف دیگری گره زده باشد و امر دیگری را گردن نهاده باشد، مبتلای به دغل شده است. این امر، کمتر از عمل کوفیان نیست! هم آنان که نامهٔ دعوت برای امام حسین علیه السلام فرستادند؛ اما نصرتشان را تقدیم «سپاه شام» کردند.

در اعلام «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ»؛ «وَأَمْرِي لِقَلْبِكُمْ مُتَّبِعٌ» قیام معنی می‌یابد و زائر با اقامهٔ زیارت درمی‌یابد:

زندگی همان حیات معنی‌داری است که در جغرافیای حق‌طلبی و جهاد حق‌طلبانه تجلی می‌کند و این، راز‌هایی از ذلت برای هر انسانی است.

زیارت زائر به منزله برافراشته نگه داشتن پرچم قیام و جهاد است تا فرارسیدن فصل اذن قیام خون خواه حسین علیه السلام و ظهور آخرین امام، مهدی علیه السلام.

امام رضا علیه السلام درباره دغل، نسبت به امام مبین می فرمایند:

«هرکس درباره امام دغلی کند، روز قیامت با دهان کج محشور می شود.»

گویا باور نمی دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

### زیارت، گام نخست در تحقق نقشه کلی الهی

تحقق دولت کریمه امام مبین، راز ارسال انبیای عظام الهی و انزال کتب آسمانی است؛ راز خلقت و حکمت پوشیده در جمله فراز و فرودهای رفته بر امم پیشین است؛ مقصود و مقصدی است که خداوند متعال، در منتها الیه سیر و سفر بر زمین، تجربه آن را اراده فرموده و درباره اش وعده داده است.

آنگاه که زائر، از صمیم قلب اعلام می دارد:

ای حسین! همه یاری من برای شما مهیاست تا آنکه خداوند به شما اذن ظهور دهد. خود را به بزرگترین و اصلی ترین پروژه ای پیوند زده که دین خاتم برای تحقق آن آمده است و خاتم اوصیا، امام مهدی علیه السلام در هنگامه خون خواهی امام حسین علیه السلام درباره اش قیام و اقدام خواهد فرمود.

امام باقر علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«خداوند عزوجل فرمود: «قسم به عزت و جلالم و به بزرگی و عظمت و نور

و برتری جایگاه بلندم، هیچ بنده ای خواست خود را بر خواست من مقدم

نکند؛ مگر اینکه کارش را پریشان کنم و دنیایش را درهم سازم و دلش را به

آن مشغول نمایم و از آن به او ندهم؛ مگر آنچه را برایش مقدر کرده ام، قسم

به عزت و جلال و بزرگی و عظمت و نور و برتری و بلندی مقام و جایگاهم

هیچ بنده‌ای خواست مرا بر خواست خود مقدم نکند؛ مگر اینکه، ملائکه من، از او محافظت کنند و آسمان‌ها و زمین را متکفل روزی او سازم و از پس تجارت و سودجویی هر تاجری، من پشتیبان او هستم و دنیا بر خلاف انتظارش به آستان بوسی او آید.<sup>۱</sup>

قدر مقام آدمی، به قدر پیشتازی او در اقامه خواست خداوند و مقدم داشتن آن به خواست خود شناخته می‌شود.

این به معنای ظهور درجه عبودیت، در بنده خدا و موجب قرب او، در محضر حضرت باری تعالی است.

از منتهای لطف و رحمت خداوند حکیم است که طریق دست‌یابی به مدارج قرب به خود را بیان داشته است و در ازای مجاهدت عبد، برای اقامه خواست خداوند و مقدم دانستن آن بر خواست خود، آن همه اکرام می‌فرماید. این از سنت‌های لایتغیر هستی است که مبتلای به منیت، در برابر خداوند متعال، مبتلای پریشانی روزگار، آشفتگی دنیا، دل‌مشغولی رنج آور و روزی اندک، در عین ابتلا به سیه‌روزی می‌شود و بر عکس، پیشگام در خدمت‌گزاری و عبودیت، از همه غم‌ها می‌رهد و در حصن حصین ملائک آسمانی، روزگار می‌گذراند و آسمان و زمین روزی‌رسان او می‌شوند و دنیا به آستان بوسی‌اش می‌شتابد.

چنانچه تحقق دولت کریمه امام مبین و پیراستن صحن زمین، از ظلم و جور فراگیر، به منزله عالی‌ترین نقشه کلی الهی و (منظور نظر حضرت حق در خلق آسمان و زمین) ارسال انبیا و انزال کتب باشد، مقدم داشتن مجاهدت و سعی در مسیر اراده حضرت حق، رافع همه مضایق و تنگی‌ها، گشاینده همه بندها و موانع و برطرف‌کننده همه غموم است.

شاید از همین روست که فرموده‌اند:

۱. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار، ترجمه هوشمند و محمدی.

«وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ»<sup>۱</sup>

برای تعجیل در فرج، بسیار دعا کنید که مایه گشایش در کار شماست.

دعا کننده برای فرج، در مسیر خواست و اراده خداوند، قرار گرفته و به نوعی خود را همسو با آن خواست متعالی قرار می دهد. همین امر، طبق سنت الهی، گشایش در امورش را در پی خواهد داشت. خداوند در «قرآن کریم» می فرماید:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»<sup>۲</sup>

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

این آیه، پرده از نقشه کلی الهی درباره آمد و شد موجودات بر پهنه زمین، خلق انسان و ارسال انبیای عظام الهی بر می دارد.

این آیه، در هنگامه ای نازل شده است که مسلمانان در حصر «مکه» و مضایق قریش به سر می بردند. محاصره اقتصادی، رحلت حضرت ابوطالب رضی الله عنه و خدیجه کبریا رضی الله عنها شکست سفرهای تبلیغی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سرانجام، ناامنی فراگیر در کنار هم کافی بود تا مسلمانان نوپا از روی یأس و ناامیدی دچار انفعال شوند و از میانه راه دین داری، قصد بازگشت کنند. درست در همین هنگام، خداوند یکتا با انزال این آیه، دوردست افق دید را به مستضعفان نشان می دهد و «نقشه کلی» و اراده خود را به نمایش می گذارد.

در آیات بسیاری، خداوند بیان می کند که به رغم کراهت کفار و منافقان با تحقق بخشیدن به این اراده، یعنی پیشوا قرار دادن مستضعفان نور خود را به

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۵.

۲. سوره قصص، آیه ۵.



کمال ظهور و آشکاری خواهد رساند:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>

می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند؛ ولی خداوند نمی گذارد، خداوند نور خود را کامل می کند، هر چند کافران را خوش نیاید.

خداوند در آیه دیگری به صراحت و قدرت می فرماید:

«وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۲</sup>

و حال آنکه خدا، گرچه کافران را ناخوش افتد، نور خود را کامل خواهد گردانید.

خداوند متعال در آیاتی، موضوع ارسال انبیا را هم به این «نقشه و تقدیر

کلی» پیوست و پیوند می زند و می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۳</sup>

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین [دروغین و شرک آلود و مرام و مسلک های سلطه جویانه] است،

پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه می فرمایند:

«إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ فَلَا يَبْقَىٰ أَخَذَ إِلَّا أَقْرَبَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»

تحقق این وعده خدا، به هنگام قیام قائم آل محمد علیهم السلام خواهد بود. آن روز

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۳۲.

۲. سوره صف (۶۱)، آیه ۸.

۳. سوره توبه (۹)، آیه ۳۳.

است که اسلام جهان گستر می گردد و کسی روی زمین نمی ماند؛ جز اینکه به یکتایی خدا و رسالت پیامبر (ص) ایمان می آورد.»

زائر اباعبدالله علیه السلام با پیوستن به خیل خونخواهان امام حسین علیه السلام و اظهار آمادگی به منظور ارائه همه عده و عده خود برای نصرت ایشان، در مداری قرار می گیرد که حسب تقدیر و نقشه کلی الهی، به اتمام نور خدا و تحقق اراده خداوندی، در امامت مستضعفان بر زمین می انجامد و از این مسیر، واجد همه نعمات و بهره مندی هایی می شود که خداوند با سوگند به همه بزرگی و عظمت شأن خودش، آن را تضمین فرموده است.

قیام اباعبدالله علیه السلام و زیارات ماثوره در این باره، با متذکر شدن موضوع «لثارات الحسین» و قیام جهانی امام مهدی علیه السلام از فرزندان و نسل حضرت اباعبدالله علیه السلام انتهای سیر و سفر انسان در عرصه زمین، نتیجه سیر اکمالی ارسال انبیا علیهم السلام و فرجام مقصد پسندیده مؤمنان را می نماید تا واسپس واقعه عاشورا در امان از هر حرکت اعوجاجی، همه استراتژی کلی خود را با آن تنظیم و تدوین کنند.

از عصر عاشورا به بعد و روز اربعین، دره وحشتناکی فراروی انسان مؤمن نمودار می شود. گویا در یک سو «قله عاشورا» و در دیگر سو «قله ظهور» رخ می نماید. آنکه در دل نیت گذار از این دره و رسیدن به قلعه امن ظهور را دارد، ناگزیر به طی طریق، ایجاد ستون ها و پل گذار و مقاومت تا تجربه نتیجه است. «زیارت سرخ»، نسل در نسل، به مؤمنان آل محمد علیهم السلام در هیئت معماران و بناکنندگان این پل و این ستون ها، معرفی می شود؛ آنان که صمیمانه در مسیر کمالی انبیا و اوصیای الهی، به سوی آخرین منزل مقبول و مطرح در نقشه کلی الهی گام برمی دارند.

این کیفیت عمل و سیر و سفر صادقانه و صمیمانه است که جمله

سوگیری‌ها، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های فردی و اجتماعی مؤمنان را در عصر غیبت کبرای امام معصوم علیه السلام معرفی می‌کند.

هیچ درباره دوندگی‌های شبانه روزی و نتایج اندک که از این روزمرگی حاصل می‌شود، اندیشه کرده‌اید؟ درباره این عبارت که گنجشک روزی شده‌ایم؛ گویا نان و رزقمان را بر پشت آهو گذاشته و آن را در دشتی رها کرده‌اند. آهو می‌دود و ما در پی آن روانه‌ایم. از گیر و بند و بست روزمرگی خارج نمی‌شویم؛ مناسبات جمعی ما هم، همین جور است؛ دقیقه‌ای خلاصی و آسودگی خاطر پیدا نمی‌کنیم.

بار دیگر روایت بلند و سخن رفیع حضرت خداوندی را مرور کنیم و سوگندهای عظیمش را بنگریم،... سوگندی از آن بزرگ‌تر وجود ندارد.

هیئات! ما از مسیر «نقشه کلی الهی» و بزرگ‌ترین خواست و اراده خداوند خارج شده‌ایم؛ در حالی که اراده او به آن تعلق گرفته است؛ «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ ...»

او، جلّ و علا، دولت کریمه امام حق را می‌خواهد و به رغم کراهت همه مشرکان و کافران آن را محقق خواهد ساخت. ان شاء الله.

## **فصل دوم**

### **مرامنامه شیعه بودن**

«آنکه خواسته دیگری را جز خواست خداوند، مقدم بدارد، لاجرم روزگارش پریشان، رزقش اندک و دلش به هرچه خواهد، مشغول شود و آن را اولویت ببخشد.»

یا ابا عبدالله علیه السلام!

«أمری لأمرکم متبّع و نصرتی لکم معدّة حتی یأذن الله بکم»

## زیارت عاشورا مرامنامه شیعه بودن

در تعریف از مرامنامه در کتب لغت آمده است:

«آنچه از مقاصد و هدف‌های یک حزب یا گروه یا جمعیت سیاسی و اعضا و معتقدان آن را در بر دارد. نوشته یا کتابچه‌ای که در آن مسلک سیاسی، حزب یا جمعیتی، فلسفه پیدایش آن و مقاصد و اغراض و هدف‌های افراد آن و طرق رسیدن به آن اهداف، مسطور است.»<sup>۱</sup>

با این تعریف که عمدتاً درباره فلسفه وجودی و مقصد و منظور از تأسیس احزاب و گروه‌های سیاسی اجتماعی بیان می‌شود، ورود هر جمعیتی، در عرصه تاریخ و در صحن معاملات و مناسبات سیاسی، اجتماعی عصر خود، مستلزم تعیین و تدوین مرامنامه‌ای مناسب با رویکرد کلی خود، درباره عالم و آدم و مبانی و مبادی نظری و فکری‌اش خواهد بود؛ و گرنه آن معاملات روی به التقاط، امتزاج و سرانجام انحراف از مبانی خواهد گذارد.

مطالعه رویکرد کلی اسلام و شریعت آل محمد ﷺ درباره بودن و زیستن در عرصه هستی و بررسی سیره و سنت حضرات معصومان علیهم‌السلام نشان می‌دهد که حضور در مناسبات و معاملات سیاسی، اجتماعی ضروری و ناگزیر است؛

---

۱. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه.

بلکه لازمه حضور در حوزه فرهنگی و تمدنی و اجرای حدود الهی در میان مردم است. از این رو، این حضور، در خود، ضرورت تدوین و بیان مرامنامه‌ای ویژه را نیز اعلام می‌کند. این مرامنامه به صورت عام در قول و فعل حضرات معصومان علیهم‌السلام جلوه نموده و به صورت خاص در «زیارت عاشورا»، به عنوان اجمالی‌ترین مرامنامه شیعه بودن آمده است.

زیارت حضرت اباعبدالله علیه‌السلام و به صورت ویژه، «زیارت عاشورا» حاوی و حامل «مرامنامه‌ای» خاص شیعیان، برای شیعه بودن و شیعه ماندن در گستره زمین است؛ همان که به نحوه بودن و زیستن او، در عرصه مناسبات و معاملات سیاسی، اجتماعی تا عصر ظهور امام عصر علیه‌السلام شکل می‌دهد.

اگر در بخش قبل، از حرکت زینب کبری علیها‌السلام و اسپس عصر عاشورای حسینی، با عنوان مفسر معنی زندگی یاد کردم، این بیان ناظر بر این معنا بود که آن حضرت، مبتنی بر همین مرامنامه (مندرج در زیارت عاشورا)، از زندگی و نحوه بودن در زمین تعریف ارائه می‌کند.

زینب کبری علیها‌السلام پس از اربعین، تحت امر و نظارت امام زمان خود، حضرت سید الساجدین علیه‌السلام به زندگی، معنایی می‌بخشد که بر «شالوده‌های قیام» حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام استوار است.

مشی در عرصه زمین، صورتی در ظاهر دارد و حقیقتی پنهان و پوشیده. درست به مثابه یک درخت که ریشه‌هایش در زمین پنهان و شاخ و برگ‌هایش آشکار و عریان است.

درخت بی‌ریشه، با اولین تندباد فرو افتاده و بر زمین می‌غلند. صورت بنا و شکل بیرونی درخت، نیازمند رکن و ریشه استوار است؛ چنان که درخت زندگی، نیازمند بنیاد و اساس محکم و استواری است که ستون‌های نگه دارنده و قوام‌بخش آن، مجال و توان جمله شاخ و برگ و میوه‌ها را داشته باشد.

هر چه این ستون و ریشه محکم‌تر باشد، دوام و ماندگاری و مقاومت بنا هم بیشتر و بیشتر خواهد بود و به همین ترتیب مصونیتش نیز در برابر حوادث افزون‌تر می‌شود.

بنای ریشه‌دار و مستحکم، مجال محافظت از ساکنان بنا را در خود دارد. هر بنای بی‌ریشه و بنیاد، به هر زیبایی و جمال هم که برپا شده باشد، در اولین یورش و لرزش فرو می‌ریزد و ساکنانش را هم به هلاکت می‌رساند.

زینب کبری علیها السلام بنای زندگی و زنده بودن را با رسم و سنت بر کشیده شده، بر قیام امام حسین علیه السلام بنا می‌کنند. تا [زمانی که] معنی دهنده به زندگی و معنی متعالی برای آن وجود نداشته باشد، زندگی به گورستانی شباهت پیدا می‌کند سرد و خاموش یا در ساحتی نازل، به حیاتی نباتی، حیوی و شهوی شبیه می‌شود که جز در خور و خواب و خشم و شهوت خلاصه نیست.

به قول سعدی (ره):

خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش؛ وگرنه مرغ باشد

که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت<sup>۱</sup>

کلام بلندی از حضرت امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

«من عاشق زندگی‌ام و بیزار از دنیا.»

پرسیدند: مگر بین زندگی و دنیا چه فرقی است؟ فرمودند:

«دنیا حرکت بر بستر خور و خواب و خشم و شهوت است و زندگی،



نگریستن در چشم کودک یتیمی است که از پس پرده شوق به انسان می‌نگرد.»  
 امام حسین علیه السلام می‌دید که بنی امیه، بنیاد حیات مردم را سوزانده‌اند. آن  
 امام، نمی‌توانست بر بنیاد بی‌بنیاد پوچی و پستی، بنای رفیع زندگی را برکشد.  
 ایشان، با قیام خونبار خود، بنیادها را استوار ساختند تا پس از «عاشورا» و  
 واقعه «کربلا» دیوارهای زندگی، بر شالوده مستحکم آن بنیادها، برکشیده شود.  
 زندگی جدید، بدون داشتن «مرامنامه» نمی‌تواند به سامانی در خور برسد.  
 از این رو چنان که قبلاً اشاره شد، «زیارت عاشورا» با توجه به بلندی مضامینش  
 می‌تواند، مرامنامه شیعه بودن و شیعه ماندن باشد و تنها امام معصوم علیه السلام  
 می‌تواند مضامین بلند این زیارت قدسی را تفسیر کند.

عموم علمای شیعه، در طول تاریخ، بر اقامه زیارت عاشورا و استحباب آن  
 اتفاق نظر داشته‌اند؛ چنان که زیارت امام حسین علیه السلام و ذکر مصائب آن حضرت  
 و عزاداری برای آن بزرگوار و همراهان با وفایش به منزله قلب تپنده حضرات  
 معصومان علیهم السلام و جمله مجالس و محافل است که در طول سال به نام هر یک  
 از اهل بیت علیهم السلام برگزار می‌شود.

### مصادر و مستندات زیارت عاشورا

مصدر اصلی این زیارتنامه، در کتاب معتبر «کامل الزیارات» تألیف جعفر بن  
 محمد بن قولویه قمی و «مصباح المتهجد» شیخ طوسی (ره) است. این دو بزرگوار  
 با شش سند این زیارت را نقل کرده‌اند.

به استناد این دو منبع ارزشمند، این زیارت شریف، با سه سند، به امام  
 محمدباقر علیه السلام می‌رسد.

شیخ طوسی، سند اصل زیارت عاشورا را این‌گونه نقل می‌فرماید:  
 علقمه می‌گوید:

«به امام باقر علیه السلام عرض کردم: دعایی به من آموزش بده که اگر در آن روز، امام حسین علیه السلام را از نزدیک زیارت کردم، آن را بخوانم و اگر نتوانستم از نزدیک زیارت کنم، از شهرهای دور و از خانه‌ام به سوی او با سلام اشاره کنم و آن دعا را بخوانم.»  
امام فرمودند:

«هرگاه، دو رکعت نماز به جای بیاوری و بعد از آن با سلام به سوی آن حضرت اشاره کنی و در حال اشاره، تکبیر بگویی و بخوانی این زیارت را همان دعایی را خوانده‌ای که ملائکه در هنگام زیارت آن حضرت می‌خوانند:  
«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! ...»<sup>۱</sup>

سند روایت این گونه است: شیخ طوسی، علی بن احمد بن محمد ابی جید، محمد بن حسن بن ولید، صفار، محمد بن الحسین، محمد بن اسماعیل بن بزیع، صالح بن عقبه، علقمه بن محمد الخضر می، امام محمد باقر علیه السلام.

مرحوم آیت الله خویی، در «معجم رجال الحدیث»، ج ۱۰، ص ۸۹ به صراحت صحت اسناد شیخ طوسی تا صالح بن عقبه را اعلام می‌فرماید.<sup>۲</sup>  
این روایت از نظر سلسله اسناد و صحت قول راویان، از طرق دیگری نیز بررسی و ذکر شده است که برای جلوگیری از اطاله کلام، به مطالعه منابع ارجاع داده می‌شود.

در کتاب «مصباح» شیخ طوسی از قول امام صادق علیه السلام در فضیلت و ثواب «زیارت عاشورا» مطالب مهمی بیان شده است. آن امام، به راوی که صفوان است، می‌فرمایند:

«ای صفوان! من یافتم این زیارت را با این ضمانت [ثواب‌ها و فضیلت‌ها] از

۱. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۴۷.

۲. بررسی اسناد زیارت عاشورا مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج).

پدرم، امام باقر علیه السلام و پدرم از امام سجّاد علیه السلام تا می‌رسد به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پیامبر از جبرئیل و جبرئیل از خداوند»<sup>۱</sup>  
 امام صادق علیه السلام به صفوان می‌فرماید:

«هرگاه حاجتی پیدا کردی، این زیارت را بخوان که برآورده خواهد شد.»  
 همچنین «بحار الأنوار» از علقمة بن محمد حضمی از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل کرده است که مضمونش چنین است:

«هر کس امام حسین علیه السلام را به این طریق با (زیارت عاشورا) زیارت کند، خداوند متعال صد هزار هزار درجه به او بدهد و مثل کسی باشد که با امام حسین علیه السلام شهید شده باشد و از آن روزی که امام حسین علیه السلام شهید شده و هر پیغمبری و رسولی و هر کس که آن حضرت را زیارت کرده، خداوند ثواب همه آنها را در نامه اعمال او بنویسد.»

روایات متعددی بر ضرورت و حتی وجوب زیارت امام حسین علیه السلام تأکید دارند؛ چنان که در روایتی آمده است:

«زیارت امام حسین علیه السلام بر هر مؤمنی که اقرار به امامت ایشان داشته باشد، واجب است.»<sup>۲</sup>

یا:

«اگر کسی امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، اهل آتش خواهد بود!»<sup>۳</sup>

قصد نگارنده در این بخش، بیان فضائل، ثواب قرائت «زیارت عاشورا» و دست‌آوردهای زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام نیست؛ بلکه ضمن اشاره به جایگاه زیارت و زیارتنامه امام علیه السلام یادآور شأن آن، به عنوان «مرامنامه شیعه بودن» بلکه مسلمان و آزاده بودن می‌شود.

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، صص ۷۷۲ - ۷۸۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۶۹.

۳. همان، ص ۴.

بیان اینکه هر کس امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، اهل دوزخ است، اشاره به تنبیه و کیفر تعطیل کردن عملی مستحب نیست؛ بلکه یادآور آن است که وقتی «شیعه» بی مرامنامه، بی توجه به بنیادها و ارکان برکشیده شده، برای مرگ و زندگی، با قیام امام حسین علیه السلام و بی توجه به مقصد و غایت تعریف شده، برای مشی در زمین و در عرصه تاریخ به راه می افتد، حسب سنت لایتغیر هستی، سرانجامش جز نگون بختی در عمق سیاهی و دوزخ نخواهد بود.

وقتی از امام باقر علیه السلام درباره سنت تعزیت در ایام عزاداری امام حسین علیه السلام سؤال می شود، می فرمایند:

بگویید: «عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلْنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛<sup>۱</sup>

خداوند! اجر ما را به سوگواری بر حسین علیه السلام بیافزاید و ما را و شما را از خون خواهان او، همراه با ولی خود، امام مهدی آل محمد علیهم السلام قرار دهد.»

در حکایت نقل شده درباره تشرّف جناب حاج سید احمد رشتی به خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام در سفر حج، آن حضرت به ایشان فرمودند:

«چرا شما [زیارتنامه] عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا! عاشورا! عاشورا!»<sup>۲</sup>

### تَقَرُّب (مَثَلث قَرَب)

چنان که از زائری (با معرفت) درباره انگیزه اش، برای زیارت و قرائت زیارتنامه سؤال شود، با استناد به متن زیارتنامه و آنچه در جانش می گذرد، بیان می دارد به قصد تقرب، رنج را بر خود هموار ساخته است.

مراد زائر، قرب است، چه از راه دور زیارت کند و چه از نزدیک، به همان

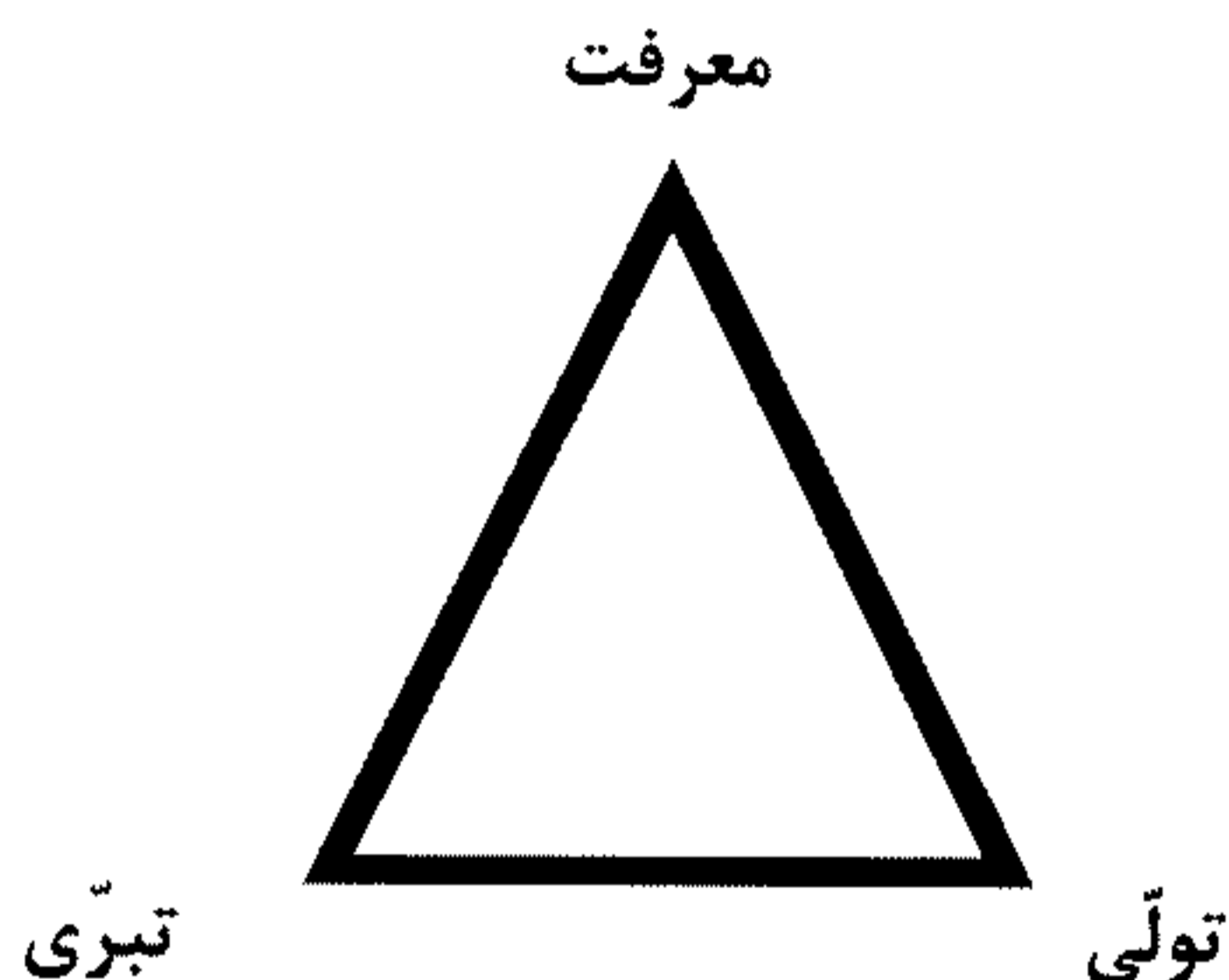
۱. کامل الزیارات، ص ۱۷۵.

۲. داستان های شگفت شهید دستغیب، ص ۳۱۶.

سان که در زیارتنامه می خواند:

«اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ؛ تَقَرَّبُ مِي جَوِيْمِ بِه خِدا.»

برخلاف تصوّر خامان معترض، زیارت حضرات معصومان علیهم السلام به قصد تقرّب به خدا، از مسیر آن ذوات مقدّسه و مقرب خداوند صورت می گیرد. در موضوع و مفهوم زیارت اولیاء الله که با نیت تقرّب صورت می پذیرد، سه مطلب و مفهوم مهم، قابل شناسایی و بیان است که از آن به عنوان مثلث قرب یاد کرده‌ام: معرفت، تولّی و تبرّی.



بدون تفکر و تذکر درباره این سه مفهوم، یعنی «معرفت، تولّی و تبرّی» قرب و نزدیکی به ساحت لایتناهی خداوند متعال، اتفاق نمی افتد. تقرّب در گرو جاری شدن این سه امر مهم، نزد طالب قرب است و به این سه موضوع بستگی دارد.

این همه، تنها الفاضی نیستند که بر زبان جاری شوند و کارگر بیفتند؛ آنکه در جانش متذکر این سه معنا نیست، در پرواز سیمرغوار به «کوه قاف»، یعنی قبول و تقرّب، دچار مشکل می شود و از رفتن باز می ماند.

هماره سیر و سفر در ساحات مختلف حیات و پرواز در فراخنای آسمان

محبت و مودت و معرفت، نیازمند دو بال «تولی و تبری» است؛ همان که پیش از این از آنها، با عنوان عشق مقدس و کین مقدس یاد شد.

مراجعه و مطالعه در مضامین ادعیه و زیارات نشان می‌دهد که این دو اصطلاح وحیانی و قرآنی در همه جای آن (ادعیه و زیارات)، پررنگ نمودار می‌شود.

از تولی و تبرای یاد شده در آیات «قرآن کریم»، عالمان شیعی به عنوان «فروع دین» و یکی از واجبات اسلامی یاد کرده‌اند که در معنی، بیانگر دوستی با دوستان خدا و نزدیکی به اهل حق و دشمنی با دشمنان خدا و دوری از اهل باطل است. تمامی دشمنان دین، انسان، خیر، نیکی و کین جویان به اسلام و اولیای دین، همه همّت خود را مصروف آن می‌دارند که مسلمانان را تبدیل به پرنده‌ای کنند که تنها با یک بال زندگی می‌کند. آنان بال تبری جستن او را قیچی می‌کنند تا از پرواز باز ماند؛ در حالی که آیات قرآن هماره ما را درباره این دو بال پرواز متذکر می‌شوند؛ خداوند علیم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ؛<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده، به دوستی مگیرید.»

برخلاف تصور خامان راه نیافته، موضوع تولی و تبری به عنوان دو بال عشق و کین و مقدس مستنداتی قرآنی دارد. خداوند کریم در «سوره مجادله» می‌فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ...؛<sup>۲</sup>

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند، نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا

۱. سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۱۳.

۲. سوره مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

خویشاوندان باشند...»

به بیانی دیگر، یعنی نباید و نمی‌توانی از دشمنان خدا و رسولش برای خود، دوستی بگیری.

جغرافیای تبری جستن را خداوند اعلام کرده، واجب شمرده، نشانه ایمان دانسته و گستره آن را نیز معلوم ساخته است؛ چنان که در آیه مبارکه آمده است؛ اگر پدران، فرزندان و برادران شما هم، ولایت و تویی به خدا و رسول او را ندارند، شما اجازه دوستی ورزیدن نسبت به آنان را ندارید.

در توصیف حکایات و ماجراهای رفته بر انبیای عظام الهی نیز این امر و گستره آن بیان شده است.

در واقعه طوفان، حضرت نوح علیه السلام فرزندش را که بر کفر اصرار داشت، به یاد آورد. عاطفه پدری برانگیخته شد و پسر را صدا کرد تا به همراه سایرین بر کشتی سوار شود؛ اما پسر پاسخی به درخواست پدر نداد. گمان برد که آنچه اتفاق افتاده، بارشی طبیعی است و دیر یا زود فروکش خواهد کرد. او راه نجات خود را صعود بر بلندای کوهی شناخت؛ در حالی که نمی‌دانست:

«لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ!»

امروز جز به لطف او هیچ راه نجاتی نیست.»

شدت موج و ارتفاع آب، مانع از آن شد که پسر نوح نجات یابد؛ «و او در زمرة غرق شدگان قرار گرفت.»<sup>۱</sup>

حضرت نوح علیه السلام برای فرزندش دلسوزی کرد و از خداوند خواست که فرزندش را از هلاکت برهاند؛ ولی خداوند دعای او را اجابت نفرمود و برای نوح علیه السلام روشن ساخت که فرزندش، با اصرار بر معصیت، شایستگی نجات را

۱. سوره هود (۱۱)، آیه ۴۳.

۲. همان.

ندارد؛ نوح علیه السلام به پروردگارش عرض کرد:

«وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»<sup>۱</sup>

و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسر من از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی.»

ولیکن خداوند سبحان برای نوح علیه السلام موضوع را چنین بازگو فرمود که، فرزندت از عذاب نجات نمی‌یابد؛ زیرا وی عملی ناشایست انجام داده است فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»<sup>۲</sup>

ای نوح! او از خاندان تو نیست. او را عمل غیر صالحی است. پس آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه، من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی.» نوح علیه السلام پاسخ داد:

«پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و اگر مرا نبخشی و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود.»<sup>۳</sup>

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ»<sup>۴</sup>

ای نوح! سلامت و برکاتی که بر تو و آنها که همراه تو اند، ارزانی داشته‌ایم، فرود آی، امت‌هایی هستند که آنها را برخوردار می‌سازیم، آنگاه دستخوش عذاب دردآور ما می‌شوند.»

«قرآن» به یکی از نتایج قطعی دوستی با دشمنان خدا اشاره می‌کند و ضمن [اعلام خطر و] بر حذر داشتن از این امر، می‌فرماید:

۱. همان، آیه ۴۵.

۲. همان، آیه ۴۶.

۳. همان، آیه ۴۷.

۴. همان، آیه ۴۸.



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...»<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما نازل شده است، کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [به سبب ایمان آوردن به پروردگارتان، از شهر و دیارتان] بیرون می‌کنند.»  
دایره و گسترۀ تبری و تویی جستن را در مطلب عشق مقدّس و کین مقدّس، بیان کردم. رسول خدا ﷺ از این اصل و امر مهم، به عنوان استوارترین دستگیرۀ ایمان یاد می‌کنند و می‌فرمایند:

«استوارترین دستگیرۀ ایمان، دوستی و دشمنی برای خدا، ارتباط با دوستان خدا و گسستن از دشمنان اوست.»<sup>۲</sup>

از این رو، به عنوان حبل الله المتین از این اصل می‌توان یاد کرد. راه نجات از سقوط به درّهای هولناک، چنگ زدن با دو دست به ریسمانی محکم است. حبل و ریسمان الهی در دو وجه مهم، دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان آل محمد ﷺ شناسایی می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمودند: «دوستی با دوستان خدا و اطاعت از آنها و نیز بیزاری از کسانی که به آل محمد ظلم و هتک حرمت کرده‌اند واجب است، کسانی که میراث فاطمه علیها السلام و حقّ علی علیه السلام را غصب کرده‌اند، سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر داده‌اند و نیز ناکثین، قاسطین و مارقین.»<sup>۳</sup>

### دقایق یک مرامنامۀ عاشورایی

وقتی از «زیارت عاشورا» به عنوان مرامنامه یاد می‌کنیم، الزاماً می‌بایست این مرامنامه، حاوی همه دقایق یک مرامنامۀ حقیقی باشد.

۱. سورة ممتحنه (۶۰)، آیه ۱.

۲. المیزان، ج ۹ صص ۶۰ و ۶۱.

۳. شیخ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۶۰۷.

این زیارتنامه، گستره و میدان عمل شیعه را در حوزه تویی یا تبری جستن معلوم می‌سازد و درباره هیچ یک از ساحتهای نظری و عملی (فردی و جمعی) در دو جبهه خودی و بیگانه غفلت نمی‌ورزد.

پوششیده نیست که آدمی پیش از ورود به میدان عمل و مناسبات مادی با حوزه‌های «فکری و نظری» درگیر می‌شود. در این حوزه است که بنیادها، معلوم و استوار می‌گردند، مصالح لازم و ضروری جای داده می‌شوند و از زباله و فضولات فرهنگی کناره‌گیری می‌شود.

عبارت‌های «لعنی» مندرج در آیات و روایات، مخصوصاً در «زیارت عاشورا»، که در اصطلاح به معنی و مفهوم «رانده شده از رحمت حضرت حق» است، جامع‌ترین بیان و رساترین آنها را در خود دارند.

«لعن» در لغت به معنای طرد کردن و دور ساختن از روی خشم است و در اصطلاح، اگر از ناحیه خداوند متعال باشد - چنان که از آیات «قرآن» برمی‌آید - به معنای دور ساختن کسی از رحمت الهی، در دنیا و گرفتار شدن به عذاب و عقوبت در آخرت است و اگر از ناحیه بندگان باشد، به معنای نفرین و دعا به ضرر و بر ضد دیگران است.<sup>۱</sup>

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»<sup>۲</sup>

بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفّت‌آور آماده ساخته است.»

مفسران درباره این آیه شریفه، شأن نزول خاصی نقل نکرده‌اند؛ ولی از روایاتی که در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده، روشن می‌شود که آزار

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۴۱.

۲. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۵۷.

خاندان پیامبر ﷺ و به ویژه حضرت علی ﷺ و فاطمه زهرا ﷺ نیز مشمول همین آیه است؛ یعنی کسی که آنان را بیازارد، در دنیا و آخرت مورد لعنت خداوند است و برایش عذاب خوارکننده آماده شده است؛ زیرا چنان که در کتاب‌های شیعه و اهل سنت آمده، پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

«فاطمه پارهٔ تن من است، هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.»<sup>۱</sup>

مراجعه به آیات قرآنی نشان می‌دهد که موضوع و مفهوم «لعن» (دور شدن از رحمت الهی) دربارهٔ چهار گروه بیان شده است:

۱. کتمان‌کنندگان حقیقت: در «سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۹» می‌خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ؛

کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم، نهفته می‌دارند آنان را خدا لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کنند.»

۲. قاتلان مؤمنان: اینان دومین گروه از ملعون شدگانند؛ چنان که در «سورهٔ نساء آیهٔ ۹۳» آمده است:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛

و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.»

۱. علامه امینی، الغدیر، ج ۷ ص ۱۷۴. شیعه و اهل سنت از رسول اکرم ﷺ روایت کرده‌اند که: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي» (صحیح بخاری، ج ۳ ص ۱۱۴۴).

۳. پیمان شکنان و مفسدان: سومین گروه لعنت شدگان از سوی خداوند متعال، پیمان شکنان و مفسدان فی الأرض هستند، در «آیه ۲۵ سوره رعد» آمده است:

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛

و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده، می گسلند و در زمین فساد می کنند، برایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای برای ایشان است.»

در سوره های دیگر نیز همین مضمون بیان شده است.

۴. آزاردهندگان خداوند و پیامبر اکرم ﷺ: چهارمین گروه، آزاردهندگان خداوند و رسول خداوند هستند که ملعون شدگان و از رحمت دور افتادگانند؛ چنان که در «سوره احزاب آیه ۵۷» آمده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛

بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است.»

درک مفاهیم این آیات و شناسایی مصادیق رانده شدگان از رحمت الهی بسیار ساده است.

در مسیر تاریخ و در میان فراز و نشیب های رفته بر حیات فرهنگی و تمدنی مسلمانان و مستضعفان، شخصیت های حقیقی و حقوقی بسیاری بوده اند که مبدأ جریانات معروف و منکر شده و در حیات عمومی مردم، نقش آفرین شده اند؛ بدعت ها آفریده اند یا سنت ها بنا کرده اند.

کتمان کنندگان حقیقت، قاتلان مؤمنان، مفسدان فی الأرض، پیمان شکنان و جفاکاران و به طور خلاصه، آزاردهندگان پیامبر و خداوند همواره قابل شناسایی بوده و هستند.

سنگ محک آیات و روایات رسیده، سیره و سنت نبی مکرم اسلام ﷺ و حضرات معصومان علیهم السلام و سرانجام ردّ و قبول قولی و عملی آن بزرگواران، برای هر انسان صمیمی و بی غرض کافی است تا به استناد آن، بتواند ضمن شناسایی مصادیق فردی و جمعی و حتی جریانات سیاسی، اجتماعی، موضع خود را در قبال آنان روشن سازد و با تبری جستن نظری و عملی، خود را از تبعات سوء تأیید ظالمان یا تکذیب مظلومان برهاند.

### دور افتادگی عمل از نظر

از آنجا که قرائت ادعیه و زیارات و برگزاری مجالس و محافل سسور و سسوگ، منحصر به مناسبات و ایام خاص شده است، مجال تسری دریافتها و مفاهیم مندرج در این ادعیه و زیارات که در حقیقت، ملاک تشخیص و عمل فردی و اجتماعی در گستره مناسباتند، حاصل نمی شود.

اشکال به ما برمی گردد؛ زیرا از یک سو به آن همه ذخایر فرهنگی ارزشمند صورت مناسبتی و تشریفاتی داده ایم و از دیگر سو، میدان عمل و بهره گیری از مضامین ادعیه و زیارات را منحصر در جلب ثواب اخروی و دفع کیفر عمل در صحرای محشر شناخته ایم. از اینجا، این آثار از میدان عمل فردی و جمعی ما، در مناسبات و معاملات فرهنگی و تمدنی خارج شده اند.

در تحصیلات عمومی و حتی تخصصی ما نیز، برای مراجعه به این منابع و مستندات مجالی نمانده است؛ در حالی که منابع آموزشی مرسوم در سطوح مختلف آموزش و پرورش ابتدایی، متوسطه و عالی، بنیادهای نظری و فرهنگی

معاملات و مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی و ... را می‌سازند. متأسفانه دانشگاه و آموزه‌های دانشگاهی، نسبتی با این منابع و مصادر (ادعیه، زیارات، روایات) پیدا نمی‌کنند؛ چنان‌که مناسبت‌ها و ایام خاص نیز که بیانگر نقطه‌عطف‌های مهم و متذکر و ذاکر مؤمنانند و به مدد آنها می‌توان درباره نحوه بودن و زیستن [یعنی سبک زندگی] خود در عرصه زمین اندیشه کرد، از مفاهیم ژرف مندرج در این منابع تهی شده‌اند.

رشته‌های تخصصی حوزه‌های علوم انسانی نیز، با وجود آنکه سازنده صورت و سیرت زندگی فردی و جمعی مردمند، نسبتی به جمله آموزه‌های سابق الذکر ندارند.

مجموعه بزرگ و پر هزینه نظام آموزشی، با همه صورت آشکار و نهانش، ما و جامعه ما را در نقطه عطف‌های مهم رها می‌کنند و در تصمیم‌گیری نقش عمده‌ای ایفا نمی‌کنند.

تردیدی نیست که معلم و دانش‌آموز، استاد و دانشجو، مهندس و کارگر در کنار عموم مردم در ایام سوگ اسوه‌ها و اولیا به عزا می‌نشینند، سیاه می‌پوشند و در ایام سور، به جشن و سرور می‌پردازند؛ لیکن با پایان یافتن این ایام، آن همه سنت و آموزه‌های مندرج در آن و آن همه ادعیه و زیارتنامه، دخالتی در نظر و عمل آنها و تعلیمات و تحصیلاتشان ندارد.

گسست رابطه زیارت، شعائر مذهبی و بزرگداشت‌ها، در ایام سور و سوگ با مناسبات علمی، آموزشی باعث شده تا بنای زندگی مردم، بی‌پایه و اساس شود یا حداقل، پایه و اساس آن را از بنیادهای دینی اخذ نکند. همین واقعه باعث شده تا بنای مناسبات و معاملات فردی و جمعی مردم، بی‌ستون، بی‌حسین علیه السلام بی‌حب و بی‌بغض مقدس باشد.

چنان‌که نقش سنت‌ها، شعائر مذهبی، بزرگداشت‌ها، سورها و سوگ‌ها در

مناسبات و معاملات ملاحظه و مطالعه نشود، همین وضع ادامه یافته و تباهی، پراکندگی و فساد بیش از پیش در میان مردم دامن می‌گسترده.

اگر سخنرانی از طریق رسانه‌های بیان کند، ضرورت دارد نسبت میان معماری و شهرسازی با «زیارت عاشورا» مطالعه و کشف شود، دهان‌ها از تعجب باز می‌ماند. دانش‌آموختگان رشته‌های مدرن شهرسازی و معماری خواهند گفت: این دو چه ربطی و نسبتی با هم دارند؟ همین مطلب و نسبت را در رشته‌های اقتصادی و امور مالی مطالعه و بررسی کنید. به همین ترتیب، درباره سایر رشته‌های تحصیلی هم، این موضوع و کشف نسبت‌ها، در خور تأمل و محلّ مطالعه و پژوهش است.

نکته مهم این است که ربط و نسبت معاملات و مناسبات فرهنگی و تمدنی، که سرنوشت و آتیۀ نزدیک و آینده برزخی و قیامتی را معلوم می‌سازند، با شعائر مذهبی، زیارات، ادعیه و مناسبت‌ها تشخیص داده نمی‌شود.

امام حسین علیه السلام جمله مناسبات فردی و جمعی مسلمانان را در سال ۶۱ ه.ق. ویران، فاسد، آشفته و دور افتاده از حقّ و حقیقت می‌دید، بنابراین از جا برخاست و برای اصلاح امر دنیا و دین مسلمانان قیام کرد.

امام حوزه فرهنگی و تمدنی مسلمانان را بی‌پایه می‌دید؛ بر کشیده شده بر باتلاقی عفن که مجال ساختن بنای زندگی نو بر آن ممکن نبود.

حال اگر امام، پیش از بر هم زدن بنیادهای فساد و خشکاندن باتلاق، عزم ساختن زندگی می‌کرد، عقلا بر او خرده می‌گرفتند و به ایشان می‌گفتند:

بر باتلاقی کثیف و عفن نمی‌توان بنای مستحکم زندگی را بر کشید.

امام علیه السلام ناگزیر به تجدید حیات ارکان ویران شده بود تا در پایان، فرزند شایسته‌اش، امام مهدی علیه السلام بر پایه‌های محکم آن، بنای تمدن کریمه و دولت طیبه را استوار سازد.

بی‌گمان سؤال خواهد شد تکلیف شیعه در این میانه چیست؟

در روایات مسلم و با ادبیات مختلف بیان شده است که مهم‌ترین تکلیف مؤمنان در عصر غیبت، انتظار فرج است.

«فرج» به معنی گشایش پس از فروبستگی، «شدت» و سختی است. گشایش و فرج در عصر ظهور، منحصر در امور ملکی و مادی و ویژه انسان نیست. به استناد روایات مهم مهدوی، فرج و گشایش عصر ظهور مهدوی، در جمله امور ملکی و فرهنگی جمیع موجودات، اعم از نباتات، حیوانات، انسان‌ها و حتی امر انبیا و اولیای الهی اتفاق می‌افتد.

در روایات مربوط به انتظار از عبارت افضل الاعمال و افضل العبادة بسیار به کار رفته است. چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری فرموده‌اند:

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ فَرَجٍ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»<sup>۲</sup>

برترین اعمال امت من، انتظار فرج از سوی خداوند جل و علا است.

امیرالمؤمنین، علی رضی الله عنه می‌فرمایند:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»<sup>۳</sup>

برترین عبادت صبر، سکوت (دوری از بیهوده‌گویی) و انتظار فرج است.

حتی در روایتی امام صادق رضی الله عنه از این مفهوم، به منزله دین ائمه علیهم السلام یاد کرده و فرموده‌اند:

«مِنْ دِينِ الْأَئِمَّةِ السُّورَةُ وَالْعِفَّةُ وَالصَّلَاحُ إِلَى قَوْلِهِ وَ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۱۲۲.

۳. شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۲۵.



## بِالصَّبْرِ؛<sup>۱</sup>

یکی از نشانه‌های دین امامان معصوم علیهم‌السلام تقوا، عفت، صالح بودن و انتظار فرج است که به صبر حاصل می‌شود.»

شیعه آل محمد علیهم‌السلام در عصر غیبت، لباس منتظران به تن می‌کند و در زیارت سرخ روزگار می‌گذراند.

زیارت سرخ، در مثلث قرب، یعنی معرفت، تولی و تبری تجلی پیدا می‌کند. این زیارت و تکیه به مرامنامه شیعه بودن مضبوط در «زیارت عاشورا» است که به شیعیان مدد می‌دهد، در فراز و نشیب‌های تاریخ و تا رسیدن به فصل ظهور کبری، اخذ موضع کنند، بپذیرند، رد کنند، حاشیه‌نشین شوند و ... مشروط به آنکه از روی تفکر و تأمل به این مرامنامه بنگرند و آن همه را به حاشیه مناسبات فرهنگی و تمدنی فردی و جمعی‌اش نرانند.

## آموزه‌های این مرامنامه

### بیان مبادی و مبانی عمل ظالمانه

در حالی که عموم مردان سیاسی، بسیاری از اصلاحگران مناسبات اجتماعی و به تبع آنها عموم مردم، در وقت مشاهده ناهنجاری‌ها از ابتدا به سراغ صورت‌های مادی و بیرونی مناسبات می‌روند و نشانه‌های آشکار و ملموس ظلم رفته را جست‌وجو می‌کنند، اما اهل نظر و تفکر، ابتدا به بنیادها، مبانی و مبادی استوارکننده عمل ظالمانه نظر می‌کنند و شناسایی موقعیت‌ها و اصلاحگری مناسبات را از بنیادها آغاز می‌کنند. آنان نیک می‌دانند که در غیر این صورت، ظالم و ظلم، دیگر بار و دیگر بار، با تغییر صورت‌ها، بازگشت خواهند کرد و بر عمل خود پای می‌فشارند، از این رو، اصلاحگران و احیاگران

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۹۴، ح ۱۳۰۰.

راستین، همساره و از روی تفکر و نظر، از مبادی و مبانی ظلم و عمل ظالمانه غفلت نمی‌ورزند.

این معنا، دربارهٔ همهٔ حوزه‌های فرهنگی و تمدنی ملحدانه و ظالمانه قابل شناسایی است؛ چنان‌که در عصر جدید و در جهان اسلام هم، به رغم مجاهدت‌های مجاهدان مستضعف و صرف هزینه‌های مادی و معنوی بنیادهای نظری و مبادی و منابع مشرکانهٔ حاصل از سیطرهٔ فرهنگ و تمدن غربی، ماندگار شده‌اند و با تغییر صورت‌ها و بدل‌سازی، باطن‌پلید خود را بر مناسبات و معاملات عمومی مستضعفان غالب کرده‌اند.

در این زیارتنامهٔ عالی، که بارها از آن به عنوان مرانامهٔ شیعه بودن یاد کرده‌ام، در اولین گام، زائر سالک طریق اهل بیت علیهم‌السلام باید، متوجه «بنیادها، مبادی و مبانی» عمل ظالمانه باشد.

روزی در پایان یک جلسهٔ سخنرانی، دانشجویی از من دربارهٔ تکلیفش در این عصر و زمان، عصر غیبت، پرسید. ابتدا از او پرسیدم: رشتهٔ تحصیلات چیست؟ تعجب کرد. به او گفتم:

عادت کرده‌ایم در وقت گفت‌وگو از غیبت و تکلیف منتظران، برای جملهٔ مردم، اعم از عامی و عالم، مرد و زن، پیر و جوان، نسخه‌ای واحد بپیچیم؛ مثلاً همه برای امام دعا کنند، صدقه بدهند و ... این همه، درست و به جاست؛ لیکن این همه موجب دگرگونی مناسبات و معاملات فردی و جمعی مردم، در عصر غیبت و مبتنی بر فرهنگ انتظار نمی‌شود.

در «زیارت سرخ»، زیارتنامهٔ منتظران جهادگر، مراجعه به بنیادها، مبادی و مبانی نظری قوام دهنده به صورت‌های مادی حیات، برای سیر در عرصهٔ تاریخ، یک اصل است.

هیچ یک از صورت‌های مناسبات و معاملات تمدنی، منفک از بنیادهای

نظری، بی‌مبنای نظری نیستند. از ساده‌لوحی ماست اگر گمان کنیم، وجوه تمدنی جاری و ساری در عصر ما، فاقد مبانی فکری و نظری هستند. جمله صورت‌ها بر پایه‌های فکری و باطن ویژه خود بر کشیده شده‌اند.

هر که می‌خواهی باش، در هر کجا که می‌خواهی باش، به هر حرفه و رشته که مشغولی، درباره‌اش اهتمام بورز؛ اما تو ناگزیری درباره مبانی [زیارت] و اساس آنچه بدان اشتغال می‌ورزی، آن را بنا می‌کنی، تأیید یا رد می‌کنی، تأمل کنی و نسبتش را با حقایق مصرّح و روشن مندرج در کلام و حیانی و روایات رسیده از حضرات معصومان علیهم‌السلام کشف کنی؛ وگرنه زیارت تو به جایی می‌رود و عمل تو به جایی.

در این وقت است که هر کس، در هر لباس و سمت، درمی‌یابد آنچه می‌سازد، مبادی‌اش و مبانی‌اش را از کجا اخذ کرده است. درمی‌یابد چه نسبتی با عشق مقدّس و کین مقدّس او دارد. بر او مکشوف می‌شود که در غفلت تمام، این مبانی را رها کرده و عملش بی‌بنیاد و معلق شده است.

در عبارتی از زیارتنامه سرخ «عاشورا» می‌خوانیم:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»

خدا لعنت کند مردمی را که بنیان‌گذاری کردند شالوده ستم و بیدادگری را بر

اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

تمامیت شجره خبیثه ظلم و تعدی به حقوق و حدود ولیّ خدا و شریعت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در صف‌آرایی سپاه «کوفه» و عمل عمر سعد و شمر خلاصه نمی‌شود. آنان در مراتب بسیار پایینی به عنوان عملة ظلمه قابل شناسایی‌اند؛ حتی یزید و دربار «شام» نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

این شجره، ریشه در زمین دیگر داشته و از آبشخوری دیگر سیراب شده است. عدم معرفت درباره این زمین و منابع سیراب کننده این شجره ملعونه

سبب می‌شود تا با حذف دُم‌های گزنده میدانی (لشکر کوفه)، در صورتی جدید ظلم خود را بر مقدرات و مقدرات امت مستضعف غالب کند.

چرا همه تاریخ چند هزار ساله گذشته، تاریخ تغییر صورت‌ها و تداوم عمل ظالمانه است؛ در حالی که در هر عصری، هزاران هزار مجاهد، در برابر تیغ و داغ و درفش ظالم، جان خود را از کف داده‌اند؟

### معنی و مفهوم ظلم

مفهوم ظلم، تنها در میان دعوا و مناسبات حقوقی و جابه‌جا شدن اموال و جور و تعدی، منحصر نشده است.

ظلم در برابر عدل بیان شده است. در معنی و مفهوم بی‌عدالتی، این مفهوم در «قرآن» دویست و هشتاد و نه مرتبه تکرار شده است.

اصحاب لغت، ظلم را در معنی تجاوز از حقوق، خارج کردن هر چیزی از جایگاه<sup>۱</sup> مناسب خودش و بیداد، بیان کرده‌اند. از این رو، مصادیق ظلم از حدّ و شمار خارج است.

گونه‌های ظلم مصطلح و رایج میان مردم که به دعاوی حقوقی کشیده می‌شود، تنها مصادیق محدودی از ظلم است. ظلم با کلمه ظلمت به معنای تاریکی و سیاهی، هم‌ریشه است. تاریکی و سیاهی نتیجه ستم‌کاری است.<sup>۲</sup>

با این معنی و مفهوم، کافران، مشرکان، منافقان، متجاوزان به حدود و ثغور، خورندگان مال یتیم، اهل ارتداد، آنانی که عیسی علیه السلام را فرزند خداوند معرفی می‌کنند، طردکنندگان مؤمنان، گنه‌کاران و به طور خلاصه، آنان که مبانی کار و عملشان باطل است، نیز ظالم به شمار می‌آیند.

۱. لغت‌نامه دهخدا. ظلم، [ظ] ۴ امص) به ناجایگاه نهادن چیزی را. وضع شینی در غیر موضع خود، ستم، بیداد، جفا. صاحب کشف اصطلاحات الفنون گوید: ظلم بالضمّ و الفتح و سکون اللام، لغتی وضع الشی فی غیر محله و فی الشریعه عبارة عن التعدی عن الحق الی الباطل و هو الجور.

۲. مفردات، ص ۳۱۵.

با توجه به این معنی و مفهوم، ظالمان صف بلندی را تشکیل می‌دهند که به استناد آیاتی از قرآن به هشتاد و یک گروه تقسیم می‌شوند.

### مصادیق ظلم و ستم در آیات قرآن

۱. کسانی که زنانشان را نگه می‌دارند تا آنان را اذیت کنند؛<sup>۱</sup>
۲. گروهی از قوم گوساله‌پرست حضرت موسی علیه السلام (یهود)؛<sup>۲</sup>
۳. گروهی از قوم موسی که سخن خدا را تغییر دادند؛<sup>۳</sup>
۴. مشرکان؛<sup>۴</sup>
۵. کفران کنندگان نعمت؛<sup>۵</sup>
۶. متجاوزان از حدود الهی؛<sup>۶</sup>
۷. کفار؛<sup>۷</sup>
۸. قوم ثمود؛<sup>۸</sup>
۹. یاری کنندگان ظالمان؛<sup>۹</sup>
۱۰. خورندگان مال یتیم با زور و کلک؛<sup>۱۰</sup>
۱۱. کسانی که به خدا دروغ می‌بندند؛<sup>۱۱</sup>
۱۲. تکذیب‌کنندگان پیامبران الهی؛<sup>۱۲</sup>
۱۳. کسانی که از غیر خدا و پیامبر و احکام اسلامی داور می‌طلبند؛<sup>۱۳</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۱.

۲. همان، آیه ۵۴.

۳. همان، آیه ۵۹.

۴. همان، آیه ۱۶۵.

۵. همان، آیه ۵۷.

۶. همان، آیه ۲۲۹.

۷. همان، آیه ۲۵۴.

۸. سوره اسراء، آیه ۵۹.

۹. سوره انعام، آیه ۱۲۹.

۱۰. سوره نساء، آیه ۱۰.

۱۱. سوره آل عمران، آیه ۹۴.

۱۲. سوره نحل، آیه ۱۱۳.

۱۳. سوره نور، آیه ۵۰.

۱۴. تهمت زندگان به پیامبران الهی؛<sup>۱</sup>
۱۵. قوم نوح؛<sup>۲</sup>
۱۶. انکارکنندگان آیات الهی؛<sup>۳</sup>
۱۷. مسخره‌کنندگان و لقب زشت‌دهندگان به مؤمنان؛<sup>۴</sup>
۱۸. دوستان ستمگران؛<sup>۵</sup>
۱۹. کسانی که مرتد می‌شوند؛<sup>۶</sup>
۲۰. بدکاران؛<sup>۷</sup>
۲۱. قاتلان؛<sup>۸</sup>
۲۲. کسانی که زیر سلطهٔ یهودیان و مسیحیان می‌روند؛<sup>۹</sup>
۲۳. کسانی که عیسی علیه السلام را پسر خدا می‌دانند؛<sup>۱۰</sup>
۲۴. تجاوزکنندگان از حق و احکام الهی؛<sup>۱۱</sup>
۲۵. شهادت دهندگان و قسم خوردگان دروغ؛<sup>۱۲</sup>
۲۶. تکذیب‌کنندگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیات الهی؛<sup>۱۳</sup>
۲۷. طردکنندگان مؤمنان؛<sup>۱۴</sup>
۲۸. منافقان؛<sup>۱۵</sup>

- 
۱. سوره فرقان، آیه ۸.
  ۲. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.
  ۳. همان، آیه ۴۹.
  ۴. سوره حجرات، آیه ۸۶.
  ۵. سوره ممتحنه، آیه ۱۱.
  ۶. سوره آل عمران، آیه ۸۶.
  ۷. همان، آیه ۱۹۲.
  ۸. سوره مائده، آیه ۲۹.
  ۹. همان، آیه ۵۱.
  ۱۰. همان، آیه ۷۲.
  ۱۱. همان، آیه ۱۰۷.
  ۱۲. همان.
  ۱۳. سوره انعام، آیه ۳۳.
  ۱۴. همان، آیه ۵۲.
  ۱۵. سوره حشر، آیه ۱۷.

۲۹. درخواست کنندگان عذاب الهی؛<sup>۱</sup>  
 ۳۰. ایرادگیرندگان به آیات الهی؛<sup>۲</sup>  
 ۳۱. ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر؛<sup>۳</sup>  
 ۳۲. گمراه کنندگان مردم؛<sup>۴</sup>  
 ۳۳. فسادکنندگان در زمین؛<sup>۵</sup>  
 ۳۴. نزدیک شدگان به درخت ممنوعه در بهشت؛<sup>۶</sup>  
 ۳۵. گناهکاران؛<sup>۷</sup>  
 ۳۶. دوزخیان؛<sup>۸</sup>  
 ۳۷. گوساله پرستان بنی اسرائیل؛<sup>۹</sup>  
 ۳۸. فرعونیان و کفار قریش؛<sup>۱۰</sup>  
 ۳۹. کسانی که افراد نابرابر را با هم برابر می کنند؛<sup>۱۱</sup>  
 ۴۰. منافقان و پیروانشان؛<sup>۱۲</sup>  
 ۴۱. کسانی که مبنای کارهایشان باطل است؛<sup>۱۳</sup>  
 ۴۲. کسانی که بر اساس علم و آگاهی به تکذیب یا تأیید نمی پردازند؛<sup>۱۴</sup>

---

۱. سورة انعام، آیه ۵۸.  
 ۲. همان، آیه ۶۸.  
 ۳. همان، آیه ۱۲۹ طبق روایات.  
 ۴. همان، آیه ۱۴۴.  
 ۵. سورة اعراف، آیه ۵.  
 ۶. همان، آیه ۱۹.  
 ۷. همان، آیه ۴۱.  
 ۸. همان، آیه ۴۴.  
 ۹. همان، آیه ۱۴۸.  
 ۱۰. سورة انفال، آیه ۵۴.  
 ۱۱. سورة توبه، آیه ۱۹.  
 ۱۲. همان، آیه ۴۷.  
 ۱۳. همان، آیه ۱۰۹.  
 ۱۴. سورة یونس، آیه ۳۹.

۴۳. کسانی که به خدا دروغ می‌بندند؛<sup>۱</sup>  
۴۴. کسانی که حرف باطل می‌زنند؛<sup>۲</sup>  
۴۵. کسانی که خمس و زکات نمی‌پردازند؛<sup>۳</sup>  
۴۶. هم‌جنس‌بازان؛<sup>۴</sup>  
۴۷. دزدان؛<sup>۵</sup>  
۴۸. مخالفان پیامبران؛<sup>۶</sup>  
۴۹. پیروان شیطان؛<sup>۷</sup>  
۵۰. پیروان مکاتب غیر الهی؛<sup>۸</sup>  
۵۱. قوم شعیب؛<sup>۹</sup>  
۵۲. لجاجت‌کنندگان در برابر حق؛<sup>۱۰</sup>  
۵۳. کارگزاران طاغوت؛<sup>۱۱</sup>  
۵۴. شیطان پرستان؛<sup>۱۲</sup>  
۵۵. انسان‌های بی‌تقوا؛<sup>۱۳</sup>  
۵۶. کسانی که قانون الهی را زیر پا می‌گذارند و می‌شکنند؛<sup>۱۴</sup>

---

۱. سوره هود، آیه ۱۸.  
۲. همان، آیه ۳۱.  
۳. سوره انعام، آیه ۱۲۹.  
۴. سوره هود، آیه ۸۳.  
۵. سوره یوسف، آیه ۷۵.  
۶. سوره ابراهیم، آیه ۱۳.  
۷. همان، آیه ۲۲.  
۸. همان، آیه ۲۷.  
۹. سوره حجر، آیه ۷۸.  
۱۰. سوره اسراء، آیه ۸۲.  
۱۱. سوره کهف، آیه ۲۹.  
۱۲. همان، آیه ۵۰.  
۱۳. سوره مریم، آیه ۲۷.  
۱۴. سوره انبیاء، آیه ۱۱.



۵۷. کسانی که با بشارت‌ها و انذار پیامبران بیدار نمی‌شوند؛<sup>۱</sup>  
 ۵۸. ترک اولی‌کنندگان؛<sup>۲</sup>  
 ۵۹. سنگدلان؛<sup>۳</sup>  
 ۶۰. پرستش‌کنندگان غیر خدا؛<sup>۴</sup>  
 ۶۱. فرعونیان؛<sup>۵</sup>  
 ۶۲. کسانی که از هوا و هوس خود پیروی می‌کنند؛<sup>۶</sup>  
 ۶۳. کسانی که به دعوت انبیا توجه نمی‌کنند؛<sup>۷</sup>  
 ۶۴. کسانی که دل مردم بی‌گناه را می‌سوزانند؛<sup>۸</sup>  
 ۶۵. غافلان؛<sup>۹</sup>  
 ۶۶. گناه‌کاران؛<sup>۱۰</sup>  
 ۶۷. منحرفان از راه حق؛<sup>۱۱</sup>  
 ۶۸. زشت‌کاران؛<sup>۱۲</sup>  
 ۶۹. تعدی‌کنندگان به حق دیگران؛<sup>۱۳</sup>  
 ۷۰. کسانی که خود و خانواده‌هایشان را جهنمی کرده‌اند؛<sup>۱۴</sup>  
 ۷۱. پیروی‌کنندگان از هوس‌های جاهلان؛<sup>۱۵</sup>

---

۱. همان، آیه ۴۶.  
 ۲. همان، آیه ۸۸.  
 ۳. سوره حج، آیه ۵۳.  
 ۴. همان، آیه ۷۱.  
 ۵. سوره شعراء، آیه ۱۱.  
 ۶. سوره قصص، آیه ۵۰.  
 ۷. سوره فاطر، آیه ۳۷.  
 ۸. سوره صافات، آیه ۶۳.  
 ۹. سوره زمر، آیه ۲۴.  
 ۱۰. سوره غافر، آیه ۱۸.  
 ۱۱. سوره شوری، آیه ۲۱.  
 ۱۲. همان، آیه ۲۲.  
 ۱۳. همان، آیه ۴۱.  
 ۱۴. همان، آیه ۴۵.  
 ۱۵. سوره جائیه، آیه ۱۹.

۷۲. تکبر کنندگان؛<sup>۱</sup>

۷۳. شیطان؛<sup>۲</sup>

۷۴. عالمان بی عمل؛<sup>۳</sup>

۷۵. تحریف کنندگان کتاب الهی و کتمان [کنندگان] صفات پیامبر

اکرم ﷺ؛<sup>۴</sup>

۷۶. بخیلان؛<sup>۵</sup>

۷۷. طغیان کنندگان در برابر احکام الهی؛<sup>۶</sup>

۷۸. استفاده کنندگان نادرست از نعمت‌های الهی؛<sup>۷</sup>

۷۹. خیانت کنندگان در امانات؛<sup>۸</sup>

۸۰. قاتلان انبیا؛<sup>۹</sup>

۸۱. دوستان و هم‌نشینان با بدها.<sup>۱۰</sup>

چنان‌که ملاحظه می‌کنید، مصادیق ظلم، در سه گروه عمده فکری، فرهنگی و عملی قابل دسته‌بندی است و عموم معاملات و مناسبات فرهنگی و تمدنی را شامل می‌شود. با این همه، در میان ظالمان و ستمکاران فراوانی که دفتر بزرگ تاریخ حضور بشر در گستره زمین را تشکیل می‌دهند، چند گروه، در زمره ستمکارترین‌ها شناخته شده‌اند:

- 
۱. سوره احقاف، آیه ۱۰.
  ۲. سوره حشر، آیه ۱۷.
  ۳. سوره جمعه، آیه ۵.
  ۴. همان، آیه ۷.
  ۵. سوره حدید، آیه ۲۴.
  ۶. سوره انسان، آیه ۳۱.
  ۷. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.
  ۸. سوره احزاب، آیه ۷۲.
  ۹. سوره آل عمران، آیه ۱۸۲.
  ۱۰. سوره ق، آیه ۲۹.

### ستمگرتین افراد و گروه‌ها

در بین افراد و گروه‌هایی که در «قرآن کریم» از آنها به عنوان ظالم و ستمگر یاد شده است؛ یازده گروه در صف «ستمگرتین‌ها» قرار دارند که عبارتند از:

۱. کسانی که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد منع می‌کنند؛<sup>۱</sup>
۲. کتمان‌کنندگان شهادت؛<sup>۲</sup>
۳. تکذیب‌کنندگان آیات الهی و افترازنندگان به خداوند؛<sup>۳</sup>
۴. کسانی که به دروغ می‌گویند به من وحی می‌شود (پیامبران دروغین)؛<sup>۴</sup>
۵. گمراه‌کنندگان مردم؛<sup>۵</sup>
۶. کسانی که از آیات الهی روی‌گردانند؛<sup>۶</sup>
۷. کسانی که به خدا دروغ می‌بندند؛<sup>۷</sup>
۸. تکذیب‌کنندگان حق و حقیقت؛<sup>۸</sup>
۹. تکذیب‌کنندگان سخن حق و درست؛<sup>۹</sup>
۱۰. قوم نوح؛<sup>۱۰</sup>
۱۱. کسانی که به اسلام دعوت می‌شوند و آن را رد می‌کنند.<sup>۱۱</sup>

حسب سنت لایتغیر خداوندی، ظلم و ستم، تبعات وحشتناکی برای تمامی ساکنان زمین و آسمان و در میان موجودات جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۴.

۲. همان، آیه ۱۴۰.

۳. سوره انعام، آیه ۲۱.

۴. همان، آیه ۹۳.

۵. همان، آیه ۱۴۴.

۶. همان، آیه ۱۵۷.

۷. سوره کهف، آیه ۱۵.

۸. سوره عنکبوت، آیه ۶۸.

۹. سوره زمر، آیه ۳۲.

۱۰. سوره نجم، آیه ۵۲.

۱۱. سوره صف، آیه ۷.

دارد. از این رو، برای ظالم نیز خداوند کیفر ویژه‌ای مقدر فرموده است که این کیفر در همهٔ عوالم دنیوی و اخروی و عالم برزخ، متوجه او و هم‌پیمانانش خواهد شد. حسب آنچه در آیات قرآنی به آنها اشاره شده است، ظالمان نتایج عمل خود را به صورت‌های مختلف تجربه خواهند کرد.

بی‌دلیل نیست که امیرمؤمنان، علی علیه السلام امام عدل می‌فرمایند:

«به خدا قسم، اگر اقلیم‌های هفتگانه را همراه با آنچه در زیر آسمان‌هاست،

به من بدهند که دانهٔ جویی را از دهان مورچه‌ای به ظلم برگیرم تا نافرمانی

خدای را به جا آورم، هرگز چنین نکنم. بدانید که دنیای فانی شما در نزد من،

از برگ سبزی در دهان ملخی، پست‌تر است.»<sup>۱</sup>

بعضی از آثار و تبعات ظلم در «قرآن» عبارتند از:

۱. ظالمان در دنیا و آخرت گرفتار عذاب می‌شوند؛<sup>۲</sup>
۲. عذاب سختی در روز قیامت ستمکاران را فرا می‌گیرد؛<sup>۳</sup>
۳. قتل گوساله‌پرستان بنی‌اسرائیل؛<sup>۴</sup>
۴. در دوزخ همراه و هم‌نشین شیطان می‌شوند؛<sup>۵</sup>
۵. در معرض عذاب سهمگین الهی قرار دارند؛<sup>۶</sup>
۶. از راه حق گمراه می‌شوند و آمرزیده نمی‌شوند؛<sup>۷</sup>
۷. نسل نامناسب از آنها باقی می‌ماند؛<sup>۸</sup>

۱. الحیاء، ج ۲، ص ۲۲۴. (با تصرف جزئی)

۲. سورهٔ کهف، آیهٔ ۸۷.

۳. سورهٔ یونس، آیهٔ ۵۴.

۴. سورهٔ بقره، آیهٔ ۵۴.

۵. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۳۹.

۶. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۵.

۷. سورهٔ نساء، آیات ۱۶۷ - ۱۶۸.

۸. سورهٔ انعام، آیهٔ ۴۵.

۸. مسخ می شوند به صورت میمون؛<sup>۱</sup>
۹. هلاکت؛<sup>۲</sup>
۱۰. عذاب همیشگی؛<sup>۳</sup>
۱۱. فرود آمدن عذاب آسمانی بر آنها؛<sup>۴</sup>
۱۲. مهلت نمی یابند؛<sup>۵</sup>
۱۳. بدبختی؛<sup>۶</sup>
۱۴. شفاعت شامل حالشان نمی شود؛<sup>۷</sup>
۱۵. در معرض تهدید الهی قرار دارند؛<sup>۸</sup>
۱۶. ویران شدن خانه و شهر ستمکاران؛<sup>۹</sup>
۱۷. معذرت خواهی آنها در قیامت پذیرفته نمی شود؛<sup>۱۰</sup>
۱۸. باید آتش دوزخ را بچشند؛<sup>۱۱</sup>
۱۹. مورد بازخواست قرار می گیرند؛<sup>۱۲</sup>
۲۰. اگر [بتوانند!] همه زمین را هم بدهند، از عذاب نجات نمی یابند؛<sup>۱۳</sup>
۲۱. عذاب دردناک در انتظار آنهاست؛<sup>۱۴</sup>
۲۲. گرفتار عذاب بزرگ می شوند؛<sup>۱۵</sup>

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۶.

۲. سوره یونس، آیه ۱۳.

۳. همان، آیه ۵۲.

۴. سوره هود، آیه ۶۷.

۵. سوره نحل، آیه ۸۵.

۶. سوره کهف، آیه ۵۹.

۷. سوره مؤمنون، آیه ۲۷.

۸. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۹. سوره نمل، آیه ۵۲.

۱۰. سوره روم، آیه ۵۷.

۱۱. سوره سبأ، آیه ۴۲.

۱۲. سوره صافات، آیه ۲۲.

۱۳. سوره زمر، آیه ۴۷.

۱۴. سوره زخرف، آیه ۶۵.

۱۵. سوره فرقان، آیه ۱۹.

۲۳. در برزخ [هم] عذاب می‌شوند؛<sup>۱</sup>
۲۴. چیزهای پاک بر گروهی از آنها حرام می‌شود؛<sup>۲</sup>
۲۵. هدف صاعقه قرار می‌گیرند؛<sup>۳</sup>
۲۶. افسوس و پشیمانی شدید در قیامت دارند؛<sup>۴</sup>
۲۷. رستگار نمی‌شوند؛<sup>۵</sup>
۲۸. سخت جان می‌دهند؛<sup>۶</sup>
۲۹. طوفان شدید و رگبار بر سر آنها فرود می‌آید؛<sup>۷</sup>
۳۰. نزد خداوند نگه داشته می‌شوند؛<sup>۸</sup>
۳۱. یآوری در قیامت ندارند؛<sup>۹</sup>
۳۲. در هنگام مرگ مورد ضرب و شتم ملائکه واقع می‌شوند؛<sup>۱۰</sup>
۳۳. عهد خدا به آنها نمی‌رسد؛<sup>۱۱</sup>
۳۴. خدا دوستشان ندارد؛<sup>۱۲</sup>
۳۵. هدایت نمی‌شوند؛<sup>۱۳</sup>
۳۶. جایگاه بد اخروی دارند؛<sup>۱۴</sup>
۳۷. به خواری ابدی گرفتار می‌شوند؛<sup>۱۵</sup>

- 
۱. سوره طور، آیه ۴۷.  
 ۲. سوره نساء، آیه ۱۶۰.  
 ۳. همان، آیه ۱۵۳.  
 ۴. سوره فرقان، آیه ۲۷.  
 ۵. سوره انعام، آیه ۲۱.  
 ۶. همان، آیه ۹۳.  
 ۷. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.  
 ۸. سوره سبأ، آیه ۳۱.  
 ۹. سوره شوری، آیه ۸.  
 ۱۰. سوره نساء، آیه ۹۷؛ سوره نحل، آیه ۲۸.  
 ۱۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.  
 ۱۲. سوره آل عمران، آیه ۵۷.  
 ۱۳. همان، آیه ۸۶.  
 ۱۴. همان، آیه ۱۵۱.  
 ۱۵. همان، آیه ۱۹۲.

۳۸. باید در دنیا منزوی شوند؛<sup>۱</sup>  
 ۳۹. لعنت خدا بر آنهاست؛<sup>۲</sup>  
 ۴۰. ضررکنندگان واقعی‌اند؛<sup>۳</sup>  
 ۴۱. آتش دوزخ آنها را احاطه می‌کند؛<sup>۴</sup>  
 ۴۲. از جهنّم نجات نمی‌یابند؛<sup>۵</sup>  
 ۴۳. دشمنی طولانی و عمیق با حق دارند؛<sup>۶</sup>  
 ۴۴. آخر و عاقبت بد و وحشتناک دارند؛<sup>۷</sup>  
 ۴۵. منقرض و نابود می‌شوند؛<sup>۸</sup>  
 ۴۶. با زقوم شکنجه می‌شوند؛<sup>۹</sup>  
 ۴۷. عذاب دائمی دارند؛<sup>۱۰</sup>  
 ۴۸. در آتش می‌روند.<sup>۱۱</sup>

در حدیث آسمانی، زیارتنامه مقدّس «عاشورا»، امتی را که بنیان ظلم را استحکام بخشیده‌اند. از رحمت خداوند رانده شده و ملعون معرفی می‌کند؛ چنان که ملاحظه می‌شود، ملاک تشخیص ظلم از عدل و حق از باطل هم میزان قرب یا دوری از اهل بیت علیهم‌السلام اعلام شده است. به آن دلیل که این خاندان،

- 
۱. سوره انعام، آیه ۶۸.
  ۲. سوره اعراف، آیه ۴۴.
  ۳. سوره اسراء، آیه ۸۲.
  ۴. سوره كهف، آیه ۲۹.
  ۵. سوره مریم، آیه ۷۲.
  ۶. سوره حج، آیه ۵۳.
  ۷. سوره قصص، آیه ۴۰.
  ۸. سوره انعام، آیه ۴۵.
  ۹. سوره صافات، آیه ۶۳.
  ۱۰. سوره شورا آیه ۴۵.
  ۱۱. سوره حشر، آیه ۱۷.

\* شایان ذکر است، زحمت استخراج آیات یاد شده، در این بخش را برادر محترم، آقای علی کامران، از پژوهشگران «روزنامه کیهان» عهده‌دار بوده‌اند. این جانب از ثمره تتبع ایشان بهره‌جسته‌ام و مطالعه کامل مقاله ایشان را در روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۹۱/۵/۱۸ ه. ش. توصیه می‌کنم؛ اللهم تقبل منّا.

اهل حق، ناشر حق، رسول حق، حجت حق و امام مبین در دنیا و آخرت برای کلیه آفریده‌های ملکی و ملکوتی خداوند هستند.

در زیارت «جامعه کبیره»، زائر خطاب به امام معصوم از اهل بیت پیامبر ﷺ اعلام می‌کند:

«... الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مِيرَاثُ  
النُّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ؛

... حق همراه شما و در شما و از شما و به سوی شماست و شما اهل حق و سرچشمه آن هستید و میراث نبوت نزد شماست.»

اگر کسی یا چیزی، از رحمت خدا دور شود، نابود می‌شود، نمی‌ماند، استعداد ماندن نمی‌یابد؛ زیرا بریدگی از رحمت، به منزله فرو غلتیدن در گرداب نیستی است.

جابه‌جایی حق و باطل، جابه‌جایی همه شئون، مراتب و حتی، جابه‌جایی تعاریف قابل ارائه درباره عالم و آدم است.

وقتی مبانی و منابع از مشرب حقیقی اخذ نشود، دیدگاه و تعاریف جعلی درباره همه چیز و همه کس، در صحنه حیات فردی و اجتماعی مردم (در حیطه گرایش‌ها و عملکردها) زاویه‌ای ایجاد می‌کند که در سیر پیش‌رونده خود، یک حوزه بزرگ فرهنگی و تمدنی را مبدل به حوزه‌ای دیگر می‌سازد و برای قرون پی در پی، باعث عمل ظالمانه می‌شود. در چنین موقعیتی، مستضعفان نیز نادانسته شریک در ظلم و حتی قوام دهنده به عمل و نظر ظالمانه می‌شوند.

مگر جز این است که امروزه مسلمانان نیز، بی‌پرسش از ماهیت حوزه فرهنگی و تمدنی غربی، همه معاملات و مناسبات فرهنگی و تمدنی خود را از غرب اخذ می‌کنند و با استفاده از دو روش سکولاریزه کردن دین و اسلامیزه کردن فرهنگ و تمدن غربی، مطابق النعل بالنعل، پا جای پای غرب می‌گذارند و



حتی بدان نیز افتخار می‌کنند.

این «زیارات» به ما می‌آموزند که ابتدا «مبادی و مبانی» همه آنچه را ظالمانه می‌نماید، شناسایی کنیم، از آن تبری بجوییم و با مراجعه به منابع حقیقی و مبانی ویژه آن، بنیادهای بنای عادلانه را مستحکم سازیم.

## ۲. بیان استراتژی ظالم

شناسایی مبادی و مبانی در هر عصری، ضروری است و الزاماً هر حوزه فرهنگی و تمدنی، متکی به مبادی و مبانی ویژه خود است. همه مصادیق باطل، در نهایت به یک نقطه و مبدأ واحد می‌رسند؛ چنان که مصدر و منشأ همه ظلم و شرک و نفاق، به ابلیس لعین برگشت می‌کند.

در شرایط و نقطه عطف‌های مهم تاریخی، معانی و مفاهیم واحدی، از حق یا باطل، در صورت‌ها و لباس‌های مختلف خود را نمایانده است؛ چنان که استراتژی ثابت مبتنی بر قدرت‌طلبی، سلطه‌جویی و سرکوب مظلومان و مستضعفان نیز در شرایط مختلف تاریخی، ظهور کرده و منشأ عمل ظالمانه شده‌اند. در مرامنامه شیعه بودن پس از بیان ضرورت شناسایی مبانی و مبادی ظلم و عمل ظالمانه، مؤمنان متذکر شناسایی استراتژی ظالم می‌شوند.

در تعریفی بسیار ساده، استراتژی، مجرای بسط نظر در صحنه و عمل میدانی است. در گذشته، استراتژی، به منزله فن و علم به کارگیری همه امکانات برای دستیابی به هدف‌های نظامی در میدان رزم بود؛ اما امروزه این مفهوم از محدوده عمل نظامی فراتر رفته و در معنی و مفهوم وسیع‌تری به منزله فن و علم به کارگیری قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی یک قوم، در هنگام جنگ یا صلح، به منظور تأمین حداکثر پشتیبانی از سیاست‌های ملی و افزایش احتمال دستیابی به نتایج مطلوب برای کسب حداکثر پیروزی و حداقل

شکست، تعریف می‌شود.

در سال ۶۱ ه.ق. استراتژی ظالم، به تبع مبانی و مبادی ظالمانه فکری‌اش، بیرون راندن اهل بیت علیهم‌السلام از موقعیت و مقام و رتبه‌ای بود که خداوند کریم آن را جعل و از طریق پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان کرده بود. در این زیارتنامه سرخ می‌خوانیم:

«وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا؛

و خداوند لعنت کند، مردمی را که کنار زدند شما را از مقام مخصوصتان و دور کردند شما را از آن مراتبی که خداوند آن رتبه‌ها را به شما داده بود.»

آری! هدف ظالمان عزل اهل بیت علیهم‌السلام از مقام ولایت و خلافت بود؛ همان که جعل حضرت حق و مأمور ابلاغ آن، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ایشان در تمامی سال‌های حضور در ماجرای غدیر و آخرین ساعت قبل از رحلت نیز مسلمانان را درباره آن یادآور شده بودند.

پرسش از استراتژی دشمن، اولین وظیفه هر فرمانده، هر مدیر و هر فردی است که در منصب مهم مدیریتی در مناسبات و معاملات مردم وارد می‌شود. هر شهردار، باید از خود بپرسد، مبادی و مبانی شهرسازی شهر مدرن کجاست؟ چنان که هر معماری می‌بایست واقف مبادی و مبانی نظری حاکم بر نظام پذیرفته شده بر علم و فنّ خانه‌سازی باشد. تنها انسان‌ها نیستند که حق را زائل می‌کنند و اهل حق را به حاشیه می‌رانند. حاصل دست انسان، یعنی شهر مدرن و شهرسازی مدرن و حتی لباس و پوشش در هیئت مادی مخصوص خود، متعرض مقام و شأن اهل حق و حقیقت می‌شود.

چه کسی می‌تواند مدعی شود که در عصر ظهور و در هنگامه تأسیس دولت کریمه، امام حق، بنیاد شهرسازی و معماری مدرن را می‌پذیرد و آن

همه را تأیید می‌کند؟!

بسیار ساده می‌توان دریافت که کدام بنای بر کشیده شده، ضایع کننده حقوق مردم و حدود پذیرفته شده الهی هست؟

چنانچه بنایی استعداد و امکان مستولی کردن چشم بیگانگان را بر خانه و زندگی و محرمان مردم داشته باشد، آن بنا فی نفسه ظالم و حاصل عمل معمار ظالم است؛ حتی اگر معمار با وضو و ذکر، تک تک آجرهای بنا را بر کشیده باشد.

آنکه مجموعه مباحث اعتقادی را منفک از حوزه تمدنی و معاملات و مناسبات می‌شناسد؛ مرتکب ظلم می‌شود؛ آنکه در کسوت شهرساز، معمار، خیاط، سیاست‌مدار، قاضی و ... بدون پرسش از مبانی و مبادی هر یک از این حوزه‌ها و تخصص‌ها پیش می‌رود و بدون شناسایی استراتژی‌های کفار و مشرکان، در آن حوزه‌ها و تخصص‌ها عمل می‌کند، همه عده و عده مسلمانان را مطابق خواست ظالم، در کار وارد می‌کند؛ حتی اگر در همه روزهای مقدس، مجلس روضه‌خوانی برپا کند، به نماز جماعت بایستد، «زیارت عاشورا» بخواند و به زیارت «کربلای معلی» رود و ...

آنها در واقع، پی به معنی زیارت و تکلیف زائر نبرده‌اند و نسبت میان زیارت و عمل در میدان را تشخیص نمی‌دهند.

بی‌گمان، در وقت سؤال و جواب حضرت حق نیز معذور نخواهند بود. در حقیقت می‌توان دریافت عمل آنها ربطی به اعتقادات و اعمال مذهبی و سنت‌های پسندیده الهی ندارد.

بنی‌امیه، در اساس و بنیاد نظری و عملی، متصل و مرتبط با بنی‌اسرائیل بودند. از همین رو، مأموریت عزل بنی‌اسماعیل و اهل بیت نبی اکرم ﷺ را

از مقام و مرتبه خدادادی‌شان، پذیرفته بودند و در صحنه «کربلا» هم آن را آشکار ساختند. استراتژی بنی‌امیه، ویران‌سازی خانه دین، عزل مؤمنان آل محمد ﷺ و برگشت به عصر جاهلی بود و در «عاشورا» با تمام قوا در پی محقق ساختن آن بودند.

### ۳. بیان عمل ظالمانه (تاکتیک‌ها)

در بیان گستره تولی و تبری جستن، مراتب طولی هر یک از مباحث، قابل شناسایی است. در مرتبه نخست، مبانی نظری و فکری قرار دارند و پشتیبان و مؤید استراتژی‌ها هستند؛ چنان‌که استراتژی نیز به سهم خود، مؤید و مقوم عمل میدانی است.

عمل در میدان و میدان‌داری، جز صف‌آرایی قوا و وارد کردن عده و عده برای رویارویی با خصم فرضی نیست، همان نیز همواره متکی بر استراتژی است؛ به همان سان که بنا و آهنگر و نقاش، در و دیوارهای یک ساختمان را مبتنی بر نقشه جناب معمار بر می‌کشند و مصالح را در کار وارد می‌سازند. در واقعه جانسوز کربلا، استراتژی عزل و حذف آل محمد ﷺ از مرتبه و مقام خداوندیشان، در عمل ظالمانه و وارد آوردن بزرگ‌ترین مصیبت و قتل عام بی‌رحمانه آن خاندان متجلی شد.

در هر موقعیتی، متناسب با شرایط تاریخی، میدان عمل و حتی ادوات و ابزار عمل و تاکتیک‌ها انتخاب می‌شوند و باعث محقق شدن استراتژی‌ها خواهند شد.

همین استراتژی بنی‌امیه، در عصر بنی‌عبّاس، با تاکتیک مرگ خاموش یعنی مسموم ساختن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام اتفاق افتاد. سال‌ها پیش از

واقعه «کربلا»، خانه‌نشین ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام را برای اجرای استراتژی عزل و حذف در کار وارد آوردند.

این معنا، تا آن زمان که بر عرصه زمین، رویارویی و جدال حق و باطل جاری است، قابل شناسایی و جست‌وجوست.

بر همه فرماندهان و امیران جبهه حق است که در میدان داری، ضمن شناسایی عالمانه استراتژی خصم، از تاکتیک‌های او هم آگاهی بیابند.

«زیارت عاشورا»، پس از گفت‌وگو و هشدار، درباره دو موضوع یاد شده، مؤمنان را متوجه تاکتیک‌ها و شیوه عمل خصم می‌کند. در مطالعات استراتژیک، عمل در میدان، سومین مرتبه و مقام را از آن خود می‌سازد. در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا  
وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؛

ای ابا عبدالله، به راستی بزرگ شد سوگواری تو و گران و عظیم گشت مصیبت تو بر ما و بر همه اهل اسلام.»

جنایت رفته ظالم در میدان «کربلا»، قتل عام و حشمتناک و بی‌نظیر وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و جمیع اعضای خانواده و اصحاب و یارانش بود.

در میدان عمل، نقشه ریخته شده توسط استراتژیست‌ها صورت عینی و خارجی و عملی پیدا می‌کند.

به دلیل خونبار بودن واقعه کربلا (که در خود افشاگری و برملاسازی، میزان خصومت و سنگدلی و آشتی ناپذیری دشمن، - شیطان و اعوان و انصارش - را دارد)، مؤمنان یادآور می‌شوند که با خصمی روبه‌رو هستند که مطلقاً از استراتژی خودش کوتاه نمی‌آید و تنها ساده‌لوحان فریب‌نیرنگ‌های

او را می‌خورند.

#### ۴. ذکر عامل میدانی ظلم (سربازان)

مگر می‌توان تبری و تولی جستن را به عنوان یک واجب، در فروع دین پذیرفت، اما میدان آن را محدود ساخت. این تولی و تبری درباره امام حسین علیه السلام، شامل همه پهنه‌ها می‌شود و از آن جمله است تبری جستن از عاملان میدان یورش بر خانواده رسول اکرم صلی الله علیه و آله با ذکر نام و نسب و نه در بیان کلی و نوعی.

همواره بیان نوعی و کلی، شبهه می‌پراکند، مرزها را مخلوط و ممزوج می‌سازد و باعث اختلاط عملی و نظری حق و باطل می‌شود.

«وَلَعْنُ اللَّهِ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعْنُ اللَّهِ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَهُ وَ لَعْنُ اللَّهِ بَنِي مَرْجَانَةَ وَ لَعْنُ اللَّهِ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعْنُ اللَّهِ شِمْرًا.»

در واقعه عاشورا افرادی که در میدان با داس و شمشیر و سنان، روبه‌روی اهل حق ایستادند، عمله‌هایی بودند که با پشت‌گرمی فرماندهان نشسته در «کوفه» و «شام» و در هوای دریافت مقرری و وعده حاکمیت بر «ری» شمشیر می‌زدند؛ در حالی که در آنچه می‌کردند، مسئول بودند و بی‌گمان مشمول شماتت و لعن خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمله مؤمنان؛ چنان که خوب بررسی کنیم، می‌توانیم به بنیان‌گذاران ظلم و ستم و حتی پشت سر آنها، به بنی‌اسرائیل کین جو و عنود برسیم. مؤمن، ضرورتاً می‌بایست ژرف و وسیع بنگرد و چون عقابی شاه‌بال تبری جستن و تولی جستن را باز کند که هیچ چیز و هیچ کس از منظرش پنهان نماند.

آنکه بسته و محدود به پیرامون خویش، به دوستی‌ها و دشمنی‌ها می‌نگرد، فراتر از پیش پای خود را نمی‌بیند، از همین جا به سادگی فریب می‌خورد و

چه بسا دوست را هم به جای دشمن خونین نشانه رود. هیچ فرماندهی تنها به اتکای قوای میدانی، به اهداف نهایی خود نمی‌رسد. نیروی نظامی میدانی با قوای هم‌جنس خودش، مقابله می‌کند. رویارویی با جاسوس نیازمند قوای ضدّ جاسوسی است. عوامل تبلیغاتی هم خود عملاً دشمن هستند و همان اهداف را دنبال می‌کنند.

فرماندهان ناگزیرند برای هر سطح از عمل خصم سطحی از عمل را برای قوای خود تعریف کنند و به مقابله همه جانبه پردازند تا همه نقاط نرم و سخت آسیب‌زننده و آسیب‌پذیر از نظر دور داشته نشود.

در وقت صلح و جنگ و همه حالات زندگی، مطالعات ما باید وجوه آشکار و نهان حیات فردی و اجتماعی را شامل شود. در زمان ما از شمر، یزید و عمر سعد که جزو عوامل میدانی واقعه جانسوز «کربلا» بودند و از شمشیر و گرز و تبر دیگر خبری نیست. اگر فرض بر صورت وقایع و ابزار تاریخی گذارده شود، در این حالت، واقعه تمام شده و به تاریخ پیوسته تلقی می‌شود و زیارت، منحصر در استخوان سبک کردن، کسب ثواب و جلب حاجات می‌شود. در اینجا است که سؤال می‌شود: در این صورت، تکلیف عباراتی چون «و نُضْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةً» چه می‌شود؟!

به تبع این مرامنامه و خطّ مشی تعیین شده، زائر با گذار از صورت تاریخی واقعه عاشورا ضمن اظهار نفرت و لعن درباره عوامل مؤثر در واقعه سال ۶۱ ه.ق. و با بصیرت تمام از منظر واقعه عاشورا زمان و زمانه خود را مورد مطالعه قرار می‌دهد. او می‌داند که صورت‌های تاریخی همواره در دگرگونی‌اند؛ در حالی که باطن امور و اشخاص، در هر جبهه که باشند، ثابتند؛ چنان که مصادیق حقّ و

باطل، در هر دوره، قابل شناسایی‌اند.

اگر زندگی را میدان جنگ فرض کنیم و به قول شاعر بگوییم:

زندگی جنگ است، جانا بهر جنگ آماده شو

نیست هنگام تأمل بی‌درنگ آماده شو<sup>۱</sup>

و مؤمنان و حیات مؤمنانه را برای دستیابی به دولت کریمه امام مبین، در خطر و هجمه همه جانبه جنود جنّی و انسی شیطان بشناسیم، «زیارت عاشورا» در سنامه زندگی در عصر غیبت است.

این سخن به معنی هواداری از جنگ و روحیه جنگ‌طلبی نیست. از آغازین روزهای خلقت، دشمن قسم خورده همه قوای خودش را برای مبارزه با انسان و ادیان و زدودن «حیات مؤمنانه» از عرصه زمین بسیج کرده است. خداوند متعال نیز در «قرآن مجید» به صراحت فرموده است:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا»<sup>۲</sup>

شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.»

قرن‌ها است که بازوی اجرایی شیطان، یعنی بنی‌اسرائیل، سازمان یافته و مسلح در کار رخنه و نفوذ در قلعه مؤمنان و نابودی آنهاست. از این‌رو، به قول استراتژیست مشهور عهد کهن «چین»، سون وو، در مسائل نظامی این مطلب یکی از اصول است که:

فرض را بر نیامدن دشمن نباید گذاشت؛ بلکه باید درباره سرعت مقابله با وی اندیشه کرد... همچنین نباید فکر کرد که دشمن حمله نمی‌کند؛ بلکه باید در صدد شکست ناپذیر کردن خود بود.<sup>۳</sup>

۱. محمدتقی بهار.

۲. سوره اسرا (۱۷)، آیه ۵۳.

۳. سون وو، آیین رزم، ترجمه سید جواد حسینی، انتشارات هلال.



### ۵. قوای پشتیبان و حمایت کننده (لجستیک)

نادیده انگاشتن قوای پشتیبان و حمایت کننده دشمن، موجب می‌شود تا دیگر بار و دیگر بار، قوای میدانی تجدید توان کنند و به میدان باز گردند. قطع رابطه و خطوط مواصلاتی میان قوای میدانی و پشتیبان، همان اندازه مهم است که حفظ رابطه و خطوط مواصلاتی میان قوای خودی و حامیان پشت صحنه قوای خود.

گستره موضوع تولی و تبری جستن، در هر میدان مبارزه‌ای، به این سطح نیز می‌رسد. آنچه موجب ماندگاری سربازان و جنگاوران در میدان جنگ مسلحانه می‌شود، قوای حمایت کننده و زنجیره تأمین کننده مایحتاج است. در ادبیات فارسی، از لجستیک<sup>۱</sup> با عنوان آماد و پشتیبانی یاد می‌شود. این واژه در «یونان» باستان به معنی حسابگری بوده و در امور اداری و تدارکاتی ارتش کاربرد داشته است. در طول تاریخ، در هر میدان نبردی، فرماندهان به این بخش از ارتش توجه خاص داشته‌اند. در قرن هجدهم میلادی فرانسوی‌ها رسماً این واژه را در اصطلاحات نظامی خود وارد کردند.

آنتوان هنری جو مینی، متفکر و نویسنده نظامی فرانسوی، اولین بار در کتاب «خلاصه هنر جنگ» در سال ۱۸۳۸ م. تعریف مناسبی از «آماد و پشتیبانی» بدین شرح ارائه کرد:

آماد و پشتیبانی عبارت است از هنر عملی تحرک ارتش‌ها.

بعدها، انگلیسی‌ها از این واژه در امور پشتیبانی واحدهای نظامی خود بهره جستند. نهایتاً در جنگ‌های جهانی اول و دوم، آماد و پشتیبانی در نیروها

و سازمان‌های نظامی اکثر کشورهای جهان، کاربردی مؤثر ولی با طیف‌های مختلفی در معنی و حوزه عملکرد یافت.

مدیریت لجستیک، بخشی از SCM (که وظیفه اصلی آن برنامه‌ریزی، اجرا و کنترل جریان مستقیم و معکوس مواد، کالاها و اطلاعات مرتبط و ذخیره‌سازی آنها به گونه‌ای کارا و اثربخش میان نقطه مبدأ و نقطه مصرف است و به منظور بر آوردن خواسته‌های مشتری می‌باشد.

لجستیک در تمامی سطوح برنامه‌ریزی و اجرا (نظامی و غیر نظامی) حضور فعال دارد.<sup>۱</sup>

چه کسی می‌تواند نقش نیروها و عوامل پشتیبان و لجستیک سپاه «شام» را که در صحنه کربلا حضور یافتند، انکار کند؟

ابن زیاد، همه همت خودش را صرف حل مشکل از طریق جنگ کرده بود. او بعد از به شهادت رساندن مسلم و هانی و ایجاد رعب و وحشت در میان کوفیان، برای آماده‌سازی سپاه، در «اردوگاه نخيله<sup>۲</sup>» دستور سربازگیری صادر کرد.

در ابتدا، برای کسی که به سپاه «کوفه» می‌پیوست، جایزه و مقرری دو برابری از بیت المال تعیین شد و سپس برای هر کس که به سپاه نمی‌پیوست، مجازات وضع شد. نوشته‌اند که مردی روستایی برای گرفتن ارثیه‌اش به کوفه آمده بود. او را دستگیر کردند و گردنش را زدند؛ زیرا به سپاه کوفه ملحق نشده بود.<sup>۳</sup>

تعداد این سپاه گرد آمده را از ۱۸ هزار نفر<sup>۴</sup> تا ۳۵ هزار نفر<sup>۵</sup> ذکر کرده‌اند.

۱. برگرفته از سایت انجمن کنترل ایران. [www.Gontroliran.com](http://www.Gontroliran.com)

۲. این اردوگاه را امام علی علیه السلام در جنگ صفین برپا کرده بود.

۳. انساب الاشراف و اخبار الطوال.

۴. الفتوح.

۵. طبری و مسعودی.

سپاهیان و سران قبایل، گروه گروه به «کربلا» آمدند؛ اما در روز «عاشورا»، لشکر «کوفه»، با این آرایش به میدان آمد:

۱. عمر سعد، فرمانده لشکر بود با ۴ هزار نفر؛
۲. شمر بن ذی الجوشن، در مرکز سپاه با ۴ هزار نفر در جناح چپ قرار گرفت؛
۳. حجاج بن ابجر، با ۶ هزار سرباز در جناح راست قرار گرفت؛
۴. حصین بن نمیر، کسی که حرّ بن یزید ریاحی تحت امر او بود، با ۴ هزار نفر، مأموریت جلوگیری از اهالی «غاضریّه» را داشت؛
۵. عمر بن حجاج (هم قبیله‌ای هانی) هم با پانصد نفر نیرو مأمور بستن «فرات» بود.

جز اینها، فرماندهان دیگری در میدان حاضر شدند که هر یک بین پانصد تا سه هزار نفر نیروی رزمی در اختیار داشتند. جمعی نیز سلاحشان سنگ و فلاخن بود.

منابع حداکثر تعداد سپاهیان امام حسین علیه السلام را یکصد و ده تن ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

«المناقب» ابن شهر آشوب<sup>۲</sup> تعداد نیروهای «کوفه» را سی و پنج هزار نفر، «شرح شافیه»<sup>۳</sup> پنجاه هزار نفر و «بغیة النبلاء»<sup>۴</sup> هشتاد هزار نفر ذکر کرده‌اند.

چنانچه، حداقل تعداد لشکر کوفه را در دشت «کربلا»، سی و پنج هزار نفر

---

۱. حجت الاسلام سید مجید پورطباطبایی، در این باره مقاله مفصلی نگاشته‌اند که در سایت [www.fazohor.com](http://www.fazohor.com) قابل مشاهده است.

۲. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۹۸.

۳. ابی فراس، ج ۱، ص ۹۳.

۴. به نقل از مقتل ابی مخنف.

فرض کنیم، باید پرسید این تعداد را چه کسانی تغذیه و پشتیبانی می‌کردند. آب و غلیق مرکب‌ها را چه کسانی تدارک می‌دیدند؟

زین و افسار و نعل مرکب‌ها از کجا تدارک دیده می‌شد؟

با چه سیستمی آب و نان و مایحتاج سپاهیان تأمین و توزیع می‌شد؟

... این همه در بخش «لجستیک» (آمد و پشتیبانی) قابل بررسی است.

از آنجا که جمله این قوای مستقر در مراتب لشکر جنگی دشمنان امام حسین علیه السلام در اجرا و عملیاتی کردن خاستگاه بنی‌امیه و حامیان پشت پرده‌اش نقش داشته‌اند، مشمول لعن و برائت مؤمنان از آنها، در همه جا می‌شوند.

زائر با فرض آنکه همواره «امام مبین» حاضر است، اما محصور و دست بسته می‌باشد، به نیت یاری دادن به او، با مراجعه به این مرامنامه، به شناسایی همه دقایق و صورت‌ها و مصادیق حق و باطل عصر خودش مشغول می‌شود؛ مبادا که از روی جهالت و بی‌خبری آب به آسیاب خصم بریزد.

می‌خواهم بگویم، همچنان که حسین زمان را باید شناخت، یزید زمان را هم - که در صورت قرن ۲۱ م. ظاهر شده است - باید شناخت، ارکان، سیستم و نظام ظالمانه عصر حاضر را هم باید شناخت و به همین دلیل است که از این زیارتنامه به عنوان مرامنامه نام بردم.

زائر، به همان اندازه که با شمر و عمر سعد کار دارد، با بنی‌امیه هم کار دارد، با قوای لجستیکی لشکر «شام» و «کوفه» هم کار دارد، تنها عوامل میدانی نبودند که در کارزار روبه‌روی امام حسین علیه السلام و یارانش ایستادند. این عوامل، بدون قوای پشتیبان و لجستیک مورد نیاز نمی‌توانستند به آن همه جنایت دست بزنند.

«زیارتنامه عاشورا» با همه این صفوف و سطوح کار دارد؛ چنان که

می‌خوانیم:

«وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ؛

و خداوند لعنت کند آنان که تهیّه اسباب کردند برای کشندگان شما تا آنها توانستند با شما بجنگند.»

امام هفتم، امام کاظم علیه السلام با بر حذر داشتن یاران خود از همکاری با دستگاه ظالم حاکم، به آنان رخصت نمی دادند حتی به اندازه تراشیدن قلم ظالم، در ظلم آنان شریک باشند.

امام هفتم علیه السلام به صفوان بن همدان، از یاران خویش، فرمودند:

«تو از همه جهت نیکویی، جز اینکه شترانت را به هارون کرایه می دهی.»

عرض کرد: برای سفر حج کرایه می دهم و خودم هم دنبال شتران نمی روم. امام فرمودند:

«آیا به همین لحاظ، باطناً دوست نداری که هارون دست کم تا بازگشت از

مگه زنده بماند تا شترانت حیف و میل نشود و کرایه تو را بپردازد؟»

عرض کرد: چرا!

فرمودند: «کسی که دوستدار بقای ستمکاران باشد، از آنان به شمار می رود.»<sup>۱</sup>

یاری دهنده حاکم ظالم، حتی در انجام عمل حج نیز در نظام نظری

حضرات معصومان علیهم السلام در زمره ظالمان به حساب می آید.

در «زیارت عاشورا»، زائر با لایه های تو در توی عمل ظالمانه آشنا می شود

و می آموزد که ناگزیر به تبری جستن از لایه های پیدا و پنهان خرد و کلان

مؤثر و مقصر در «واقعه عاشورا» است.

«وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ الْجَمَّتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقِتَالِكُ؛

و خدا لعنت کند، مردمی را که اسبها را زین کردند و دهنه زدند و به راه

افتادند، برای پیکار با تو.»

این بررسی لایه به لایه، تنها در اردوگاه ظالم نیست. درباره اردوگاه دوست و امام عدل نیز اتفاق می‌افتد. به ما نمی‌آموزد که تنها به سراغ عامل میدانی برویم و از آنها تبری بجوییم. این اظهار نفرت و تبری جستن در پنهانی‌ترین لایه‌ها تا آشکارترین آنها و از بزرگ‌ترین عوامل مؤثر تا خردترین آنها را نیز شامل می‌شود؛ حتی سازندگان زین اسب و همراهی‌کنندگان و بیعت‌کنندگان خانه‌نشین، مشایعت‌کنندگان و آنهایی که در قلب خود، رضایت به عمل ظالم داشتند؛ در حالی که در میدان حضور نیافتند.

#### ۶. قوای روحیه‌ساز و رضایت دهنده

معمولاً این گروه کمتر در نظر آورده می‌شوند و کمترین مطالعه نیز درباره آنان صورت می‌گیرد؛ در حالی که در اصل انجام واقعه نقش ایفا می‌کنند. از گذشته‌های دور، از شاعران، طبّالان، نوازندگان و رقاصان، نوازندگان کوس و کرنا، برای جلوگیری از تزلزل روحیه رزمندگان و تضعیف روحیه نیروهای مقابل استفاده شده است. قاضیان، خطیبان و سخنوران توجه‌کننده نیز، همواره نقش مشروعیت‌بخشی به اعمال حاکمان وقت را عهده‌دار بوده‌اند. بدون یک دستگاه تبلیغاتی و رسانه‌ای مؤثر و روحیه‌ساز، کمتر فرمانده جنگی به پیروزی تمام عیار می‌رسد. همین نظام تبلیغاتی است که در ایام نبرد، مانع فروپاشی یک دولت از درون می‌شود.

رسانه‌ها، پل ارتباطی و وسیله تسلط بر افکار، اراده و احساسات مردم ساکن شهرها و روستاها و رزمندگان میدانی‌اند. در عصر حاضر، این وسایل مدرن، ابزار مهمی برای اجرای عملیات روانی قدرت‌ها و دولت‌ها هستند و

از دیگر سو، وسیله‌ای برای کنترل، تضعیف، جهت‌دهی و حتی هدایت قوای جناح مقابلند. امروزه، از فنّ استفاده مؤثر از رسانه‌ها برای تضعیف کشور هدف و بهره‌گیری از توان و ظرفیت رسانه‌ها، اعمّ از رسانه‌های نوشتاری، دیداری، شنیداری و به کارگیری اصول تبلیغات و عملیات روانی، به منظور کسب منافع به عنوان جنگ رسانه‌ای یاد می‌شود.

بیشترین کاربرد جنگ تبلیغی و رسانه‌ای، در هنگام نبرد نظامی شدت می‌یابد. تخریب این جنگ آن قدر زیاد است که حتی شهروندان جناح مقابل، متوجه حجم سنگین این جنگ بر فضای روحی و روانی خود و سربازانشان نمی‌شوند.

معاویه در عصر امام علی علیه السلام با استفاده از مردانی چون عمرو عاص، چنان جنگ تبلیغی علیه امام علیه السلام به راه انداخت که ساکنان شهر «کوفه»، یعنی محلّ استقرار و حضور آن حضرت نیز، درباره حقانیت و حتی نماز گزاردن امام به تردید و تشکیک افتاده بودند. درباره امام حسن علیه السلام نیز همین امر کارگر افتاده بود.

آنگاه که در «زیارتنامه مقدّس عاشورا» خوانده می‌شود:

«اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ  
عَلَى قَتْلِهِ؛

خدایا! لعنت کن بر گروهی که پیکار کردند با حسین و همراهی کردند و پیمان بستند و از هم پیروی کردند برای کشتن آن حضرت. خدایا! لعنت کن همه آنان را.»

زائر، یادآور وجود قوایی پنهان، اما شریک در ظلم رفته بر امام حسین علیه السلام می‌شود.

در «زیارت وارث» - که در تمامی مشاهد و به ویژه مشهد حسین بن

علی علیه السلام خوانده می‌شود - در آنجا آمده است:

«وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ يَا مَوْلَايَ؛

ای مولا! خدا لعنت کند، مردمی را که این جریان را شنیدند و بدان راضی

شدند.»

چنان که عرض کردم، در «زیارت عاشورا» این سلسله مراتب مشهود است:

«السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ  
عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.»

بیزاری و تبری جستن زائر، از سلسله مراتب شریک در ظلم، از یک سو و

تولی جستن وی به سلسله مراتب جبههٔ مقابل، از سوی دیگر ضروری است.



**فصل سوم**

**نقشه کلی الهی**

## حکمت تاریخ و نقشه کلی الهی

فلسفه تاریخ، شاخه‌ای از فلسفه است. فیلسوف تاریخ، با استفاده از مفاهیم و روش‌ها و تحلیل‌های فلسفی، سعی در بررسی وقایع گذشته می‌کند. او تلاش می‌کند تا به کل تاریخ بشر، معنی فلسفی و منطقی بدهد و قانونمندی ویژه‌ای را برای شناسایی سیر و صعود و فراز و نشیب‌های مهم رفته بر بشر کشف و آن را اساس بررسی و تحلیل خود قرار دهد.

خاستگاه فلسفه تاریخ را در نظریه‌های چرخه‌ای یا ادواری دنیای باستان و در اعتقاد یهودی مسیحی، در باب خلقت و هبوط و رستگاری، در «کتب مقدس» و شرح و بسط‌های آن در آثار برخی از متفکران مسیحی قرون وسطا، مانند «شهر خدا»، «قدیس اگوستینی» و «در عصر جدید» نظیر «گفتار در باب تاریخ جهان اسقف بوسوئه» می‌توان دید؛ اما اوج شکوفایی این فلسفه، در اواخر قرن هجدهم و نوزدهم میلادی و در آثار متفکران و فیلسوفان برجسته‌ای، چون هرودر، کانت، هگل، ویکو و مارکس دیده می‌شود.

اولین فیلسوف برجسته‌ای که مشخصاً تلاش کرد که خلاصه طرح کلی فلسفه تاریخ تمام دنیا را فراهم آورد، امانوئل کانت بود. پس از او، هگل تلاش کرد که به کل تاریخ بشر، معنی فلسفی و منطقی بدهد. آنها سعی داشتند تا

به مدد آموزه‌های فلسفی، در مقابل این گروه، از سرانجام تاریخ و آمد و شد اقوام، صورتی منطقی و معقول ارائه کنند.

در مقابل این گروه، اندیشهٔ حکمت تاریخ قرار دارد که با مراجعه به مبادی و مبانی تفکر دینی، وحیانی و کتب آسمانی و لزوم شناخت سنت‌های جاری و حوادث و وقایع رفته بر اقوام، از غایت سیر و سفر آدمی در گسترهٔ تاریخ سخن می‌گوید.

با پاسداشت حرمت همهٔ مجاهدت‌های اندیشمندان، در کشف دقایق و پیچیدگی‌ها و تفصیل و تشریح دریافت‌هایی مجمل حکمی و عقلی، با مراجعه به خلقت حکیمانهٔ هستی (از سوی خالق علیم و حکیم) می‌توان دریافت که بر جملهٔ فراز و فرودها و ... قاعده و حکمتی خیرخواهانه جاری است که بر هر گونه تصور آشفتگی، پریشانی و بی‌سرانجامی، در ماجرای خلقت و سیر و سفر آدمی بر پهنهٔ هستی، خطّ بطلان می‌کشد؛ چنان‌که به صراحت می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛<sup>۱</sup>

و جن و انس را نیافریدم؛ جز برای آنکه مرا پرستند.»

همچنین فرموده است:

«... رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛<sup>۲</sup>

همانان که خدا را [در همهٔ احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد

می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا! اینها را

بیهوده نیافریده‌ای. منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.»

این خلقت و افعال حکیمانهٔ خداوند است که مجال بروز و ظهور خلل و

عیب و نقصان را از جملهٔ دستگاه بزرگ آفرینش و تشریح اوامر و نواهی و

۱. سورهٔ ذاریات، آیهٔ ۵۶.

۲. سورهٔ آل عمران (۳)، آیهٔ ۱۹۱.

احکام و حتی ثواب و عقاب اعمال دور ساخته است تا آنجا که دیارالبشری نمی‌تواند بر آن همه، خرده‌گیری کند.

«لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»<sup>۱</sup>

هیچ کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد؛ ولی در کارهای آنها جای سؤال است.»

این حکمت، بر جزء و کل هستی، از ازل تا ابد، در همهٔ ساحت‌های آشکار و نهان و از جمله، سرانجام سیر و سفر بلند آدمی در گسترهٔ زمین که در آن جملهٔ آیات آفاقی و انفسی خداوند حکیم، به آشکاری و ظهور تمام می‌رسد، جاری و ساری است.

آنچه از خلل و فساد در گسترهٔ آسمان و زمین و در گذار قرون و هزاره‌ها، در میان معاملات و مناسبات آدمیان مشاهده می‌شود، حاصل عمل انسان و کنش‌ها و واکنش‌های او در میان حوادث و هواجس است؛ چنان که می‌فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»<sup>۲</sup>

به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند، به آنان بچشانند. باشد که بازگردند.»

آیات الهی، منشأ فساد و تباهی را به عمل انسان و حاصل دست او برمی‌گرداند. بلافاصله در آیهٔ بعد، می‌فرماید:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ

۱. سورهٔ انبیاء (۲۱)، آیهٔ ۲۳.

۲. سورهٔ روم، آیهٔ ۴۱.

أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ؛<sup>۱</sup>

بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیش‌تر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند، چگونه بوده است.»

این دریافت و بیان، در تفسیر ارائه شده درباره آیه مبارکه «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۲</sup> به روشنی تبیین و تأیید می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛

پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست، این است همان دین پایدار؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

در «اصول کافی» به سند هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

به آن جناب عرضه داشتیم، معنای «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چیست؟ فرمودند: «دین توحید است»<sup>۳</sup> ...

به عبارتی، جمله انسان‌ها در سرشت ناب اولیه و پیش از درگیر شدن در عرصه تاریخ و ظرف زمان و مکان، بر فطرت پاک و دین توحیدی از مادر زاده می‌شوند تا در کشاکش سنت‌های هستی، در آزمونی سخت، در عین اختیار فراز و فرودها را پشت سر بگذارند و هویت خود را نمودار سازند.

در «تفسیر قمی» به سند خود، از هشیم رمانی، از امام رضا علیه السلام از پدرش، از جدش، از پدر پدرش، محمد بن علی علیه السلام روایت کرده است که در ذیل آیه «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» فرموده‌اند:

۱. همان، آیه ۴۲.

۲. همان، آیه ۳۰.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، باب فطرة الخلق على التوحيد، ج ۲، ح ۴.

«آن فطرت عبارت است از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ»<sup>۱</sup> و توحید تا اینجاست.»

و معنای اینکه فرمود: «فطرت عبارت است از این سه شهادت»، این است که هر انسانی مفطور است بر اعتراف به خدا و به اینکه شریک ندارد؛ زیرا با وجدان خود درمی‌یابد که به اسبابی احتیاج دارد و آن اسباب نیز سبب می‌خواهند و این همان توحید است و نیز مفطور است به اعتراف بر نبوت؛ زیرا به وجدان خود احساس می‌کند که ناقص است و این نقص او را نیازمند به دینی کرده است که تکمیلش کند و این همان نبوت است و نیز مفطور است به ولایت و اعتراف به آن، برای اینکه با وجدان خود احساس می‌کند که اگر بخواهد عمل خود را بر طبق دین تنظیم کند، جز در سایه سرپرستی و ولایت خدا نمی‌تواند و فاتح این ولایت در اسلام، همان علی بن ابی طالب علیه السلام است. و در این معنا، روایت دیگری در تفسیر آیه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»<sup>۲</sup> وارد شده است و مراد از انسان فطری، در این روایت، انسان ساده‌ای است که بر اساس فطرت ساده‌ای که خدا او را بر آن فطرت آفریده بود، زندگی می‌کرد. آن فطرت ساده‌ای که به او هام فکری و هواهای نفسانی آلوده نشده بود و معلوم است که چنین فطرت سالم و دست نخورده‌ای، آن قدر استعداد پذیرایی اصول عقاید و کلیات شرایع الهی را داشت که می‌توان گفت، استعدادش نزدیک به فعلیت بود؛ چون چنین انسانی هر چه می‌کرد، به تحریک فطرت و خصوصیت خلقتش می‌کرد ... در تفسیر «المیزان» نیز چنین آمده است:

انسان به دنیا نمی‌آید؛ مگر بر فطرت و این پدر و مادر کودک هستند که او را یهودی و نصرانی و مجوسی می‌کنند، همچنان که نتیجه و بچه هر حیوانی

۱. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۲۷۷.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۳. «مردم (قبل از بعثت انبیاء) همه یک امت واحد بودند. خداوند به سبب اختلافاتی که در میان آنان پدید آمد، انبیایی به بشارت و انذار برگزید و ...».

کامل است. آیا هیچ در آن نقص می‌بینید؟<sup>۱</sup>

در همان تفسیر بیان شده است که بین اعمال مردم و حوادث عالم رابطه مستقیم وجود دارد.

آنچه از وبال، گریبان آدمی را می‌گیرد، حاصل عمل خود اوست. وقتی در آیه شریفه، خداوند رسول خود را مأمور می‌کند تا به مردم فرمان دهد: «سِرُوا فِي الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> برای آن است که آنان، سرانجام و نتیجه عمل اقوام گذشته را بنگرند تا شاید، عبرت گیرند و به سوی توحید برگردند.

در «سوره شورا آیه ۳۰» (آیه عجیبی است.) می‌فرماید:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ؛

و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد، به سبب دستاورد خود شماست و [خدا]

از بسیاری در می‌گذرد.»

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده‌اند:

«از گناهان دوری کنید که هیچ بلا و کمبود روزی نیست؛ مگر از ناحیه گناه

است؛ حتی خراش در بدن، به رو بر زمین خوردن و مصیبت.»

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ ...» اگرچه جز این، سنت‌های

دیگری هم در بروز وقایع تلخ و شیرین در این میان قابل گفت‌وگو و مطالعه

است؛ لیکن توجه به آیات و روایات و همه آنچه که در صحنه حیات اقوام، در

طول تاریخ حادث شده، نشان می‌دهد که آدمی، برآیند نهایی و سرجمع اعمال،

کنش‌ها و واکنش‌های خود را به تجربه می‌نشیند.

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِمْ مِّن قَرْنٍ مَّكَّانُهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِن

لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ

۱. تفسیر و گفتاری در معنای فطرت، تفسیر المیزان.

۲. سوره روم، آیه ۴۲.

فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ؛

آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار امت‌ها را هلاک کردیم [امت‌هایی که] در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکرده‌ایم و [باران‌های] آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم و رودبارها از زیر [شهرهای] آنان روان ساختیم، پس ایشان را به [سزای] گناهانشان هلاک کردیم و پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم.»

پیچیدگی خارق‌العاده حیات فرهنگی و تمدنی اقوام و ملل در جهان امروز، اگرچه محصول کنش‌ها و واکنش‌های فردی و جمعی مردم و عهد جمعی آنها با مبدأ و منشأ رحمانی یا شیطانی است؛ لیکن این همه، هیچ‌گاه از دایره تقدیرات الهی خارج نیست و بشر حسب سنت‌های جاری در میانه هستی، نتایج همه اعمال خود را مشاهده می‌کند.

به اتکای این مستندات و حیانی، به رغم تصور و تلاش فلاسفه تاریخ، (همه آنان که سعی در کشف قانونمندی ویژه حاکم بر آمد و شد اقوام دارند)، تغییر و تبدیل صورت‌های فرهنگی و تمدنی عارض بر مناسبات و معاملات فردی و جمعی انسان‌ها، حاصل و محصول جمله «حوادث و هواجس» است که انسان، با دوری گزیدن و گاه انکار سنت‌ها و قوانین و احکام آسمانی و الهی بدان مبتلا شده است و خلاف اراده و خواست خداوند مرتکب آن می‌شود.

با این همه، خداوند «عالم و آدم» را در میان حوادث و هواجس رها نساخته است.

رهاسازی انسان، به معنی آن است که انسان به طور کامل و تمام عیار به دستان ابلیس لعین و جنودش سپرده شود؛ همان که جزو ویرانی و فساد در زمین و کشتار و اغوای فرزندان آدم را نمی‌خواهد.

از این رو، همواره و به موازات هم، سه جریان، چونان سه رود، در گستره تاریخ



روان و جاری شده‌اند، یکی، جریان اهل حق، باورمندان به توحید، نبوت و ولایت؛ دوم، اهل باطل، منکر، کین جو و کافر به باورهای و حیانی و سوم، اهل نفاق که بین حق و باطل مذبذبند و گاه به این سو و گاه بدان سو متمایل می‌شوند.

جریان صاف زلال اول، یاری دهنده، محافظ، مراقب و تغذیه کننده مستضعفان و مؤمنان است و جریان دوم، یعنی اهل ضلالت و کفر نیز همواره به عنوان عمله ابلیس لعین، در ظلمت محض گام می‌زنند و در نگون‌بختی تمام سیر می‌کنند.

جهان و خلق جهان، در گیرودار با مجموعه‌ای از حوادث و هواجس، کنش‌ها و واکنش‌ها، بر جاده سلسله سنت‌های لایتغیر و قانونمند ثابتی که خود محلّ ظهور تقدیرات و مقدرات الهی‌اند، سیر می‌کند و بسته به برآیند سوگیری عمومی خود، نسبت به هر یک از سه جریان ایمان، کفر و نفاق، خلق و شکل‌گیری صورت‌هایی از حوزه‌های فرهنگی و تمدنی را سبب می‌شود؛ صورت‌هایی که باطن نورانی یا ظلمانی خود را نمودار می‌سازند.

برآیند سوگیری عمومی نسبت به یک جریان، شاخص عهد جمعی و خاستگاه عمومی بشر، درباره امری است که آن را ولیّ خود فرض کرده و پروانه‌وار به گردش چرخیده است. در عصر جدید، سوگیری و عهد جمعی خلق روزگار، متوجه شاخص ولایت طاغوت و نفس اماره فردی و جمعی بوده و حاصل و محصول این سوگیری، حسب سنت‌ها و قانونمندی‌های ثابت، حوزه فرهنگی و تمدنی الحادی غربی است؛ حوزه‌ای که در خود و با خود، بحران‌های عمیق فرهنگی و تمدنی و دورافتادگی از فطرت زلال اولیة امت واحد و مؤمنان محض را به ارمغان آورده است.

## زنجیره مقدّس هویت دینی

بیان نقطه عطف‌های مهمّ رفته بر تاریخ بشر، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زیارتنامه‌های مهمّ منابع شیعی است.

وقتی به بارگاه هر یک از حضرات معصومان علیهم‌السلام وارد می‌شوید و در هنگام عرض سلام و ادب، زیارتنامه‌ها، شما را متذکّر و متوجّه این نقاط عطف از زنجیره مقدّس اهل حقّ و حقیقت می‌سازند.

نسیان هویت حقیقی و گم کردن این زنجیره راهنما، موجب جای‌گیر شدن هویت‌های مجعول و شرک‌آلود، بر حیات انسان‌ها و سرگشتگی آنها، در نقاط عطف مهمّ تاریخ می‌شود. از این رو، ادعیه و زیارات، مسافران کوی حقیقت را متذکّر و متوجّه هویت حقیقی و آن زنجیره مقدّس راهنما می‌شوند. از همین جا زیارت، بزرگ‌ترین کارکرد خود را بروز می‌دهد.

افتخار جاهلانه به حسب و نسب، رویکرد به ایدئولوژی‌های مشرکانه ناسیونالیستی و شوونسیستی و در نهایت، سر فرود آوردن در برابر مکاتب دست‌ساز، نتیجه این نسیان و گم‌گشتگی در فراز و نشیب‌های تاریخ است؛ در حالی که عموم نسل‌ها در گذار از عصرها، نیازمند این تذکّرند و چنانچه متذکّر شوند، از مسیر هویت حقیقی جدا نمی‌افتند.

این قبیل ایدئولوژی‌ها، ذهن و زبان آدمی را معطوف به هویت‌های مجعول و وابسته به حوادث و هواجس می‌سازند و موجب دور افتادگی از هویت حقیقی می‌شوند. بی‌سبب نیست که عموم اقوام شرقی و مسلمان هم متأثر از جریان استعماری و روشنفکری ملحدانه، در مرزهای جغرافیای خاکی گرفتار آمده‌اند و با مراجعه به همین دریافت‌ها، ما به ازاء و جایگزین هویت حقیقی را در ایدئولوژی‌هایی نظیر «پان ترکیسم»، «پان ایرانیسم» و «پان عربیسم» یافته‌اند. بنیان‌گذاران این قبیل ایدئولوژی‌ها، عموماً غربزده و متأثر از مکاتب سیاسی اجتماعی اروپای قرن نوزدهم و بیستم میلادی‌اند. آنها با اصالت بخشیدن به نژاد، خون، رنگ، جغرافیای خاکی و سایر امور اعتباری، نشانه‌های برتری را در این قبیل موارد یافتند، آن را مبدل به سیم‌خاردار و حصار برای منفک ساختن اقوام و ملل کردند و باعث غفلت اقوام از هویت حقیقی خویش شدند. استعمارگران، به نیت ایجاد تفرقه و شکاف در میان ساکنان شرق اسلامی، مردم هر منطقه را حول یکی از مشخصات نژادی و خاکی یا زبانی گرد آوردند و باعث تفرقه و تشّت میان ساکنان شرق اسلامی شدند. تقویت پان‌های ترک و عرب و گُرد، تمامی زمینه‌های اتّفاق و اتّحاد مسلمانان ساکن در این منطقه مهمّ جهان را از بین برد و باعث رویارو قرار گرفتن آنها با هم شد. از همین روست که، هر یک خود را از دیگری برتر و محق‌تر می‌شناسد و همه تلاش خود را مصروف از میدان بیرون راندن دیگری و وسعت بخشیدن به قلمرو خاکی، سیاسی و مالی خود می‌کند.

«پان ایرانیست‌ها»، دین مقدّس اسلام را دینی غیرایرانی می‌خوانند و همه اهانت‌ها را متوجه بزرگان این دین و آداب و سنن اسلامی می‌کنند و در مقابل، دین زرتشتی را در حالی که حتی همه صورت‌های تاریخی خود را از دست داده و نسخ و مسخ شده است، مقدّم بر اسلام می‌شناسند.

روشنفکران، فراماسون‌های وطنی و باستان‌گرایان دانشگاهی، عموماً تابع این ایدئولوژی و مرامند.

«پان عربیست‌ها»، سایهٔ عجم‌ها را با تیر می‌زنند و گاه آنان را نجس می‌شناسند و به همین ترتیب جهان اسلام، در استضعاف تمام از مسیر تفرقه و تشتت، دشمن را در رسیدن به اهدافش یاری می‌رساند.

با این توضیحات می‌توان دریافت که یکی از مهم‌ترین دلایل و حکمت‌های بیان نقاط عطف، از زنجیره و سلسلهٔ هویت حقیقی،<sup>۱</sup> در ادعیه و زیارات، مصونیت‌بخشی به مسلمانان و مستضعفان در برابر هجمه‌های فرهنگی ملحدانه و مشرکانه است.

در «زیارت وارث» - زیارتی ویژه و مخصوص به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) - اولین حلقه از این زنجیرهٔ مقدس، حضرت آدم (علیه السلام) این برگزیدهٔ خداوند متعال، معرفی می‌شود؛

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ»

این سلام و این حلقهٔ اولین، خط بطلان بر جملهٔ مفروضاتی می‌کشد که سابقهٔ حضور بشر در عرصهٔ زمین را به جهل، خرافه، بی‌دینی و بی‌عملی می‌رساند. در واقع، زیارتنامه به زائر یادآور می‌شود:

اولاً: ای انسان! بی‌پیشینه و بی‌هویت نیستی؛

۱. پان (PAN) در زبان لاتین پیشوندی به معنای «همه» است. در قرون نوزدهم و بیستم میلادی، ابتدا در «اروپا» و سپس در «آسیا» و «آفریقا» جنبش‌های سیاسی پیدا شد که با افزودن این پیشوند بر سر نام یکی از کشورها و نژادها، خود را نام‌گذاری کردند. هدف این قبیل ایدئولوژی‌ها، گرد آوردن مردم هم نژاد، هم زبان یا هم دین، به نام یک ملت یا قدرت و دولت واحد بود. از مشهورترین این جنبش‌ها و ایدئولوژی‌ها، به «پان ژرمنیسم، پان اسلامیسیم، پان ایرانیسم، پان ترکیسم، پان عربیسم و ...» می‌توان اشاره کرد. pan اشاره به علایق مشترک یا اتحاد سیاسی خاصی دارد. در «ایران» پان ایرانیسم، در سال ۱۳۲۶ ه.ش. به رهبری محسن پزشکیان پور بنیان‌گذاری شد. در گام بعدی در سال ۱۳۳۰ ه.ش. این ایدئولوژی باعث سر برآوردن حزب پان ایرانیست شد. پس از آن، با انشعاب جدید، «حزب ملت ایران» بر بنیاد پان ایرانیسم، توسط داریوش فروهر تأسیس شد.

ثانیاً: هویت حقیقی تو وابسته به زنجیره اولیا و انبیای عظام الهی است؛  
ثالثاً: حلقه‌های این زنجیره به هم پیوسته‌اند و میراث‌بر از هم تا حلقه آخرین؛  
رابعاً: جدا افتادگان از این زنجیره، در برهوت زمین، ناگزیر طمعه‌گرگان و  
کفتارهای آدمخوار می‌شوند.

سپس صمیمانه سلام می‌دهیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ  
خَلِيلِ اللَّهِ ...»

در این عبارت، زائر به یکی از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخ بشر، بر عرصه  
زمین، یعنی به شجره طیبه ابراهیم خلیل الرحمن شیخ الانبیا، مؤسس اسلام  
و باعث شکل‌گیری دو شاخه و دو سلسله نبوت بنی اسرائیلی و بنی اسماعیلی  
می‌رسد.

از شاخه بنی اسرائیل، فرزندان اسحاق نبی عليه السلام سلسله انبیا، پای به عرصه  
حیات گذاشتند که هادی بنی اسرائیل بودند و مبشر و وعده دهنده ظهور  
قریب الوقوع پیامبر آخر الزمان، محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله از نسل اسماعیل نبی و از  
تنه شجره طیبه ابراهیم خلیل الله عليه السلام که با خود، دین کامل، دین جهانی و  
پیام جهانی برای جمله خلایق منتشر در عرصه زمین می‌آورد.

در این نقطه عطف، متأسفانه با دلالتی ابلیس لعین، انحرافی حادث شد که  
نتایج زیانبارش تا به وقت ظهور کبرای امام مبین بر جای ماند.

بنی اسرائیل، حسب خوی خویش، با پای فشردن بر عصبیت نژادی و خونی،  
از پی‌گیری نقشه کلی الهی و آنچه که به حقیقت مقدر شده بود، سر باز زدند.  
بنی اسماعیل را تاب نیاوردند و از فرمان حضرت حق، اعتزال و کناره‌گیری  
جستند تا آنکه اشارشان در لباسی ظاهر شدند که خداوند درباره آنها فرمود:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ...»<sup>۱</sup>

مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به

مؤمنان خواهی یافت.»

از میان فرزندان اسرائیل، جماعتی کفر ورزیدند و مورد لعن خداوند واقع شدند و از رحمت خداوند دور افتادند. این همه، کیفر عصیان و تجاوز و سرکشی آنها در برابر فرمان پروردگار و احکام رسولان ارجمند بود.

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»<sup>۲</sup>

از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم، مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به دلیل آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند.»

تا مستضعفان و مؤمنان صاحب بینش صحیح، از تاریخ و نقشه کلی الهی، برای سیر و سفر انسان بر عرصه زمین غافل نشوند و چون پر کاهی بر پهنه دریایی طوفانی، در فراز و فرود و تلاطم به سر نبرند و در شرایط انفعالی، بازیچه اغراض شیاطین جنی و انسی نگردند. در عبارت بعدی وقتی که اعلام می‌کند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ»

او یادآور نقطه عطف مهم دیگری می‌شود؛ پایان دوران انبیای بنی اسرائیل و انتقال نبوت و رسالت به شاخه بنی اسماعیل.

با بعثت پیامبر اکرم، محمد بن عبدالله ﷺ سلسله نبوت و رسالت به آخرین و کامل‌ترین حلقه خود رسید. دین کامل و کتاب کامل نازل شد.

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۸۲.

۲. همان، آیه ۸۲.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...»<sup>۱</sup>

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم.»

از این فصل و با ارائه دین جهانی و کتاب کامل، بشر سیری را تحت امامت خلفا و اوصیای نبی اکرم ﷺ از نسل اسماعیل علیه السلام شروع می‌کند که [در صورت مرتفع شدن موانع] به حکومت جهانی صالحان می‌انجامد و مستضعفان وارث زمین و خلیفه الله می‌شوند.

«زیارتنامه»، جمله به جمله پیش می‌آید تا پس از متذکر شدن نقطه عطف مهم قیام اباعبدالله علیه السلام در سال ۶۱ ه.ق. در «کربلا» و توصیف کمالات حقیقی ایشان، زائر متوجه سایر حلقه‌هایی شود که چون خط و خط‌کشی نوری، انسان را تا تجربه آخرین حلقه و آخرین نقطه عطف به پیش می‌راند. در حقیقت، این زیارتنامه‌ها، به نحوی مفسر و شارح و متذکر «نقشه کلی الهی» و «حکمت تاریخ» می‌باشند؛ دیگر اینکه، باعث می‌شوند تا مستضعفان و مؤمنان، در سنت زیارت و طلب قرب و ثواب نیز مجال حفظ آگاهی و معرفت تاریخی و حتی نگرش سیاسی، اجتماعی (مبتنی بر بنیادهای دینی) را از دست ندهند. از این روست که می‌توان گفت، همه اعمال فردی و جمعی اسلامی، همه سنت‌ها و آداب و حتی شعائر مذهبی، راهنما و دستگیر انسان بر سیر و سفر امن در گستره زمین، تا ابدالآباد خواهند بود.

## سه نقطه عطف در زیارت عاشورا

در «زیارت عاشورا» سه نقطه عطف مهم پر رنگ در برابر چشم زائر (انسان مؤمن) قرار داده می‌شود:

۱. واقعه عاشورا در سال ۶۱ ه.ق؛

۲. واقعه شریف و مقدس ظهور حضرت صاحب الامر (عج)؛

۳. واقعه قیامت کبری.

شایان ذکر است این سه نقطه عطف، اولاً، تجانس ذاتی با زنجیره مقدس هویت حقیقی دینی دارند، ثانیاً، در طول هم قابل شناسایی‌اند و به واقع تجانس و ارتباط طولی این سه نقطه عطف و پیوندشان، انکارناپذیر است.

دانش طبیعی و علم جدید، پرونده هستی انسان را در آستانه مرگ می‌بندد. چونان شیئی که تاریخ مصرف آن تمام شده باشد و برای همیشه به زباله‌دانی پرتاب می‌شود.

شناخت انسان نیز از دید دانش مادی، در همین مرحله، یعنی حیات دنیوی متوقف می‌شود؛ در حالی که در دریافت وحیانی و دینی، شخصیت حقیقی انسان، نه جسم او و تجلیات جسمانی مادی‌اش، بلکه جوهر و ریشه‌ای متعالی است که به هیچ روی مقهور مرگ نمی‌شود. هسته‌ای ماندگار که



تمامی مرزهای مادی، زمانی، مکانی و هر عامل محدودکننده‌ای را درمی‌نوردد. حیات دنیوی، در این نظام ویژه، تنها بخش کوچکی از سلسله بلند بودن انسان در میانه هستی است. از همین روست که موضوع عالم پس از مرگ و قیامت (که به تمامی مجال ظهور، بروز و عینیت یافتن اعمال آشکار و نهان انسان و آموخته‌های روحانی را فراهم می‌آورد)، اهمیتی ویژه می‌یابد.

سکوت، درباره مرگ و جهان پس از مرگ، به منزله رها دیدن آدمی در دشت پر بلای دنیای فانی است؛ به منزله بی‌سرانجام دانستن موجودی است که سری در عالم فانی و سری به عالم باقی و ابدی دارد.

این موجود، فانی در جسم و باقی به روح است و سفر او تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>

مراومه شیعه، افق دید شیعیان را از سال ۶۱ ه.ق. فراتر می‌برد و تا دوردست قیامت کبری بالا می‌کشد. این سیر و سفر از عالم دنیا به عالم عقبی، در مسیر خود، به نقطه عطف واقعه شریف ظهور می‌رسد. همان که زمینه تکمیل قیام اباعبدالله علیه السلام در عاشورا را در خود پوشیده دارد و موجب ظهور و تجلی تمامی صفات کمالی حضرت حق در گستره زمین و بروز جمله استعدادهای نهفته ماسوی الله می‌شود.

موضوع آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»<sup>۲</sup> و اعلام علنی آن در میانه «روزی ماندگار» در کنار «برکه غدیر»، اعلام عطیه‌ای نازل شده از آسمان و سرآغاز دوره‌ای است که با ولایت و امامت خلف صالح و وصی رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود تا در آن و با آن، به شرط تبعیت و ولایت‌پذیری، تمام مسلمانان شاهد اتمام نعمت و اكمال دین در صحنه

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۶.

۲. سوره مائده (۵)، آیه ۳.

حیات باشند.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در ابتدای روز اکمال دین و حضرت صاحب الزمان، امام مهدی، ارواحنا له الفدا، در انتهای آن روزند. در واقعه شریف ظهور، با مبسوط الید شدن امام و اعمال ولایت تمام، نور خدا به نحو اتم و اکمل ظهور می یابد.

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛<sup>۱</sup>  
می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا، گرچه کافران را ناخوش افتد، نور خود را کامل خواهد گردانید.»

این از شرف و بزرگی دین پیامبر خاتم و علو شأن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین آن حضرت است که در دولتشان، دین کامل و اتمام نعمت واقع شده است.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛<sup>۲</sup>

اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است، فائق گرداند؛ هر چند مشرکان را ناخوش آید.»

عاشورا که در خود منتهی الیه جلوه یافتن عبودیت در انسان کامل (حسین بن علی علیه السلام) را دارد، معنی بخشنده و جان مایه واقعه ای است (ظهور کبری) که در آن، منتهی الیه جلوه یافتن رحمانیت و نعمت خداوند، به ظهور می رسد. واقعه شریف ظهور، تجلی عینی خبر اکمال دین در عید غدیر است و ظهور تام نور الله که به رغم کراهت کافران و مشرکان بر همگان ظاهر می شود، بنابراین ضرورتاً این واقعه شریف، حلقه وصل و اتصال زمان و جهان فانی با

۱. سوره صف (۶۱)، آیه ۸.

۲. همان، آیه ۹.

زمان و عالم باقی، یعنی قیامت کبری است.

هر یک از نقطه عطف‌ها، به منزله ستون و تکیه‌گاهی هستند که پل بزرگ گذاردهنده انسان را بر شانه‌های خود نگه می‌دارند. این گفت‌وگو و اشارات مندرج در «زیارت عاشورا» به مثابه چراغ راهنما، زائر را تا دستیابی به سعادت دوردست و مقصد متعالی رستگاران، هدایت می‌کند.

زائر در اثنای زیارت، وجاهت در دنیا و آخرت و رزق و روزی همراهی با خون‌خواه حسین علیه السلام را در حالی از خداوند می‌طلبد که با معرفت تمام، بال‌های پرواز خود را تا دوردست تولی جستن بزرگ و تبری جستن بزرگ، گشوده است و نیز اعلام می‌کند:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَأَلْتُ لِمَنْ سَأَلْتُكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُكُمْ إِلَى يَوْمِ  
الْقِيَامَةِ»

در پایان این سیر و سلوک عارفانه، زائر، همو که عهد خود را با امام مبین راست کرده است، از خداوند می‌خواهد تا این عهد و تجدید عهد را آخرین مجال و فرصت برای او قرار ندهد و رخصت دهد تا دیگر بار و دیگر بار بتواند به «زیارت» نایل شود.

## مسافر گوی کمال

### مقام قرب، مقام خاکساری، مقام حب

قرب به خداوند متعال، طلب جان آدمی است؛

قصه شاعرانه‌هایی همچون:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم<sup>۱</sup>

و قصه:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

از جدایی‌ها شکایت می‌کند<sup>۲</sup>

همان ماجرای فراق و طلب وصل دور افتاده از نیستان وجود است؛ قصه

همه دلتنگی‌ها، بی‌قراری‌ها و ناشکیبایی‌های روح محبوس در قفس تن؛ قصه

---

۱. فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم  
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق  
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

۲. بشنو از نی چون حکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم  
که در این دامگه حادثه چون افتادم  
آدم آورد در این دیر خراب آبادم

(دیوان غزلیات حافظ)

از جدایی‌ها شکایت می‌کند  
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

(دفتر اول مثنوی مولوی)

وجه ممیز انسان با جمله خلایق مُلکی و ملکوتی است.

راز همه آمد و شدها، فراز و فرودها و سرانجام، خلق همه آثار هنری و ادبی است که هر یک، وجهی از این تمنای پوشیده و رازواره را در برابر دیدگان آدمی به نمایش می‌گذارد.

آدمی، برخلاف سایر آفریده‌ها - با گذار از فصل مشترکش با حیوانات و سایر موجودات - در وجه روحی و میل به تجربه کمال (فصل مفترق)، به موجودی منحصر به فرد و استثنایی بدل می‌شود که در هوای این تجربه متعالی، همه پهنه‌ها و مراتب را درمی‌نوردد تا شاید - چونان قطره‌ای که با پیوستن به دریای بیکرانه، عمری همیشگی می‌یابد - از هر چه نقصان و ضعف است، بگذرد و خود را به عالی‌ترین مرتبه از کمالات ماندگار برساند. از اینجا بود که عرض کردم، میل به تقرب، طلب جان آدمی و حقیقی‌ترین مطالبه اوست.

این تقرب، نه نزدیکی جسم در مکان و در زمان فانی فیزیکی، بلکه سیر در مراتب روحی و وجودی و تجربه کمالاتی است که آدمی را از خاک و افلاک گذر می‌دهد و به عالی‌ترین مقام، یعنی قرب الی الله می‌رساند. به قول مولانا:

قرب نه بالا و نه پستی رفتن است

قرب حق از جست هستی رستن است

جمله تکالیف الهی و احکام شرعی و واسپس آن، دستورهای اخلاقی، برای رسیدن به کمال و قرب تشریح شده است و تقریب، به منزله نزدیکی جستن به حقیقت هستی، یعنی خدای متعال است که ذاتاً واجد جمیع کمالات و مطلق کمالات است. از این رو، موضوع «قرب» مهم‌ترین لطف بی‌نیاز حکیم درباره موجودی است که مبتلای فقر ذاتی و نقص در همه وجوه است.

به مقتضای همان قاعده لطف است که خداوند، ارسال انبیا و انزال کتب را وسیله‌ای برای معرفت یافتن بشر و تجربه قرب قرار داده است. از این مهم‌تر،

دعوت به تقرب از سوی خداوند بی‌نیاز و غفلت از ضرورت تقرب از سوی بنده نیازمند است.

در آیه کریمه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»<sup>۱</sup>

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من بپرسند، (بگو) من نزدیکم. دوست نزدیک‌تر از من به من است

وین عجب‌تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که او

در کنار من و من مهجورم<sup>۲</sup>

از جانب پروردگار متعال، نسبت به بندگان، هم قرب وجود دارد؛ هم تقربش از رگ گردن به انسان بیشتر است؛ چنان که می‌فرماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۳</sup>

و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

«قرب الی الله» نمایانگر عمیق‌ترین رابطه بشر با خالق متعالی است که به رغم استغنا، مهبیای بر کشیدن مخلوق خود به عالی‌ترین مراتبی است که از تصوّرش خارج است.

هبوط به زمین و سفر در آن، اگرچه به منزله هبوط از عرش الرحمن به فرش الشیطان بود؛ اما، این مجال نیز برای آدمی فراهم بود تا با بازگشت به سوی رفیق‌اعلی و تقرب جستن، «انوار ربوبی» را جذب کند و مبدل به آینه تمام‌نمای و مظهر کامل صفات کمالی شود. بدین لحاظ فرمود:

«فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ»<sup>۴</sup>

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۶.

۲. گلستان سعدی شیرازی.

۳. سوره ق، آیه ۱۶.

۴. سوره هود، آیه ۶۱.

پس از او آمرزش بخواهید، آنگاه به درگاه او توبه کنید که پروردگارم  
نزدیک [و] اجابت کننده است.»

با توجه به وسعت وجود آدمی و تمنای ذاتی او برای قرب، از انسان به  
عنوان مسافر کوی کمال یاد می‌شود و مهم‌ترین طلب و مقصد غایی او را در  
سیر و سفر در زمین، جلب عالی‌ترین مراتب انوار الهی دانسته‌اند.

در «زیارت شعبانیه»، مؤمن جوایب کمال می‌خواند:

«إِلٰهِی وَ الْحَقِّنِیْ بِنُورِ عِزِّكَ الْاَبْهَجِ فَاكُوْنْ لِّكَ عَارِفًا وَ عَنِ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا؛<sup>۱</sup>

پروردگارا! مرا به پر بهجت‌ترین نور عزت ملحق بساز تا تنها تو را بشناسم

و از غیر تو روگردان شوم.»

درباره حضرات معصومان علیهم‌السلام این باور وجود دارد که ایشان، حائز عالی‌ترین  
مقام قربند؛ چنان که آنان را در حالی که پرتوی شعاع حضرت حقند، از خدا  
جدا نمی‌دانیم.

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا اَنَّهْمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتُقْبَلُهَا وَ رَتُّقُهَا بِيَدِكَ بَدُوْهَا  
مِنْكَ وَ عَوْدُهَا اِلَيْكَ؛<sup>۲</sup>

میان تو و آنان جدایی نیست؛ جز اینکه آنان بندگان و آفریدگان تو اند، تدبیر

آنان به دست توست، آغاز ایشان از تو و بازگشتشان به سوی توست.»

در «حدیث معراج» حضرت ختمی مرتبت، به مقامی از قرب و نزدیکی  
به حضرت حق نائل آمد که رئیس عالم مجردات، ملک مقرب، حضرت

جبرئیل علیه‌السلام از ادامه سیر با حضرتش درماند و اعلام داشت:

«لَوْ دَنَوْتُ اَنْمَلَةً لَّاحْتَرَقْتُ؛<sup>۳</sup>

۱. مناجات شعبانیه.

۲. دعای روزهای ماه رجب.

۳. سوره نجم، آیه ۸.

اگر به قدر یک سر انگشت پیش‌تر بیایم، می‌سوزم.»

شبی بر نشست از فلک برگذشت

به تمکین و جاه و از ملک درگذشت

چنان گرم در تیه قربت براند

که در سدره جبرئیل از او باز ماند

بدو گفت سالار بیت الحرام!

که ای حامل وحی برتر خرام!

چو در دوستی مخلصم یافتی

عنانم ز صحبت چرا تافتی؟

بگفتا فراتر مجالم نماند

بماندیم که نیروی بالم نماند

اگر یک سر موی برتر پرم

فروغ تجلی بسوزد پرم<sup>۱</sup>

معراج پیامبر اکرم ﷺ یکی از وقایع مهم و با عظمت زندگی آن حضرت است که در «قرآن مجید»، در آیه اول از «سوره مبارکه اسراء»، به آن اشاره شده است. همچنین در «سوره نجم» در این باره توضیحاتی دارد.

«حدیث معراج»، معرف مقام قرب رسول اکرم ﷺ و مرتبه ایشان نزد پروردگار متعال است. در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «چون به حجاب‌های نور رسیدم، جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت:

«برو!»

و در حدیثی دیگر فرمودند:

---

۱. بوستان سعدی.



«از آنجا به سدره المنتهی رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارد و گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل! در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری و از من مفارقت می‌کنی؟ گفت: ای محمد! اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آن را خدای، عزوجل، برای من مقرر فرموده است و اگر از اینجا بالاتر آیم، پر و بالم می‌سوزد. آنگاه با من وداع کرد و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نور افتادم و امواج، مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جایی که خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و آنگاه مرا مخاطب ساخته و با من سخنانی گفت:

«فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ!¹

پس وحی کرد به بنده‌اش، آنچه را که وحی کرد.»

در «ارشاد القلوب» حدیث قدسی شگفتی آمده است. پیامبر اکرم ﷺ از

قول خدای تعالی می‌فرماید:

«بنده من! هیچ‌گاه به وسیله چیزی جز فرایض - که نزد من محبوب است - به من نزدیک نمی‌شود. بنده مؤمن با نوافل به من نزدیک می‌شود و من او را دوست دارم، طوری که گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود، چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند، دست او می‌شوم که با آن می‌گیرد و قدم او می‌شوم که با آن راه می‌رود؛ هر چه او از من درخواست کند، به او می‌دهم و اگر از من پناه بخواهد، پناهش می‌دهم.»²

بیان رسای مولای متقیان، تجلی مقام قرب ایشان، به حضرت حق و تجلی

صفات متعالی کمالی، به نحو تام و اتم در ایشان است؛ چنان که می‌فرمایند:

۱. سوره نجم، آیه ۱۰.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۲.

«أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا بَابُ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

در «خطبه غدیر»، پیامبر اعظم ﷺ در وصف امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه (به همین مقام و صفت کمالی ویژه‌ای که آن امام همام واجد آن است)، می‌فرمایند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزُ»<sup>۲</sup>

ای مردم! همانا او، هم جوار و همسایه خداوند است که در نوشته عزیز خود او را یاد کرده و درباره ستیزندگان با او فرمودند: «تا آنکه مبادا، کسی در روز رستاخیز بگوید: افسوس که درباره هم جوار و همسایه خدا کوتاهی کردم.»

### داستان معراج بر طبق روایات

معروف آن است که رسول خدا ﷺ در آن شب، در خانه ام هانی، دختر ابی طالب رضی الله عنه بود و از آنجا به معراج رفت و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین «بیت المقدس» و «مسجد اقصی» و آسمان‌ها رفت و بازگشت، از یک شب بیشتر طول نکشید؛ به طوری که صبح آن شب را در همان خانه بود و در «تفسیر عیاشی» است که امام صادق رضی الله عنه فرمود:

«رسول خدا ﷺ نماز عشا و نماز صبح را در «مکه» خواند.»

یعنی اسرا و معراج در این فاصله اتفاق افتاد و در روایات به اختلاف عبارت از رسول خدا ﷺ و ائمه معصومان رضی الله عنهم نقل شده است که فرمودند:

«جبرئیل در آن شب، بر آن حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش بُراق<sup>۳</sup>

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۴ (باب انسان کامل).

۲. خطبه غدیر.

۳. در توصیف براق، در چند حدیث آمده است که فرمود: از الاغ بزرگ‌تر و از قاطر کوچک‌تر بود، دارای دو بال بود و هر گام که بر می‌داشت تا جایی که چشم می‌دید، می‌پیمود، ابن هشام در «سیره» گفته بُراق همان مرکبی بود که پیغمبران پیش از آن حضرت نیز بر آن سوار شده بودند و در حدیثی است که فرمود: صورتی چون صورت آدمی و یالی مانند یال اسب داشت و پاهایش مانند

بود، برای او آورد و رسول خدا ﷺ بر آن سوار شد و به سوی بیت المقدّس حرکت کرد و در راه، در چند نقطه ایستاد و نماز گزارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سال‌های بعد، رسول خدا ﷺ بدانجا هجرت فرمود و یکی هم مسجد کوفه و دیگر در «طور سینا» و «بیت اللحم» - زادگاه حضرت عیسیٰ ﷺ - و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گزارد و از آنجا به آسمان رفت.»

و بر طبق روایاتی که شیخ صدوق (ره) و دیگران نقل کرده‌اند، از جمله جاهایی که آن حضرت، در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود، سرزمین «قم» بود که به صورت بقعه‌ای می‌درخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد:

«اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو، در اینجا گرد می‌آیند و انتظار فرج دارند و سختی‌ها و اندوه‌ها بر آنها وارد خواهد شد.»  
و نیز در روایات آمده است که در آن شب، دنیا به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آن حضرت عرضه کرد؛ ولی رسول خدا ﷺ بدو توجهی نفرمود و از وی در گذشت.

سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابوالبشر ﷺ را دید. آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمدند و با روی خندان بر آن حضرت سلام کردند و تهنیت و تبریک گفتند و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از امام صادق ﷺ روایت کرده است، رسول خدا ﷺ فرمود:  
«فرشته‌ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و (بر خلاف دیگران) چهره‌ای در هم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت؛ ولی خنده

---

پای شستر بود و برخی از نویسندگان روز هم در صدد توجیه و تأویل بر آمدند و «براق» را از ماده برق گرفته و گفته‌اند: سرعت این مرکب همانند سرعت برق و نور بوده است.

بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم، گفت: این مالک خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می‌شود. بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد، از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش را برداشت، لهیبی از آن برخاست که فضا را فراگرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت. پس از وی خواستم آن را به حال خود برگرداند.<sup>۱</sup>

و بر طبق همین روایت در آنجا، ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفت‌وگویی که با آن حضرت داشت، عرض کرد: «همگی دنیا در دست من، همچون درهم (و سکه‌ای) است که در دست مردی باشد و آن را پشت و رو کند و هیچ خانه‌ای نیست؛ جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی می‌کنم و چون بر مرده‌ای گریه می‌کنند، بدان‌ها می‌گویم: گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می‌آیم تا آنکه یکی از شما باقی نماند.»

در اینجا، رسول خدا ﷺ فرمود:

«به راستی که مرگ، بالاترین مصیبت و سخت‌ترین حادثه است.»

و جبرئیل در پاسخ گفت:

«حوادث پس از مرگ سخت‌تر از آن است.»

و سپس فرمود:

«و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها، ظرف‌هایی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می‌خوردند و پاک را می‌گذارند. از جبرئیل

---

۱. و در حدیثی که صدوق (ره) از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن پس تا روزی که از دنیا رفت، کسی خندان ندید.

پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: افرادی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند و مال حلال را وامی‌گذارند و مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشت‌های پهلویشان را (می‌چیدند) و در دهانشان می‌گذارند. پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیب‌جویی می‌کنند و مردمان دیگری را دیدم که سرشان را با سنگ می‌کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم، پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشا را نخوانده می‌خوابند و مردمی را دیدم که آتش در دهانشان می‌ریختند و از نشیمن‌گاهشان بیرون می‌آمد و چون وضع آنها را پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند و گروهی را دیدم که شکم‌های بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند. گفتم: ای جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند و زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب می‌دارند و سپس به فرشتگانی بر خوردم که تمام اجزای بدنشان تسبیح خدا می‌کرد.<sup>۱</sup>

۱. شیخ صدوق (ره) در کتاب «عیون» به سند خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «من و فاطمه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتیم و او را دیدم که به سختی می‌گریست و چون سبب پرسیدم، فرمود: شبی که به آسمان‌ها رفتم، زنانی از امت خود را در عذاب سختی دیدم و گریه‌ام برای سختی عذاب آنها است. زنی را به موی سرش آویزان دیدم که مغز سرش جوش آمده بود و زنی را به زبان آویزان دیدم که از حمیم (آب جوشان) جهنم در حلق او می‌ریختند و زنی را به پستان‌هایش آویزان دیدم و زنی را دیدم که گوشت تنش را می‌خورد و آتشی از زیر او فروزان بود و زنی را دیدم که پاهایش را به دست‌هایش بسته بودند و مارها و عقرب‌ها بر سرش ریخته بودند و زنی را کور و کر و گنگ در تابوتی از آتش مشاهده کردم که مخ سرش از بینی او خارج می‌شد و بدنش را خوره و پیسی فرا گرفته بود و زنی را به پاهایش آویزان در تنوری از آتش دیدم و زنی را دیدم که گوشت تنش را از پایین تا بالا به مقراض آتشین می‌بریدند و زنی را دیدم که صورت و دست‌هایش سوخته بود و امعا خود را می‌خورد، و زنی را دیدم که سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ و به هزار نوع عذاب گرفتار بود و زنی را به صورت سگ دیدم که آتش از پایین در شکمش می‌ریختند و از دهانش بیرون می‌آمد و فرشتگان با گرزهای آهنین به سر و بدنشان می‌کوفتند.»

فاطمه که این سخن را از پدر شنید، پرسید: پدر جان! آنها چه عمل و رفتاری داشتند که خداوند چنین عذابی برایشان مقرر داشته بود؟ فرمود: اما آن زنی که به موی سر آویزان شده بود، زنی بود که موی سر خود را از مردان نامحرم نمی‌پوشانید و اما آنکه به زبان آویزان بود، زنی بود که با زبان، شوهر خود را می‌آزرد و آنکه

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیانند؟ گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی علیهما السلام هستند. بر آنها سلام کردم و پاسخ دادند، تهنیت ورود به من گفتند و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند، در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان دیگر بود، مشاهده کردم و چون نامش را پرسیدم، جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است. بر او سلام کردم و پاسخ داد و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم. گفت: او ادریس است که خدا وی را به اینجا آورده است، بر او سلام کردم، پاسخ داد و برای من آمرزش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمان‌های پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مؤذنه خیر دادند.

سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل

به پستان اوبزان بود، زنی بود که از شوهر خود در بستر اطاعت نمی‌کرد و زنی که بد باها اوبزان بود، زنی بود که بی‌اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفت و اما آنکه گوشت بدنش را می‌خورد، آن زنی بود که بدن خود را برای مردم آرایش می‌کرد و اما زنی که دست‌هایش را به پاها بسته بودند و مار و عقرب‌ها بر او مسلط گشته، زنی بود که به طهارت بدن و لباس خود اهمیت نداده بود و برای جنابت و حیض غسل نمی‌کرد و نظافت نداشت و نسبت به نماز خود بی‌اهمیت بود و اما آنکه کور و کر و گنگ بود، آن زنی بود که از زنا فرزنددار شده بود و آن را به گردن شوهرش می‌انداخت و آنکه گوشت تنش را به مقراض می‌بردند، آن زنی بود که خود را در معرض مردان قرار می‌داد و آنکه صورت و بدنش سوخته و از امعای خود می‌خورد، زنی بود که وسایل زنا برای دیگران فراهم می‌کرد و آنکه سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ بود، زن سخن‌چین دروغگو بود و آنکه صورتش صورت سگ بود و آتش در دلش می‌ریختند، زنان خواننده و نوازنده بودند ... و سپس به دنبال آن فرمود: «وای به حال زنی که شوهر خود را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهر از او راضی باشد».

گفت: هارون بن عمران است. بر او سلام کردم و پاسخ داد و فرشتگان بسیاری را مانند آسمان‌های دیگر مشاهده کردم.

آنگاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندم‌گون و بلند قامت را دیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی‌ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم؛ ولی این مرد از من نزد خدا گرامی‌تر است و چون از جبرئیل پرسیدم او کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است. بر او سلام کردم، جواب داد و همانند آسمان‌های دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته‌ای برخورد نکردم، جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز آن را سفارش بکن و در آنجا مردی را دیدم که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود، جبرئیل گفت: او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کردم، جواب داد و تهنیت و تبریک گفت و مانند فرشتگانی را که در آسمان‌های پیشین دیده بودم، در آنجا دیدم و سپس دریا‌هایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می‌کرد و دریا‌هایی از ظلمت و تاریکی و دریا‌هایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بی‌مناک شدم، جبرئیل گفت: این قسمتی از مخلوقات خدا است.»

و در حدیثی است که فرمود:

چون به حجاب‌های نور رسیدم، جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت: برو!

و در حدیث دیگری فرمود:

از آنجا به سدره المنتهی رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده، گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری و از

من مفارقت می‌کنی؟ گفت ای محمد! اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آن را خدای، عزوجل، برای من مقرر فرموده است و اگر از اینجا بالاتر آیم، پر و بالم می‌سوزد،<sup>۱</sup> آنگاه با من وداع کرد و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جایی که خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و نگه دارد. آنگاه مرا مخاطب ساخت و با من سخنانی گفت.

و در اینکه آن سخنانی که خدا به آن حضرت وحی کرده، چه بوده است در روایات به طور مختلف نقل شده است و «قرآن کریم» به طور اجمال و سر بسته می‌گوید:

«فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»<sup>۲</sup>

پس وحی کرد به بنده‌اش آنچه را وحی کرد.

و از این رو برخی گفته‌اند: مصلحت نیست در این باره بحث شود؛ زیرا اگر مصلحت بود، خدای تعالی خود می‌فرمود و بعضی هم گفته‌اند: اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم، نقل شده باشد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست. و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که آن وحی مربوط به مسئله جانشینی و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و ذکر برخی از فضائل آن حضرت بوده است و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود:

۱. وجوب نماز، ۲. خواتیم سوره بقره، ۳. آمرزش گناهان از جانب خدای

۱. سعدی در این باره گوید:

چنان گرم در تیه قربت براند  
بدو گفت: سالار بیت الحرام  
چو در دوستی مخلصم یافتی  
بگفتا فراتر مجالم نماند  
اگر یک سر موی برتر پر  
۲. سوره نجم، آیه ۱۰.

که در سدره جبریل از او باز ماند  
که ای حامل وحی برتر خرام  
عنانم ز صحبت چرا تافتی  
بماندم که نیروی بالم نماند  
فروغ تجلی بسوزد پر



تعالی غیر از شرک و در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نام‌های بهشتیان و دوزخیان را به او داد.

و به هر صورت رسول خدا ﷺ فرمود:

«پس از اتمام مناجات با خدای تعالی بازگشتم و از همان دریا‌های نور و ظلمت گذشته، در سدرۃ المنتهی به جبرئیل رسیدم و به همراه او بازگشتم.»  
همسایگی خداوند و احراز مقام «جنب اللهی» زیباترین و قابل فهم‌ترین توصیف از مقام «قرب» حضرت امام علی علیه السلام در جمیع صفات کمالی به حضرت حق، جلّ و علا، است.

## نردبان تقرب

### مودت اهل بیت علیهم السلام

آن روز که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به اصحاب، مزد رسالت و مجاهدت خود را از زبان کلام وحی، مودت و محبت در حق خویشان نزدیک، یعنی اهل بیت علیهم السلام اعلام کرد و از زبان وحی فرمود:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛<sup>۱</sup>

من مزدی از شما درخواست نمی‌کنم؛ مگر آنکه مودت و دوستی دربارهٔ نزدیکانم.»

گمان نمی‌بردند که این هم، خود لطف دیگری است که خداوند و پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله در حق بندگان معمول می‌دارند تا در اثر آن، مجال تقرب آنان به پروردگار فراهم شود و آنان از راهی میانه و به سرعت به سر منزل مقصود برسند. مدرسهٔ شریعت، مدرسهٔ تأدیب و ترتیب اعضا و جوارح انسان و متعبد ساختن بندگان، در بارگاه خداوند متعال است، بدان گونه که با تطهیر همهٔ اعضا و پیراستن از جملهٔ محرّمات، بر توسن نفس، دهنه زده و آن را رام و مطیع سازد. در رتبهٔ بعد، بندهٔ متشرّع، در مدرسهٔ اخلاق، مهذب می‌شود و

---

۱. سورهٔ شورا آیهٔ ۲۳.

نفس را تحت اشراف مربّی و مرشدی ره یافته و ره رفته و به مدد اذکار و عبادات از هر گونه رجس تزکیه می‌سازد تا صفات کمالی در وجود او جای‌گزینند و مظهر صفات الهی و شایستهٔ مقام خلیفهٔ الهی شود. تزکیه در معنی رشد و نمو دادن استعداد و تطهیر و پاکسازی آمده است.

### پالایش نفس از رذایل اخلاقی و آراستگی به فضایل

مرحوم نراقی می‌نویسد:

«زنهار ای جان برادر! تا حدیث بیماری روح را سهل‌نگیری و معالجهٔ آن را بازیچه‌نشماری و مفسد اخلاق را اندک ندانی ... مسامحه در معالجهٔ آنها آدمی را به هلاکت دائم و شقاوت ابدی می‌رساند و صحت روح و اوصاف آن به محاسن اخلاق، باعث زندگانی ابدی و حیات حقیقی می‌شود و بعد از آنکه ساحت نفس از اخلاق ناپسند پاک و به اوصاف پسندیده آراسته گردد، مستعدّ قبول فیض‌های الهی می‌شود.»<sup>۱</sup>

چنان‌که در مقالهٔ بلند «فراخوان»<sup>۲</sup> ذکر شد، در اثر ناپرهیزکاری دروازه‌های جسم و جان آدمی بر جنود ابلیسی گشوده می‌شود و صحن و ساحت آن جولانگاه شیاطین خواهد شد.

نجاسات فیزیکی (محرّماتی همچون نجاسات) و نجاسات متافیزیکی (محرّماتی همچون دروغ و غیبت و ...) ظرف وجودی و ساحت قلب را چنان آلوده می‌سازد که به قول جناب مولانا، زنگار تمامی سطوحش را فرا می‌گیرد. آینه‌ات دانی چرا غماز نیست ز آنکه زنگار از رخس ممتاز نیست

این همه، مجال «قرب الی الله» و اوصاف نفس به صفات رحمانی را از بین می‌برد و مقام آدمی را نازل و هم‌سنگ بهائم، بلکه پایین‌تر قرار می‌دهد؛

۱. معراج السعاده، ص ۱۳.

۲. اثر نگارنده.

چنان که در این باره خدای تعالی، در «قرآن کریم»، می‌فرماید:

«... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛<sup>۱</sup>

و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند، آنان همانند چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند [آری] آنها همان غافل ماندگانند.»

در روایات آمده است:

«ملائک [به] خانه‌ای که در آن سگ باشد، داخل نمی‌شوند.»

تا آن زمان که خانهٔ جسم و ساحت قلب انسان، محل سکونت نجاسات و رذایل و جولانگاه جنود ابلیسی باشد، مجال فرود ملائک و جای‌گیر شدن صفات کمالی فراهم نمی‌آید.

از این روست که علمای اخلاق، قائل به طیّ مراتب و مدارجی مهم و اهمّی جدی از سوی انسان طالب و مستعدّ در این باره هستند و ضرورت تفکر، مشارطه، مراقبه، محاسبه، مؤاخذه، توبه و انجام اعمال عبادی و ... در این باره را یادآور می‌شوند.

منابع و حیانی، اعمّ از آیات و روایات، «تهذیب نفس» را به عنوان «جهاد اکبر» می‌شناسند و از آن به عنوان بزرگ‌ترین هدف ارسال پیامبر ﷺ و انزال کتب یاد می‌کنند؛ چنان که فرموده است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ؛<sup>۲</sup>

اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان

۱. سورة اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. سورة جمعه، آیه ۲.

بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»  
 امام علی علیه السلام درباره آنکه اهتمام می‌ورزد تا نفس خود را مزگی کند،  
 می‌فرمایند:

«طُوبَى لِمَنْ عَصَى فِرْعَوْنَ هَوَاهُ وَ أَطَاعَ مُوسَى تَقْوَاهُ وَ عَقَلَهُ؛<sup>۱</sup>

خوشا به حال آن کس که با فرعون هوای نفس خود مبارزه کند و از سوی  
 موسای عقل و تقوای خود اطاعت کند.»

بی‌تردید، در طی مراتب، مواقع بسیاری فراروی سالک الی الله قرار می‌گیرد  
 که می‌بایست از آن همه عبور کند.

مردان بسیاری در طول تاریخ در این باره اهتمام ورزیده و از این طریق  
 طی مراتب کرده‌اند تا آنکه مراتبی از «تقرب» را از آن خود ساختند.

در این باره، مودت و حبّ اهل بیت علیهم السلام نردبان شگفتی است که همه  
 استعداد و ظرفیت بر کشیدن طالبان مستعدّ را در خود پوشیده دارد.

در عموم زیارات ویژه اهل بیت علیهم السلام زائر، با عرض ادب و اعلام مودت و  
 تبری جستن از دشمنان حضرات معصوم علیهم السلام از خداوند مجال و مقام قرب و  
 تقرب را از طریق این ذوات مقدّسه طلب می‌کند.

«أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّكُمْ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ؛

تقرب می‌جویم به خداوند به واسطه دوستی با شما و بیزاری جستن از  
 دشمنان شما.»

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند:

«أَحِبُّوا اللَّهَ يَغْدُوكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَ أَحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ وَ أَحِبُّوا ذُرِّيَّتِي لِحُبِّي إِيَّاهُمْ؛

خدا را دوست بدارید، برای نعمت‌هایی که به شما ارزانی داشته است و مرا

هم دوست بدارید، به جهت دوستی با خدا و با فرزندان من دوستی نمایید؛

چون من آنها را دوست دارم.»

۱. فلسفی، محمدتقی، گفتار فلسفی، ج ۳.

از موَدّت و تقَرّب اهل بیت علیهم السلام به موَدّت و تقَرّب به خداوند تعالی، هیچ فاصله‌ای نیست، راهی مستقیم و سریع، که به دلیل توجّه و عنایت خاصّه خداوند به اهل بیت علیهم السلام سالک و طالب در کوتاه‌ترین زمان به مقاماتی والا نایل می‌آید. مقاماتی که طیّ آن از سایر طرق، سال‌ها مجاهدت می‌طلبد.

البته این همه، به معنی ترک تکالیف و اهمال در انجام وظایف و پاسداری از حدود و شریعت الهی نیست. این بزرگان مصطفی و مجتبیای خداوند، واسطه‌های فیض الهی‌اند و فیض بخشی بر تمام مخلوقات و کلّ عالم هستی از مسیر آنان صورت می‌گیرد.

چنان‌که در بخش مثلث قرب عرض کردم، واقعه مقدّس قرب در گرو سه اصل معرفت، تولّی و تبری است. هر چه، دامنه و گستره و ژرفای معرفت و تبری و تولّی بیشتر شود، به همان اندازه قرب هم اتّفاق می‌افتد. از اینجا است که در «زیارت عاشورا» سالک طریق قرب، از خداوند یکتا، معرفت و تولّی جستن به ساحت قدس حسین علیه السلام و تبری از دشمنان ایشان را طلب می‌کند و می‌گوید:

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛

از آن خدایی مسألت می‌کنم که مرا به شناخت و اعتقاد به شما، اهل بیت علیهم السلام اکرام کرده و بیزاری از دشمنانتان را به من روزی کرده است، اینکه مرا در این دنیا و آخرت با شما قرار دهد.»

معیت در دنیا و آخرت با اولیای الهی، به معنی تقَرّب به آنان و لاجرم تقَرّب الی الله است و این تقَرّب، تقَرّب در مکان نیست؛ بلکه تقَرّب در صفات کمالی است؛ و گرنه در گذشته و هم امروز بسیاری کسانی که در وجه مکانی و زمانی با اهل بیت نزدیک و حتی همسایه و هم‌زمان بودند.

هنگامی که زوّار بقیع، بر آستان سه امام عالی مقام، امام حسن، امام باقر و

امام صادق علیه السلام می‌ایستند، با کسب رخصت عرض می‌کنند:  
 «يَا مَوَالِيَ يَا أَنْبَاءَ رَسُولِ اللَّهِ عَبْدِكُمْ وَ ابْنُ أُمَّتِكُمُ الدَّلِيلُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ  
 الْمَضَعَفُ فِي عُلوِّكُمْ وَ الْمُعْتَرَفُ بِحَقِّكُمْ جَائِكُمْ مُسْتَجِيرًا بِكُمْ قاصِداً إِلَى  
 حَرَمِكُمْ مُتَقَرِّباً إِلَى مَقَامِكُمْ مُتَوَسِّلاً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكُمْ؛

ای آقایان من! ای فرزندان رسول خدا! من بنده شما و پسر کنیز شمایم که دلیل  
 در برابرتان و فزاینده در علو قدر و منزلتتان و اعتراف کننده به حق شمایم  
 آمده‌ام به درگاهتان به حال پناه‌خواهی و حرم شما را قصد کرده و به وسیله  
 مقام شما تقرب جویم و متوسل شوم به خدای تعالی.»

ما به دلیل نقصان معرفت، قادر به شناسایی مقام خود و نیاز خود نیستیم.  
 از همین روست که به نسبت معرفت، در آستان خداوند یکتا و حضرات  
 معصومان علیهم السلام دست طلب دراز می‌کنیم و عموماً طالب رفع موانع کسب و  
 جلب نازل‌ترین حوائج مادی و این جهان می‌شویم. این ادعیه و زیارات در عمل،  
 به ما می‌آموزند که: چه کسی را بخوانیم، چه را بخواییم و چگونه بخواییم.  
 در حقیقت، این آثار، به زائر وسعت نظر و دیدگاه می‌دهد و او را از اسفل  
 مقامات بالا می‌کشد.

زائر، در وقت زیارت، به آرامی با مقامات عالی انسانی آشنا می‌شود، کسب  
 آن مقامات را طلب می‌کند و جز این، از همان آستان، نایل آمدن به آن  
 مقامات را هم می‌خواهد و آنان را هم نردبان مسیر و باب ورود به مقامات قرار  
 می‌دهد. به دلیل وجود همین قدرت و توانایی در زیارت است که از آن به  
 عنوان نردبان طی مقامات کمالی یاد می‌کنیم.

## خاکساری شرط تقرب

حال، باید دید، بنده ناتوان و مبتلای به فقر، با کدام معونه، دارایی و توانایی مراتب این نردبان را طی می‌کند؟ و چگونه این همه حاجت را از آستان اولیای الهی طلب می‌کند؟

خاکساری بر آستان این برگزیدگان، بهترین و در عین حال تنها معونه است. در حقیقت، زائر روی نیاز به آستان واسطه فی رب العالمین که واجد همه دارایی و صفات کمالی و جلالی است، می‌آورد. به قول شاعر، صائب تبریزی:

هر که نقش خویش را در خاکساری دیده است

می‌نهد چون پوریا پهلوی لاغر را به خاک

در روایات یاد شده است که نزدیک‌ترین حالت بنده به قرب خداوند حالت سجده است؛ زیرا سجده، بالاترین و بارزترین تجلی خشوع و کرنش و افتادگی بنده در برابر رب خود است، در آیه مبارکه آمده است:

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»<sup>۱</sup>

پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او متجاوزان را دوست نمی‌دارد.»

---

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۵۵.



در آیه دیگری فرموده است:

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»<sup>۱</sup>

آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند.

درخواست کننده ضعیف و مسکین در جسم و جان، فقیر و نیازمند در ظاهر و باطن، در حالتی از استکانت، تضرع، خضوع و خشوع تمام به آستان حضرت بی نیاز مستغنی قوی روی می آورد.

استکانت به معنی خاکساری است و این خاکساری، نه در تظاهر به خاکساری، بلکه جلوه افتادگی و خاکساری درونی و قلبی است که خود را در آستان آن ربّ عظیم، هیچ و کمتر از هیچ می شناسد.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمودند:

«رَفَعُ الْيَدَيْنِ مِنَ الْإِسْتِكَانَةِ، قُلْتُ وَ مَا الْإِسْتِكَانَةُ؟ قَالَ أَلَا تَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ فَمَا اسْتَكَانُوا لِربِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ؟»<sup>۲</sup>

دو دست را که انسان بالا می آورد، [در هنگام تضرع و عرض نیاز] این گویای همان خاکساری است که خداوند در قرآن فرموده است: «فَمَا اسْتَكَانُوا لِربِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ»<sup>۳</sup>.

ساحت عاشق، ساحت فقر و نیاز است و ساحت معشوق و محبوب لم یزلی، ساحت استغنا و ناز، آنچه عاشق را از معشوق جدا می سازد، خودبینی و خودرایی و حائل ساختن خود، میان خود و محبوب است. به قول حافظ شیرازی:

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۳۵۲.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۷۶.

### میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز

یار، نزدیک و قریب است، از حبل الوریذ نیز نزدیک‌تر، آنچه بنده را از او جدا و از آستانش بیگانه می‌سازد، انانیت اوست. میان عبودیت، که لازمه اظهار بندگی و شرط بر کشیده شدن است و انانیت که عین خودکامگی است، نسبتی نیست. به همان سان که اظهار افتقار و خاکساری بنده را به آستان اهل راز و حرم نزدیک می‌کند، انانیت و اظهار استغنا، او را دور ساخته و در جمله محرومان وارد می‌سازد، وحشی بافقی، بیت دل‌نشینی خطاب به معشوق دارد؛ او می‌گوید:

ناز بر من کن که نازت می‌کشم تا زنده‌ام

نیم جانی هست و می‌آید نیاز از من هنوز

زائر در حج بیت الله، با بیرون افکندن همه جامه‌های ظاهر و باطن، از خود بیرون شده، روی به حرم می‌آورد تا در خاکساری تمام بر گرد خانه حضرت دوست، به طواف درآید، گویا با زبان دل، به قول روشن اردستانی می‌گوید:

آنان که تو را جستند، شستند و فرو بستند

دست از همه مقصدها، چشم از همه مطلب‌ها

زیارت پیش و بیش از آنکه حضور جسم در مضجع و آستان مزور و عرض نیاز باشد، انعکاس میل و حضور قلب زائر در آستان مولا و محبوب است. سال‌هاست که بدعت «توریسم» دامان زائران مسلمان را هم آلوده ساخته است و آنان، نه به قصد زیارت که برای سیاحت، چونان «جهانگردان» به اماکن مذهبی وارد می‌شوند، محو‌کنگره‌ها و رواق‌ها می‌گردند، قدمت دست‌نوشته‌ها را می‌سنجند و در برابر مضجع شریف حضرات اولیای الهی عکس یادگاری می‌گیرند

و بر گنجینه خاطرات خویش می افزایند. از اینجاست که زیارت، باعث تحوّل در جان نمی شود.

حافظا! علم و ادب ورز که در مجلس یار

هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود

اوج استکانت و خاکساری بنده، در پیشگاه مولایش را در مناجات حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام و در «مسجد کوفه» می توان دید. مناجات عبدی خاشع، در تاریکی شب، در تنهایی و شکستگی و افتقار تمام، در حالی که برای خویش هیچ پناهگاهی نمی شناسد و ره توشه‌ای که او را در گذار از صحرای تفتیده بی کسی محشر کبری عبور دهد.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ...»

خداوندگار و مولای من! از تو امان می خواهم، در آن روزی که مال و فرزندان هیچ کس را سودی نمی بخشد.»

«خداوندگار و مولای من! از تو امان می خواهم، در آن روزی که ستمکار دستان خود را در حسرت و پشیمانی به دندان می گزد.»

«خداوندگار و مولای من! از تو امان می خواهم، در آن روزی که عذر آوردن، ستمکار را سودی نمی بخشد، آدمی از برادر و مادر و پدر و فرزندان می گریزد و هیچ گریزگاهی برای هیچ کس متصور نیست ...»

پس ای مولای من!

«أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنَا الْعَبْدُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَى؛

تو مولا و سرور منی و من، بنده‌ای بی مقدارم،

تو مالکی و من، مملوک، آیا کسی جز مالک بر مملوک رحم می آورد؟

تو عزیز می و من، خوار و ذلیل!

«تو آفریدگاری و من آفریده، آیا جز پروردگار بر آفریده رحم می آورد؟»

تو بزرگی و من ناچیزم!»

«أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ»

«أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إِلَّا الْحَيُّ»

مولای من! ای مولای، تو همیشگی و دایمی هستی و من، زوال‌پذیر.

مولای من! تو خداوندی با همه کبریا و بزرگ منشی و من، بنده‌ای خاشع، بر

من رحمت آور و از روی جود و کرم و فضل بر این بنده حقیرت ببخش، ای

صاحب همه جود و احسان و نعمت.

«يَا ذَا الْجُودِ وَ الْإِحْسَانِ، وَ الطُّوْلِ وَ الْإِمْتِنَانِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

الرَّاحِمِينَ»

با چنین جود‌گدا را نتوانی راندن

من خود آگاه ز لطف دل آگاه توأم<sup>۱</sup>

قصه ما و اهل بیت علیهم‌السلام به اینجا رسیده است که گاه از روی جهالت، به

ازای یک کاسه آش نذری و یک اسکناس هزار تومانی که به صندوق‌های

جمع‌آوری صدقات کنار خیابان می‌اندازیم، معادل سیصد میلیون تومان

حاجت طلب می‌کنیم!

می‌خواستم عرض کنم که این گونه معامله کردن، یعنی ذوات مقدسه

را در یک ضریح نقره‌ای به ودیعه گذاردن و در وقت عرض نیاز به سويشان

دویدن، به مزاح نزدیک‌تر است تا ولایت‌مداری.

اگر نگویم به نوعی، ظالمانه‌ترین معامله‌ای است که در حق یک انسان

معمولی می‌توان داشت تا چه رسد با برگزیده‌ترین بندگان صالح، مصلح و

معصوم خداوند. پرواضح است که زائر، اسکناس‌اهدایی پانصد تومانی را ما

به ازای حاجاتی که برآورده می‌شود، داخل صندوق یا ضریح نمی‌اندازد و بنده هم نمی‌خواهم عرض کنم برای رفع حاجات ریز و درشت نباید به سوی ابواب حوائج رفت. آنان سادات و موالیانند و به دلیل رفعت مقام و شأن و عزّتی که نزد خداوند دارند، در مقام شافع، واسطه شایسته‌ای برای برآورده شدن حاجاتند و از روی شفقت و به اذن الله، همواره یاری‌رسان حاجتمندان و سائلان می‌باشند و چه بهتر که ما همه حاجاتمان را نزد ایشان ببریم و از تکدی نزد صاحبان جاه و مال دنیوی، که در بی‌عنایتی شهره‌اند، پرهیز کنیم؛ اما می‌خواهم عرض کنم: معامله (یک سویه) ما، از این رو ظالمانه است که تنها برای رفع حاجات دنیوی ریز و درشتمان به سوی این حضرات می‌رویم و در سیر و سلوکمان در گستره زمین، رویکردی به آنان نداریم و گوش سر و گوش جانمان، در برابر خواسته‌ها و اوامر و نواهی آنها که عین اوامر و نواهی حضرت حق است، بسته می‌باشد.

این سخت‌گوشی، عین آکنده‌گوشی است. گوشمان چنان آکنده است که همه شنوایی را از دست داده است.

پوشیده و بی‌آنکه بر زبان بیاوریم، آن حضرات عالی‌جناب را در خدمت هواجس خویش وارد کرده‌ایم؛ بی‌آنکه حقی در امر و نهی برای آنان قائل باشیم.

اگر نیک بنگرید، در معاملات و مناسبات سال و ماه ما مردم، آن وقت که به تجربه پیری و کهن‌سالی می‌رسیم و به عبارتی عموم جوارح و اعضای فعال بدنمان روی به کهولت می‌نهد، برای استخوان سبک کردن، در صف اول جماعت مساجد بیتوته می‌کنیم و نوبت می‌گیریم. متأسفانه در آن موقع هم، سر در پی تضمین مالکیت غرفه‌ها و رواق‌های بهشت و افزایش تعداد حوریه‌ها

می‌گذاریم. این هم از همان جنس معامله‌ای است که بدان خو کرده‌ایم. عمل ما، تابعی از عمل تجاری است که همه چیز و همه کس را برای تجارت و سود می‌خواهند.

در آیه مبارکه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»<sup>۱</sup> می‌خوانیم: «هیچ‌گاه به مقام برّ و نیکی نمی‌رسید؛ مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.» شاید این پاسخ زیبا و رندانه‌ای باشد برای این جمله دعایی که گاه می‌خوانیم:

«رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ؛

ای ربّ ما و خداوند ما! گناهان ما را ببخش، سیئات و آلودگی‌های ما را بپوشان و ما را در زمره ابرار بمیران!»

درخواستِ قرار گرفتن در صف «ابرار»، بسیار بلندتر از تقاضای آب و نان و شغل است و معمولاً برای نیل بدان هم، کسی اسکناسی در ضریح امامزادگان نمی‌اندازد؛ زیرا برای ورود در جمع ابرار و محشور شدن با آنان، چنین تقاضای بزرگ با چنان درخواست‌های کوچک سنجیده نمی‌شود.

این آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، شاید پاسخی برای این تقاضا باشد. شرط برآورده شدن این دعا، انفاق دوست داشتنی‌ترین داشته‌هاست. اگر همان لحظه که دست به دعا برداشته‌ایم، صدایی ما را مخاطب قرار دهد که:

ای سائل! در ازای آنچه می‌طلبی، چه خواهی داد؟ آیا پاسخی داریم؟

شاید گمان کنیم دست در جیب کردن و یک برگ اسکناس مچاله شده یا اتوکشیده پانصد تومانی را در کف دست فقیری افکندن، پاسخ سؤال خواهد بود و ما به ازای حاجت برآورده شده! آیا دوست داشتنی‌ترین چیز از جمع دارایی‌های ما، همین اسکناس و حتی یکصد برابر آن است؟ بی‌شک چنین

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۳.

نیست! آیه هم پاسخ می‌دهد: «لَنْ تَنَالُوا؛ نمی‌رسید!»

ایجاد و درک آمادگی انفاق تمام و انفاق دوست‌داشتنی‌ترین داشته‌ها، شرط تجربه آن مقام است. شاید استقرار در مقام آمادگی تمام، برای انفاق تمام، در خود و با خود، تجربه مقام ابرار را نهفته داشته باشد.

تا این حیثیت و اعتبار ظاهری دنیوی، پیش چشم ما و جاهتی و منزلتی دارد و آمادگی دل‌کندن آن همه را در خود ایجاد نکرده‌ایم، آن تقاضای بلند، نوعی گستاخی است، تا برای مردم و برای مؤمنان، خود را به زحمت نیفکنده باشیم، تا در جانمان این اتفاق نیفتاده باشد و انفاق در جانمان و عملمان متجلی نشده باشد، راه به جایی نخواهیم برد. به صرف دست به دعا برداشتن، نماز مستحبی فراوان خواندن و بی‌خبر از آنچه بر خلق روزگار می‌گذرد، روزگار گذراندن، چیز ارزشمندی عایدمان نخواهد شد.

ما به خدمت در نیامده، سودای درک مدارج عالی، در ملکوت اعلا را در سر می‌پروریم. همه را به سختی می‌افکنیم؛ اما خود تحمل بار مؤمنان نمی‌کنیم. تردیدی نیست که در میان همین شهرهای شلوغ، می‌توان مردانی را یافت که هنوز حاجت بر زبان نیاورده، حاجت‌روا می‌شوند؛ آنان قبلاً در خود، مقدمات را حاضر ساخته‌اند؛ استعداد برکشیده شدن را در خود فراهم آورده‌اند.

چرا گمان می‌کنیم تنها با به جا آوردن صورت اعمال عبادی و احکام و حتی اصرار ورزیدن در آنها و گاه با ابتلا به وسواس، در ادای حروف ادعیه و اذکار از مخارج صحیحشان، از زمین جسته و بر اریکه عیش و تنعم بهشتی می‌توان نشست؟ چنان‌که جماعتی چهار صبح به پای درس و بحث حوزوی رفتن و ادای حروف آیات و روایات از مخارج صحیح را منشأ همه کمالات و باعث رجحان و برتری بر دیگران می‌شناسند. این سخن از بنده نیست.

خداوند کریم، در آیه مبارکه می‌فرماید:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...»<sup>۱</sup>

نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید.

اینکه جمله همت خود را مصروف قبله و کشف سمت و سوی دقیق آن، برای برپا داشتن نماز کنید، «بر» این نیست. این انفاق کنندگان به خویشان و یتیمان و مسکینان و واماندگان و بردگان، این زکات‌دهندگان و راست قامتان در وقت هجوم محرومیت‌ها و بیماری‌ها و جنگ‌ها هستند که از ابرارند؛

«أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»<sup>۲</sup>

آنان صادقان راستگو و پرهیزگارند.

در جمله این شرایط بیان شده، برای احراز مقام بر، خود را به سختی افکندن در خدمت به محرومان و مسکینان، بر دوش کشیدن رنج از پای افتادگان و گذار از بهترین داشته‌ها، در مسیر رفع حاجت حاجتمندان پر رنگ‌تر از هر امر و تکلیف نمودار می‌شود؛ شاید راز بسیاری از پاسخ نگرفتن‌ها در وقت التجا و التماس در همین امر نهفته باشد.

به خدمت در نیامده، با چند رکوع و سجود خشک و خالی، طالب طی

الارض و دیدار امام زمان علیه السلام نیز می‌شویم!!

آیا هیچ در احوال بسیاری از مؤمنان گذشته و ملاقات‌کننده با امام زمان علیه السلام و صاحبان کرامت مطالعه کرده‌اید؟ کم نیستند حمالان و قفل‌سازان و خادمانی که امام علیه السلام به ملاقات آنان آمده‌اند یا آنان را واسطه فیض رساندن

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۷.

۲. همان.



به سایر حاجتمندان ساخته‌اند؛ در حالی که جمع کثیری از زاهدان و عابدان و عالمان صاحب‌نام، واسپس سال‌ها عبادت و زهد و علم، پا از آستانه مسجد هم بیرون نگذاشته‌اند، تا چه رسد به طی الارض و دیدار و مشاهده ملکوت آسمان و زمین. بد نیست از لسان «قرآن» درباره اوصاف ابرار بشنویم:

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا...»<sup>۱</sup>

به یقین، ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است؛ از چشمه‌ای که بندگان خاص (عباد الله) خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند، آن را جاری می‌سازند.»

آنها وفاکنندگان به نذر خویشند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است (قیامت) می‌ترسند و غذای خود را با آنکه بدان نیازمندند، به «فقیر» و «یتیم» و «اسیر» اطعام می‌کنند.

آنها می‌گویند: ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگاران ترسانیم، در آن روزی که عبوس و سخت است.

حقیقت برّ، در وجود محمد و آل محمد علیهم‌السلام متجلی گشته است و صفت برّ مخصوص ایشان است. آنان ابرارند و مابقی طالبان مقام برّ، به شرط حصول شرایط، تابع ابرارند.

برّ به شکل تامّ و تمام، در وجود مبارک امام علی علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام متجلی است و مقام شامخ ابرار بالأخص برای ایشان و مخصوص ایشان است که واجد تامّ صفات ابرار در اطعام مساکین، انفاق و وفای به نذرند «لِوَجْهِ اللَّهِ». در جان اینان، جمله این اعمال، در خلوص تمام برای خشنودی خداوند اتفاق

۱. سوره انسان (۷۶)، آیات ۵ - ۱۲.

می‌افتد؛ بی‌آنکه ما به ازای از خلق عالم مطالبه کنند.

چنان‌که آیه‌های مبارکهٔ سورهٔ «هل اتی»، بر آن صراحت دارد.

«إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا؛<sup>۱</sup>

ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما

نمی‌خواهیم.»

سایرین از مردم، تحت توجهات و عنایات خاندان ابرار - محمد و آل

محمد ﷺ - ، با تاسی به فضائل و سیره و سنت کامل و پسندیدهٔ ایشان، اهل

نیکی و برند و نوشنده از شراب برآمده از سرچشمهٔ خاندان ابرار.

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا؛<sup>۲</sup>

چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و [به دلخواه خویش] جاری‌اش

می‌کنند.»

حسن بن مهران در حدیث خود نقل می‌کند:

منظور [از عیناً] چشمه‌ای است در منزل رسول خدا ﷺ که به خانه‌های

پیامبران و مؤمنان روانه می‌شود.<sup>۳</sup>

نه تنها مؤمنان، بلکه جملهٔ پیامبران ﷺ نیز از جامی آمیخته به کافور،

نوشندهٔ این شرابند.

هر سخاوتمندی در سخا و هر شجاعی در شجاعت و هر نیک‌مردی در

نیکویی، و امدار سرچشمهٔ سخاوتمندی و شجاعت و نیکویی و برّ است.

اینان، با معرفت و آگاهی از مقام و منزلت والای آن ابرار، خود را پاسدار و

وامدار با وفای پیمان ولایت خاندان وحی می‌شناسند.

۱. آیات ۸ و ۹.

۲. همان، آیهٔ ۶.

۳. البرهان، ج ۹ ص ۳۲۰.

صَفَّار در «بصائر الدرجات»، از قول حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چنین روایت می‌کند:

از ایشان پرسیدم که منظور از «یوفون بالذّر؛ وفا کنندگان به ذر» چیست؟ فرمودند: «نسبت به آن عهد و پیمانی که در خصوص ولایت، از آنها گرفته شده است، برای خدا وفا می‌کنند.»<sup>۱</sup>

طالبانِ جامِ آبی از آبشخور نیکی و نیکنامی ابرار، وفاداران به عهد و پیمان خداوند، درباره ولایت و مقام اهل بیت علیهم السلام هستند و این وفاداری، شرط قبولی جمله داد و دهش و اطعام مساکین نزد آنان است و پیش‌نیاز ضروری آن؛ وگرنه جمله خلق روزگار، به مناسبت‌های مختلف، درباره اطعام فقیران و دستگیری درماندگان قیام می‌کنند. قیام آنان، ضرورتاً آنان را واجد صفت ابرار و مقیم کوی برّ نمی‌سازد. خداوند کریم در آخرین آیات از سوره «هل اتی» می‌فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا»<sup>۲</sup>

این [آیات] پندنامه‌ای است تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود پیش‌گیرد.»

آنکه گوش جان‌ش باز و نیوشای حق باشد، از این آیات (هل اتی) یادآور می‌شود که صراط مستقیم و رسیدن به حق، که عین فلاح و رستگاری است، جز از مسیر ولایت حقیقی صاحبان درجه تامّ و تمام برّ و مصادیق صراط مستقیم نمی‌گذرد.

پاداش آنان که گام در مسیر ابرار می‌گذارند، مسیری که در انتها و در

۱. بصائر الدرجات، ص ۹۸، ح ۲.

۲. سوره انسان (۷۶)، آیه ۲۰.

عالی‌ترین مرتبه آن، اهل بیت علیهم‌السلام مقام گرفته‌اند، نوشیدن شراب ولایت علی علیه‌السلام و اولاد ایشان است؛ شرابی که چشمه آن در خاندان وحی است. محمد بن یعقوب با سلسله اسناد از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل می‌کند که:

از حضرت درباره این سخن خداوند، عزوجل، «إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ» سؤال شد، فرمودند:

«منظور ولایت است.» عرض کردم: منظور از رحمت، در آیه «يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَةٍ» هر که را بخواهد به رحمت خویش در می‌آورد.» چیست؟ حضرت فرمودند: «ولایت» ماست.

رحمت اعطایی به ابرار هم ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است. به عبارت دیگر، شراب و ساقی و ساغر، همه اوست. از دست هم آنان شراب ولایت به تشنه‌کامان مستحق و مستعد بر نوشانده می‌شود؛ شرابی که عین رحمت است.

ابن شهر آشوب در «مناقب» در همین باره از قول امام باقر علیه‌السلام می‌نویسد:

«يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَةٍ»

هر که را بخواهد به رحمت خویش در می‌آورد»، رحمت [ولایت]، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.»<sup>۲</sup>

شاید با کسب اجازه از محضر مبارک امیرمؤمنان علیه‌السلام که خود آیه بر و طریق نیل به سرچشمه ابرار و ساقی شراب گوارای ولایت و رحمت است، بتوان گفت:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»

هرگز به این سرچشمه بر و نیکی متجلی شده در ولایت اهل بیت علیهم‌السلام

۱. سوره شورا آیه ۸.

۲. مناقب، ج ۳ ص ۹۹؛ البرهان، ج ۹ ص ۳۲۹.

نمی‌توان نائل شد و از دست نازنین آنان نمی‌توان جامی آکنده از شراب ولایت که عین رحمت و رستگاری است، نوشید؛ مگر آنکه مؤمنان اهل ولایت، جمله دوست داشتنی‌ترین داشته‌ها را نثار قدوم مبارک آنان کنند؛ صمیمانه و بی‌ما به‌ازاء در طریق قرب و حبّ الی الله؛ چنان‌که آنان خود، چنین بودند و چنان کردند تا آنکه محلّ نزول آیات «هل اتی» شدند.

در زیارات، خطاب به این عزیزان و عزیز کرده‌های خداوند می‌گوییم:

چه شیرین است نام‌هایتان!

چه گرمی است جان‌هایتان!

چه بزرگ است مقامتان!

چه برجسته است منزلتان!

چه باوفاست عهدتان!

چه راست است وعده‌هایتان!

کلامتان نور است و فرمان‌هایتان رشد و رستگاری؛

اعمالتان خیر است و عاداتتان احسان و نیکی؛

شیوه‌هایتان کرم است و شأنتان حقّ و راستی و مدارایی؛

گفتارتان حکم است و حتم و رأیتان دانش و بردباری و دوراندیشی...

همانا شما یید روشنایی طریق خوبان و راهنمای ابرار و نیکان؛

شما یید حجت‌های خدای جبار؛

از این روست که خداوند به وجود شما باران می‌باراند، آسمان را برقرار می‌دارد

و اندوه و سختی را مرتفع می‌سازد؛ شما یید شاهراه راست و شاهدان دنیا؛

شفیعان جهان آخرت شما یید و بازگشت جمله خلق روزگار به سوی

شماست ...

«زیارت جامعه» را در وقت عرض ادب و زیارت جمله حضرات معصومان علیهم السلام قرائت می‌کنیم؛ چون آنان نور واحدند و در جمیع صفات و کمالات، صاحب و واجد کامل‌ترین مرتبه‌اند، نسبت به جمله خلائق ملکی و ملکوتی. آنان، صاحبان نعمت و امان زمین و زمانند، واسطه فیض حضرت خداوندی و دستگیر بندگان در همه امور این جهانی و آن جهانی.

با این توصیفات، چگونه است که در معامله‌ای از سر بی‌انصافی، به جای آنکه در خدمت آنان درآییم و در این باره چاره‌اندیشی کنیم، آنان را با همه عظمت وجودی، از سر نادانی و جهالت در خدمت خویش می‌طلبیم؟

چگونه است که از بذل مال و اعتبار و آبرو درباره ایشان دریغ می‌ورزیم و در همان حال، به خدمت تام و تمام فرومایگان، چون خود وارد می‌شویم و از بذل هر چه داشته‌های خدادادی است، درباره آنها دریغ نمی‌ورزیم؟!

راز بخش بزرگی از بن‌بست‌ها و بحران‌های عارض شده بر حیات فردی و اجتماعی ما، به معامله غیر منصفانه ما، با اهل بیت علیهم السلام برمی‌گردد و به استغنا جستن ما از ایشان.

وجهی از راز تأخیر طولانی در واقعه شریف ظهور کبرای حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام و ابتلای عمومی ما به اضطراب و اضطراب عصر غیبت، به گسست عهد ما با امام زمان علیه السلام و در خدمت نیامدنیان بر می‌گردد.

راز غالب آمدن فرزندانگان ابلیس بر ساحات حیات فرهنگی و تمدنی مستضعفان و مسلمانان، به مبنا و محور قرار ندادن رأی و حکم اهل بیت علیهم السلام و ملاک عمل نشناختن قول ایشان، در جمله امور مادی و فرهنگیمان برمی‌گردد.

ما را - برای خروج از اضطراب و اضطراب آخرالزمانی - راهی جز مراجعه به

ایشان و درک این معنا نیست.

برای ما مفّری نیست؛ جز آنکه از ژرفای جان اعلام کنیم:

ای برگزیدگان و ای عزیزان؛

آنکه از شما روی برگرداند، از دین خارج گشته است؛

آنکه ملازمت و همراهی شما را برگزیند، به حق رسیده است؛

و آنکه در حقّ شما کوتاهی کند، نابود شده است؛

زیرا: «وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ»<sup>۱</sup> وَالسَّلَام.

## فصل چہارم

حسین علیہ السلام سفینہ نجات



## منزلت امام حسین علیه السلام

دنیا که در خود و با خود صفت دنو<sup>۱</sup> و پستی را دارد، نزد اهل دنیا، جلوه می‌نماید و ناگزیر بدان اصالت می‌بخشند. مانند گارش می‌خوانند و چرب و شیرین آن را طلب می‌کنند. از این رو، تجربه سختی و رنج و الم را در دنیا، عین بدبختی و مصیبت و برخورداری دنیوی را عین سعادت می‌شناسند.

قطعه شعری منسوب به مولای متقیان علیه السلام است که می‌فرمایند:

لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثَبُوتٌ	«أَمَّا الدُّنْيَا فَنَاءٌ
نَسِجَةُ العَنكَبُوتِ	أَمَّا الدُّنْيَا كَبَيْتٌ
أَيُّهَا الطَّالِبُ قُوتٌ	و لَقَدْ يَكْفِيكَ فِيهَا
كُلُّ مَنْ فِيهَا يَفُوتُ	و لَعَمْرِي عَنِ القَلِيلِ

همانا دنیا فناست و ثبوتی در آن وجود ندارد؛

همانا دنیا مانند خانه عنکبوت لرزان است؛

و همانا برای تو ای جوینده، برداشتن روزی کافی است.

به عمر کوتاهم قسم! که هر چه در آن است، از بین خواهد رفت.»

---

۱. دنیا، از ماده دنو، به معنای «نزدیکی» است. برخی گفته‌اند از ریشه «دنی» و به معنای پستی و دنائت است.

در مقابل، اهل عقبی، در خوف و نگرانی تمام، از خداوند تقاضا می‌کنند تا مبادا، کمترین مصیبت و کاستی، در دینشان رخ دهد و دنیا در رأس جمله خواسته‌ها و همتشان قرار گیرد:

«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا، وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا تَسَلُّطُ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا!»<sup>۱</sup>

خداوند! مصیبت ما را در دین ما قرار نده و همت والاتر ما را مصروف به دست آوردن دنیا مگردان و آخر دسترس دانش ما را دنیا قرار مده و کسی را که بر ما رحم نکند، بر ما چیره مگردان.»  
و اینکه گفته‌اند:

هر که در این بزم مقرب‌تر است

جام بلا بیشترش می‌دهند

ترجمه شاعرانه عبارت البلاء للولاء است.

بلا و ابتلا به معنی آزمون و آزمایش است. آزمون، در زمره یکی از سنت‌های الهی است که دربارهٔ جمیع انسان‌ها، از اولین تا آخرین، معمول داشته می‌شود تا چهرهٔ مطیع از عاصی و مدّعی از صدّیق باز شناخته شود و هر کس، حسب آنچه در میدان می‌نهد، بهره و پاداش یا کیفر ببرد و سعادت یا شقاوت دنیوی و اخروی خود را به تجربه بنشیند.

از صورت بلا و سختی که بگذریم، تحمل رنج و تعب و سختی، در طریق معشوق و قرب به او، از میزان راستی و صداقت عاشق پرده برمی‌دارد و ارج و منزلت معشوق نیز، به قدر تحمل رنج و الم از سوی عاشق، نمایان می‌شود و لذا بلا، لطفی است از سوی خالق رحیم بر بندگانش تا عاشق، با تجربهٔ رضا و

تسلیم، مجال ارتقا و تقرب و اعطای کمالات را دریافت کند.  
جز این، گاه حضرت محبوب، همه همت و اندیشه آنکه را دوست دارد  
مصروف خود می‌سازد و از اشتغال او به غیر، ماسوی الله، می‌کاهد.  
به قول مولانا:

خلق را با تو همه بد خو کند

تا تو را رو جانب آن سو کند

امام حسین علیه السلام دربارهٔ بندگان دنیا می‌فرمایند:

«النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ  
فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»<sup>۱</sup>

مردم بندهٔ دنیایند و دین بر زبانشان می‌چرخد و تا وقتی زندگی‌هایشان  
بر محور دین بگردد، در پی دینند؛ اما وقتی به وسیلهٔ «بلا» آزموده شوند،  
دینداران اندک می‌شوند.»

در مقابل، صاحبان معرفت، نه تنها از بلا نمی‌گریزند؛ بلکه آن را نشانهٔ لطف  
الهی و سبب پاکی روح و جان خویش می‌شناسند و به استقبالش می‌شتابند.  
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«...إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ»<sup>۲</sup>

خداوند هر بنده‌ای را دوست بدارد، او را غرق در بلا می‌کند.»

حضرت حسین بن علی علیه السلام در «روز عاشورا»، در مناجاتی که در آخرین  
لحظات حیات با خدا دارد، پروردگار را هم به نعمت‌های سرشارش می‌ستاید،  
هم به بلای نیکویش! می‌فرماید:

۱. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲. سفینه البحار، ج ۱ (جدید)، ص ۳۹۲.

### «سَابِغُ النُّعْمَةِ حَسَنُ الْبَلَاءِ»<sup>۱</sup>

همچنین در «روز عاشورا»، هنگام آخرین وداع با اهل بیت علیهم السلام خویش، ضمن آنکه آنان را آماده تحمل بلا و رنج می‌سازد، «اسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ»، فرجام خوشی برایشان بازگو می‌کند و می‌فرماید:

«خداوند دشمنانتان را با انواع بلاها عذاب می‌کند؛ ولی به شما در مقابل این بلا و به عوض آن، انواع نعمتها و کرامتها می‌بخشد، پس شکوه نکنید و چیزی بر زبان نیاورید که ارزش شما را بکاهد.» «وَيُعَوِّضُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ أَنْوَاعَ النُّعْمِ وَالْكَرَامَةِ فَلَا تَشْكُرُوا وَلَا تَقُولُوا بِالسِّنْتِكُمْ مَا يَنْقُصُ قَدْرَكُمْ»<sup>۲</sup>.

آنکه دنیا را به کام و ناز می‌خواهد و مرگ را سرآغاز تاریکی و نیستی می‌شناسد، از بلا جز رنج و از نعمت جز خور و خواب و شهوت تعریفی ندارد. خانه رستگاری، بهشت جاودانی و جمله نعمات بی‌حدّ و شمار معنوی، برای آنکه از دار ابتلاء، جان به در برده و روی سفید روبه‌روی حضرت حق ایستاده، ذخیره شده است و اگر جز این بود، چهره مرد از نامرد بازشناخته نمی‌شد.

در آیات ۱۵ و ۱۶ از «سوره فجر» می‌خوانیم:

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ \* وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ؛

اما انسان هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید و عزیزش می‌دارد و نعمت فراوان به او می‌دهد، می‌گوید: پروردگارم! مرا گرامی داشته است و اما چون وی را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند، می‌گوید:

۱. مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۵۷.

۲. موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۴۹۱.

پروردگارم مرا خوار کرده است.»

در «صحنه عاشورا»، درخشان‌ترین چهره فرزند آدمی، در اوج بلا به نمایش درمی‌آید، همه منظور خداوندگار هستی در آفرینش انسان، همان که درباره‌اش فرموده بود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»<sup>۳</sup> تجلی می‌یابد. همه ایثار یکتا عاشقی که در هوای معشوق اولین و آخرین، جام بلا را لاجرعه و تا آخرین قطره سر کشید. گویا که می‌خواست بفرماید:

زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت

هر که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

نیک سرانجام، عین قبول افتادن و تقرب نزد حضرت محبوب است، با بدنی چاک چاک، از تیغ و سنان بلا و لبی خندان و رویی سرخ، بی‌دلیل نیست که در مقام قرب و تقرب، حسین علیه السلام در شأن «ثار الله؛ خون خدا» ظاهر می‌شود. این مقام را هیچ یک از انبیا اوصیا و اولیای الهی حائز نشدند «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۴</sup>.

آنکه چونان زینب کبری علیها السلام از چشم حسین بن علی علیهما السلام، به عالم می‌نگرد، در جواب شماتت یزید و یزیدیان، پس از واقعه «عاشورا» می‌فرماید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»<sup>۵</sup> آنچه بر سر ما آمد و آنچه را به مشاهده نشستیم، جز جمال و زیبایی نبود.

مولوی، در کلام شاعرانه خود، وسعت وجودی آدمی را در سایه بلا و ابتلا معرفی می‌کند و می‌سراید:

۳. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.» سوره اسراء، آیه ۷۰.

۴. سوره نجم، آیه ۳۹.

۵. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

مر تو را هر زخم کاید ز آسمان

منتظر می‌باش خلعت بعد از آن

کونه آن شاه است کت سیلی زند

پس نبخشد تاج و تخت مستند

جمله دنیا را پر پشه، بها

سیلی را رشوت بی‌منتها

گردنت زین طوق زرین جهان

چیست در دزد و زحق سیلی‌ستان

آن قضاها کانبیا برداشتند

زان بلا سرهای خود افراشتند

در نزد او، در هر بلا و ابتلا، حکمتی نهفته است و رحمتی بزرگ، که از پس

آن، برای صابر در بلا می‌رسد.

نیم جان بستاند و صد جان دهد

آنچه در و همت نیابد آن دهد

### ظرفیت بلا و منزلت امام حسین علیه السلام

هیچ کس جز خداوند یکتا و حضرات معصومان علیهم السلام قادر به شناسایی مقام

و منزلت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و عظمت حماسه دشت «نینوا» نیست.

در روایت است که:

إِنَّ الْحُسَيْنَ صَاحِبَ كَرْبَلَا قُتِلَ مَظْلُومًا، مَكْرُوبًا عَطْشَانًا، لَهْفَانًا، فَالَى

اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَأْتِيَهُ لَهْفَانٌ وَلَا مَكْرُوبٌ وَلَا مُذْنِبٌ وَلَا

مَغْمُومٌ وَلَا عَطْشَانٌ وَلَا مَنْ يَه عَاهَةً ثُمَّ دَعَا عِنْدَهُ وَ تَقَرَّبَ.

يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا نَفْسَ اللَّهِ كُرْبَتُهُ وَ  
 أَعْطَاهُ مَسْأَلَتَهُ وَغَفَرَ ذَنْبَهُ وَ مَدَّ فِي عُمُرِهِ وَبَسَطَ فِي رِزْقِهِ فَاعْتَبِرُوا يَا  
 أُولِي الْأَبْصَارِ؛<sup>۱</sup>

حسین، بزرگ مرد کربلا، مظلوم و رنجیده خاطر، لب تشنه و مصیبت زده  
 به شهادت رسید. پس از آن، خداوند به ذات خود قسم یاد کرد که هیچ  
 مصیبت زده و رنجیده خاطر و گناه کار و اندوهناک و تشنه‌ای و هیچ بلا  
 دیده‌ای به خدا روی نمی آورد و نزد قبر حسین علیه السلام دعا نمی کند و آن حضرت  
 را به درگاه خدا شفیع نمی سازد؛ مگر اینکه خداوند، اندوهش را برطرف و  
 حاجاتش را بر آورده می کند و گناهانش را می بخشد و عمرش را طولانی و  
 روزی اش را گسترده می سازد. پس ای اهل بینش، درس بگیرید!»

در منابع فراوانی، از جمله در «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» ثواب بسیاری  
 برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام ذکر شده است. این همه، که از ظرفیت دریافت  
 و درک همه ما خارج است، به ظرفیت بلا و ابتلای عظیم دشت «کربلا»  
 برمی گردد، در «زیارت عاشورا» در چند موقعیت، به عظمت مصیبت و عزا و  
 بلا، بر حسین علیه السلام اشاره شده است.

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ  
 عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؛<sup>۲</sup>

ای ابا عبدالله به راستی عظیم شد سوگواری تو و گران و عظیم گشت مصیبت  
 تو بر ما و بر همه اهل اسلام و گران و عظیم گشت مصیبت تو در آسمانها و  
 بر همه اهل آسمانها ...»

برای هیچ عمل عبادی فردی و جمعی، خداوند به قدر ثواب و اجر زیارت

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۴۹ ح ۵.

۲. زیارت عاشورا.

حسین بن علی علیه السلام در «کربلا» پاداش نمی‌دهد. این امر، به عظمت مصیبت و بلای رفته بر امام حسین علیه السلام و عظمت مقام و منزلت ثار الهی ایشان نزد خداوند برمی‌گردد. بی‌سبب نیست که آن حضرت را چراغ هدایت و سفینه نجات خوانده‌اند.

### ثواب زیارت قبر امام حسین علیه السلام

۱. «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْقُمِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) قَالَ: «مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِهِ؛<sup>۱</sup> حسین بن محمد قمی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر کس قبر ابی عبدالله علیه السلام را در کنار فرات زیارت کند، گویی خدا را بر فراز عرش زیارت کرده است.»

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي عَلِيِّينَ؛<sup>۲</sup> از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر کس به زیارت حسین علیه السلام برود؛ در حالی که مقام و منزلت وی را بشناسد، خداوند او را در اعلیٰ علیین (بهشت) جای دهد.»

۳. از رحمت‌های خدای رحمان بر زائر امام حسین علیه السلام است که خداوند او را از آتش جهنم آزاد گردانیده است. جهنمی که خداوند متعال در «سورهٔ مریم»، آیهٔ ۷۱ در وصفش فرمود:

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا؛

و هیچ کس از شما نیست؛ مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد، این [امر]

۱. وسائل الشیعه، باب ۳۷ ح ۵.

۲. من لا یحضر الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۱.



همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است.»

اما خدای رحیم، به رحمت خاصه خود بر زائران امام حسین علیه السلام آنها را از شراره شعله‌های جهنم رهایی می‌بخشد. چنان که امام صادق علیه السلام به حذیفه بن منصور فرمودند:

«مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَهِ اللهُ وَفِي اللهِ أَعْتَقَهُ اللهُ مِنَ النَّارِ وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ - وَلَمْ يَسْأَلِ اللهُ تَعَالَى حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا أُعْطَاهُ؛<sup>۱</sup>

کسی که قبر حسین علیه السلام را برای خدا و در راه خدا زیارت کند، خداوند او را از آتش جهنم آزاد می‌کند و از فزع اکبر امان می‌دهد و هیچ حاجتی از حاجت‌های دنیوی و اخروی نیست، جز اینکه خداوند آن را برآورده می‌سازد.»

۴. «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْقُمِيِّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام «أَدْنَى مَا يُثَابُ بِهِ زَائِرُ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِشَطِّ الْفُرَاتِ إِذَا عَرَفَ بِحَقِّهِ وَ حُرْمَتِهِ وَ وِلَايَتِهِ أَنْ يُغْفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ؛<sup>۲</sup>

حسین بن محمد قمی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: کمترین ثوابی که شامل زائر ابا عبدالله علیه السلام در کنار شط فرات می‌شود، این است که گناهان او، از اول تا آخر آمرزیده می‌گردد؛ به شرط آنکه حق و حرمت و ولایت آن حضرت را بشناسد.»

### بر بلندی قله قرب

إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النُّجَاةِ

در منابع روایی آمده است:

۱. وسائل الشیعه، ص ۳۹۰، باب ۶۴، ج ۱۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۳۹ به نقل از کامل الزیارات، ص ۱۳۸.

«إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَلَى يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ»<sup>۱</sup>  
 در طرف راست عرش نوشته شده است، حسین چراغ هدایت و کشتی نجات  
 است.»

هیچ به فانوس دریایی نظر داشته‌اید. این فانوس، در رفیع‌ترین مکان و  
 رو به دریا نصب می‌شود تا در شب‌ها هنگام، کشتیبانان، به مدد آن، از دورترین  
 نقطه متوجه ساحل شوند و از سرگشتگی نجات یابند.

تمثیل چراغ هدایت و سفینه نجات، تمثیل فانوس دریایی شگفت سردار  
 دشت «نینوا» است که در شبی دیجور، در میان تلاطم ظلم و جور و ستم، روشن  
 شد تا از آن پس، جمله خلائق، در میان «دریای شبهات» با دیدار تلالؤ آن فانوس،  
 راه را از بیراهه بشناسند و به سوی او بشتابند و نجات یابند.

حسین بن علی علیه السلام در بالاترین قلّه قرب و هدایت مستقر شد و این مقام،  
 مقام بزرگی است که واسپس صبر بر بلا به ایشان اعطا شد.

در همین مورد، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند:  
 «در سمت راست عرش الهی نوشته شده است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى  
 وَ سَفِينَةُ النُّجَاةِ»<sup>۲</sup>

بدین سبب بود که از «واقعه عاشورا» به عنوان یک نقطه عطف یاد کردم.  
 همان که به سبب آن، زائر به ساحل نجات می‌رسد و از دشت پر آفت دنیا و  
 هجمه جنود ابلیس رهایی می‌یابد.

در حدیثی نورانی، منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که:

«كُلُّنَا سُفْنُ النِّجَاةِ وَالْحُسَيْنُ أَسْرَعُ مَنَا»<sup>۳</sup>

۱. طبرسی، امین الاسلام، فضل بن حسن، اعلام الوری، ص ۴۰۰.

۲. فرهنگ عاشورا به نقل از سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. نقل از کتاب سودای روی دوست، حجت الاسلام مرتضی آقا تهرانی، ص ۸۸.

همه ما اهل بیت کشتی نجاتیم؛ ولیکن کشتی حسین علیه السلام سریع‌ترین کشتی نجات است.»

مداومت بر زیارت و عرض ادب به آستان حضرت حسین بن علی علیه السلام برکات ویژه‌ای دارد و حلال بسیاری از مشکلات مادی و معنوی است. در موضوع دیدار و ملاقات با حضرت ولی عصر علیه السلام، موانع بسیار زیادند؛ اما به قول بسیاری از اولیا و ره‌یافتگان، از طریق زیارت و عرض ادب به ساحت حضرت اباعبدالله علیه السلام این مانع برداشته می‌شود. حضرت آیت الله وحید خراسانی (دامت افاضاته)، دستورالعمل زیر را به عنوان راه آسان برای رهیابی به پیشگاه حضرت بقیة الله علیه السلام توصیه می‌کنند:

برای رهیابی به پیشگاه حضرت بقیة الله علیه السلام باید همه روزه، بدون آنکه از امروز ترک شود، زیارت عاشورا بخوانید... و به روح مقدس مادر امام عصر علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام نثار کنید و به این وسیله، از طریق رحمت واسعة الهیه و باب نجات امت و کسی که دل امام زمان علیه السلام متوجه اوست و ولی خون اوست، راهی به حضرت حجت علیه السلام پیدا کنید.<sup>۱</sup>

علامه طباطبایی (ره) نقل کرده‌اند که استاد عرفانشان، حضرت آیت الله سید علی آقا قاضی طباطبایی (ره) می‌فرمودند:

اگر به جایی رسیده‌ایم، در سایه قرآن و توسل به سیدالشهداء علیه السلام رسیده‌ایم. جناب شیخ عبدالکریم حافظ نقل می‌کند که از جناب سید عبدالکریم کفاش که هر هفته به ملاقات مولا توفیق می‌یافت، سؤال شد؛ چه کرده‌ای که به چنین توفیقی دست یافته‌ای؟ او در جواب گفت:

شبی جدم پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را در عالم رویا دیدم، از ایشان تقاضای ملاقات با امام عصر علیه السلام را نمودم، آن حضرت فرمودند: «در طول شبانه روز دو مرتبه

۱. عبدالمهدی، حسین، راه وصال امام زمان (ع)، ص ۱۳۴؛ سودای روی دوست، ص ۹۲.

برای فرزندم سیدالشهداء علیه السلام گریه کن.» از خواب بیدار شدم و این برنامه را به مدت یک سال اجرا کردم تا به تشرّف خدمت آن حضرت نائل شدم.<sup>۱</sup> حاج اسماعیل خان دولابی، اعلی الله مقامه الشریف، پس از بیان طریقه سیر و سلوک خویش می فرماید:

به هر تقدیر همه عنایاتی که به من شد، از برکات امام حسین علیه السلام بود. از راه سایر ائمه علیهم السلام نیز می توان به مقصد رسید؛ ولی راه امام حسین علیه السلام خیلی سریع انسان را به نتیجه می رساند؛ چون کشتی امام حسین علیه السلام در آسمان های غیب خیلی سریع راه می رود. هر کس، در مسیر معنوی خود حرکتش را از آن حضرت آغاز کند، خیلی زود به مقصد می رسد.<sup>۲</sup> پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»<sup>۳</sup>

همانا خاندان و اهل بیت من در میان شما، مانند کشتی نوح است که هر کس داخل آن شود، نجات پیدا کند و هر کس که از آن تخلف کند، هلاک خواهد شد.

حضرات معصومان علیهم السلام جملگی «نور واحد» و سفینه نجاتند؛ لیکن درباره دو نفر از آن ذوات مقدّسه، خطاب «سَفِينَةُ النُّجَاة» در ادعیه، زیارت ها و روایت ها ذکر شده است.

در زیارت امام زمان علیه السلام در روز جمعه می خوانیم:

۱. سودای روی دوست، ص ۸۹؛ موسوی مطلق، سید عباس، توجهات امام زمان عجل الله تعالی فرجه، به امام حسین علیه السلام و شیفتگانش، ص ۴۴.  
 ۲. سودای روی دوست، ص ۸۹.  
 ۳. جوینی خراسانی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۴۶.

«... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ ...»<sup>۱</sup>

سلام بر تو ای کشتی نجات و پرچم هدایت و نور دیدگان مردم!

در زیارت دیگری که آن را مرحوم سید بن طاووس (ره) نقل فرموده، آمده

است:

«... الْوَلِيُّ النَّاصِحِ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ عِلْمِ الْهُدَى وَ نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى»<sup>۲</sup>

... آن دوستدار خیرخواه کشتی نجات و پرچم هدایت و نور دیدگان مردم.

اجازه می‌خواهم عرض کنم، این سفینه‌های نجات، یعنی این دو شاخص

هدایت، - حضرت حسین بن علی علیه السلام و امام مهدی علیه السلام در دو نقطه عطف مهم

تاریخی، ناجی و هادی جمله خلق روزگار از میان مستضعفان مضطربند که با

زدودن همه سیاهی‌ها از حیات مادی و فرهنگی آنها و حذف همه موانع، مجال

«تقرّب» تام به آستان حضرت ربوبی را فراهم می‌آورند تا «نقشه کلی الهی» که

جز مقرب ساختن بشر نیست - قبل از قیامت کبری - محقق شود.

---

۱. مفاتیح الجنان.

۲. همان.

## میزان تقرّب

«وَلَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ»

شاید این سخن، برداشتی شخصی و ذوقی باشد. ماه صفر و اربعین حسین بن علی علیه السلام که پشت سر گذارده می‌شود، به ماه ربیع الأول و آغاز امامت حضرت ولی عصر علیه السلام وارد می‌شویم، گویا پیوندی میان آخرین فصل از عزاداری، آغاز عصر زیارت اباعبدالله علیه السلام و «ماه ربیع» وجود دارد. در این خطاب به امام زمان علیه السلام می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنْامِ وَ نَضْرَةَ الْأَيَّامِ؛

سلام بر بهار آفریده‌ها و روشنی بخش روزگاران.»

با «اربعین»، زائر به آغاز امامت حضرت ولی عصر علیه السلام متصل می‌شود تا جریان «عاشورا» و قیام ناتمام به جریان تمام کننده و نتیجه بخش نهایی قیام حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه، پیوند بخورد؛ چنان که عرض کردم این سخن ممکن است دریافتی و تأویلی شخصی باشد.

تمامی همت بنی‌امیه و دشمنان ادیان و انسان، مصروف آن شد تا ماجرای رفته بر امام حسین علیه السلام و خاندان مطهرش، در «کربلا» و در سال ۶۱ ه.ق. مدفون شود؛ در حالی که حضرات معصومان علیهم السلام تلاش داشتند از طریق احیا و

حفظ سنت عزاداری و به ویژه ایام «محرم» و «صفر»، «عاشورا» و موضوع قیام امام حسین علیه السلام را از سال ۶۱ ه.ق. و صحن «کربلا» خارج کنند و در عرصه تاریخ جاری و ساری کنند و از این طریق، امام حسین علیه السلام و به تبع آن حسین زمان علیه السلام شناسایی شود.

احیا و بازگویی قیام عاشورا و ظلم رفته بر اهل بیت علیهم السلام تذکری مهم درباره ضرورت بازگشت به «حسین و امام عصر و زمان» است. بی سبب نیست که از آغازین سال‌های بعثت، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛<sup>۱</sup>

هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است.»

ابان بن تغلب، صحابی امام صادق علیه السلام می گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنْ عَرَفَ الْأَئِمَّةَ وَ لَمْ يَعْرِفِ الْإِمَامَ الَّذِي فِي زَمَانِهِ أَمْ مُؤْمِنٌ هُوَ؟ قَالَ: لَا قُلْتُ: أَمْ مُسْلِمٌ هُوَ؟ قَالَ نَعَمْ؛

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که ائمه را بشناسد؛ ولی امام زمانش را نشناسد، آیا او مؤمن است؟ فرمودند: «خیر.» گفتم: آیا او مسلمان است؟ فرمودند: «آری»، به عبارتی:

آنکه امام زمانش را نشناخته، در «کربلا» و در سال ۶۱ ه.ق. مانده است؛ اگرچه امام حسین علیه السلام را دوست بدارد و همه ساله مراسم عزاداری برپا کند؛ او در گذشته مانده و از دشت «نینوا» خارج نشده است؛ در حالی که بنا بود که «عاشورا» زمان و مکان را درنوردیده و در گستره تاریخ جاری [ماندگار] شود. سفیر شایسته و مبلّغ قیام و نهضت امام حسین علیه السلام و کربلا، زینب کبری علیها السلام است. همو که در وقت خطابه، مشاهده کنندگانش هیئت و صولت

پدر گرامی‌اش، علی بن ابی طالب علیه السلام را در او دیدند. از این روست که معرفت به امام، ضروری و مقدمهٔ قرب به امام علیه السلام است. بی‌این معرفت ضروری، قرب اتفاق نمی‌افتد. قرب پر کشیدن مرغ، با دو بال تولی و تبری، تا سیمرغ قاف‌نشین کوه امامت و ولایت است.

معرفت، شرط لازم طی طریق در صراط است؛ وگرنه سالک، در هنگامهٔ بروز شبهات، به رگم داشتن دو بال، ره به بیراهه برده، به هلاکت می‌افتد. از این رو، معرفت لازمهٔ این سیر و سفر مهم است. در طول تاریخ، چونان امروز، امت اسلامی، امرای ظالم و ستمگر اموی را کرنش و خدمت کرده‌اند و حتی پیش‌روی سپاهیان‌شان به جنگ و مبارزه مشغول آمده‌اند. بی‌آنکه بدانند از فاسد و جائر و ستمکاری ملحد و مشرک و حتی یهودی‌زاده تبعیت کرده‌اند.

مگر جز این است که فرزندخواندگان یهود در «عربستان» و «قطر» و ... به عنوان ولی امر و خلیفهٔ مسلمانان، از سوی مسلمانان اطاعت می‌شوند؟ در همان حال، تولی و تبری هم دارند.

جوانانی برای خشنودی امیر «حجاز»، کمر بند انفجاری بر کمر می‌بندند و به گمان خود، به جهاد با کفار مشغول می‌شوند. از روی بی‌خردی، شیعیان و تابعان اهل بیت علیهم السلام را کافر می‌شناسند و جام دوستی با بنی‌اسرائیل و سران شرک و کفر و نفاق، در غرب مسیحی سر می‌کشند. در همان حال، در برابر شراب‌خواری فاسد، فاجر و عضو شوالیه‌های مالتا، مجامع مخفی ماسونی و شیطان‌پرست کرنش می‌کنند.

در «مرامنامهٔ مهم عاشورایی»، زائر از خداوند معرفت دوستان خدا را طلب می‌کند و می‌خواند:

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ



مِنْ أَعْدَائِكُمْ...؛

درخواست می‌کنم از خدا که مرا به معرفت شما و دوستان شما گرامی بدارد و بیزاری از دشمنان شما را نصیبم می‌کند و اینکه مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد.» بدین سبب، معرفت و مودّت، شرط ضروری قرب است.

### قرب طلب جان آدمی است

قرب نزدیکی در مکان نیست؛ بلکه مقصد نهایی حیات و گمشده انسان است. قرب، طلب جان آدم است و در واقع، آدمی برای سیر در مراتب و رسیدن به «قرب الی الله» از مادر متولد شده است.

قرب در مقابل بعد است. قرب حاصل سیر در مراتب وجودی و کمالی است. آنجا که قرب نیست، بعد و دوری است.

پیشرفت و ترقی مادی، فرع کمالات و وسیله‌های مقدّمی برای کمال اصلی تلقی می‌شود.

مولوی بلخی داستان سیر استکمالی، انسان را از دانی‌ترین مرتبه جمادی تا سکنی‌گزیدن در عالی‌ترین درجه قرب، در ابیات زیر ترسیم کرده است:

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم به حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شوم

حملة دیگر بمیرم از بشر

تا بر آرم از ملائک بال و پر

وز ملک هم بایدم جستن ز جو

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

بار دیگر از ملک پَران شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم گُردم، عدم چون ارغنون

گویدم که **إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

«قرب الی الله» در عرف به معنی «متخلّق شدن به اخلاق الهی» است.

آدمی، پیش از آنکه مراتب وجودی را طی کند و واجد صفات حمیده شود، ناقص است. گاه در صورت ظاهری، در هیئت انسانی دیده می‌شود؛ در حالی که در مقام باطنی جمادی و نباتی یا حیوانی سیر می‌کند. هر چه این صفات وجودی بیشتر شود، انسان از مراتب دانی به مراتب عالی صعود می‌کند، به خدا و صفات متعالی او نزدیک‌تر می‌شود. خداوند کمال مطلق و واجد همه مراتب توحید است.

نزد اهل معرفت، دعوت همه انبیا و تربیت اولیا برای سامان یافتن و راست آمدن ظاهر است. عزیز نسفی می‌گوید:

بدان که دعوت انبیا و تربیت اولیا، از آن جهت است تا ظاهر راست شود که تا ظاهر راست نشود، باطن راست نگردد، از جهت آنکه ظاهر به مثابه قالب است و باطن به مثابه چیزی است که در قالب ریزند. پس اگر قالب راست باشد، آن چیزی که در وی ریزند، هم راست باشد و اگر قالب کج بود، آن چیزی که در وی ریزند هم کج بود...<sup>۱</sup>

انسان، با متّصف شدن حقیقی به صفات حمیده و نه ظاهری و پاک شدن از عیوب و نواقص نفسانی، به مقامات معنوی دسترسی پیدا می‌کند.

در نزد اهل سیر و سلوک، قرب، نزدیکی بنده به حق است، از راه مکاشفه و مشاهده. مؤلف «مجمع السلوک» می‌گوید:

۱. نسفی، عزیزالدین، کتاب الانسان الکامل، تصحیح ماریژان موله، ص ۸۸.

«قرب» نزد صوفیه، عبارت است از قرب عبد به حق، سبحانه و تعالی به وسیله مکاشفه و مشاهده و «بعد»، عبارت است از دوری عبد از مکاشفه و مشاهده.

در «خلاصة السلوک» آمده است:

«قرب» انقطاع از غیر خداست و گویند طاعت است و نیز گویند قرب آن است که دل به محبوب نزدیک باشد.

در «تحفة مرسله» چنین آمده است؛

قرب بر دو نوع است: ۱. قرب نوافل و آن زوال صفات بشری و ظهور صفات ربوبی است بر بشر؛ به طوری که بتواند به اذن حق زنده گرداند و بمیراند و مسموعات را از دور بشنود و مبصرات را از دور ببیند و این معنی فنای صفات است در صفات حق تعالی که نتیجه و ثمره نوافل است؛

۲. قرب فرائض و آن فنای کلی عبد است؛ به طوری که هیچ موجودی حتی وجود خود را نبیند و در نظر او جز وجود حق نباشد و این معنی فنا فی الله و ثمره فرائض است.<sup>۱</sup>

عموم اعضاء و جوارح، همچون چشم و گوش در اثر عادت و انس به عالم ملکی روی به ضعف می‌نهد و توان دیدن حقایق را از دست می‌دهد. در اثر انجام واجبات و مستحبات، ترک محرّمات و ... به مرور زمان، اعضاء، توان خود را باز می‌یابند ...

وادی قرب فرائض و نوافل،<sup>۲</sup> وادی بندگی و عبودیت است در پیشگاه خداوند. همان وادی عشق و راه محبت خداوند است که اهل معرفت از آن سخن می‌گویند.

۱. وحیدیان، صادق، رساله قرب الهی، زیر نظر دکتر حسین شاهرودی.

۲. کلمه نافله از ماده نفل و در لغت به معنی زیاده و اضافه است؛ اما در اصطلاح نافله به نمازهای مستحبتی روز و شب گفته می‌شود.

## حقیقت تولی

قرب الی الله، از مسیر مثلث قرب (معرفت، تولی و تبری) و تولی به ولایت اولیای الهی اتفاق می‌افتد. تولی، تنها به معنی مهر ورزیدن نیست؛ بلکه به معنی خودسپاری است.

طالب قرب، در نسبت با ولی الله و کثرت تقاضا از ایشان، در تولی خالص می‌شود و به ایشان قرب پیدا می‌کند. ولی الله اعظم به اذن الله و به دلیل تقرب خاص خود، هدایت کل تاریخ انسانی را عهده‌دار است و به دلیل داشتن ولایت تامه، امکان تصرف در همه امور را داراست.

بنابراین ولی الله نه تنها راهنما و بلد راه قرب است؛ بلکه انسان را به مقصد نهایی نایل می‌سازد. او انسان کاملی است که برای هدایت انسان‌ها برگزیده شده است و واسطه فیض حضرت رب العالمین و حلقه اتصال دنیا و آخرت است. در «دعای ندبه» با زاری می‌خوانیم:

«أَيُّنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؛

کجاست آنکه سبب اتصال زمین و آسمان است.»

او خلیفه الله، معدن کلمات الهی، صاحب اسم اعظم و ولی الله است. در «نهج البلاغه» ویژگی‌های این ولی برگزیده خداوند بیان شده است.

ولی الله واجد عالی‌ترین مرتبه از صفات کمالی و کمترین فاصله به خداوند جل و علاست. هیچ کس در تقرب، به مقام ایشان نمی‌رسد، از این رو هیچ کس در توان دست‌گیری از بندگان خدا نیز به مرتبه ایشان نمی‌رسد؛ چنان که هیچ کس در مرتبه قرب به رتبه ایشان نمی‌رسد.

سایر مخلوقات، در میدان مسابقه‌ای بزرگ، به سوی ایشان می‌روند و به نحو خاص، سالکان طریقت و طالبان قرب، همگی به مدد ایشان، به سوی ایشان می‌روند. برای رسیدن به قرب می‌بایست از کوتاه‌ترین و مستقیم‌ترین

طریق گذار کرد. چگونه ممکن است که مؤمنان هر روز و هر شب، در هفده رکعت نماز واجب، ده مرتبه، از خداوند سیر در مسیر مستقیم را بطلبند و استدعا کنند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ خدایا ما را به راه راست هدایت کن!» اما این صراط مستقیم را شناسند؟!

«قرآن کریم» خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۱</sup>

ای پیغمبر همانا تو بر راه راست قرار داری.»

حسب قول رسول خدا ﷺ و روایات رسیده از سوی حضرات معصومان علیهم‌السلام این ذوات مقدسه نور واحدند.

روزی، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام به امام جواد علیه‌السلام عرض کرد:

ای مولای من! آرزوی قائم آل محمد را دارم؛ یعنی همان کسی که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

امام علیه‌السلام فرمودند:

«ما امامان، همگی قائم به امر پروردگار و هدایتگر به دین حضرت حق هستیم؛ ولیکن آن قائمی که خداوند، توسط او، زمین را از اهل کفر و انکار پاکیزه خواهد کرد و عدالت را در سطح گیتی می‌گستراند، آن کسی است که ولادتش مخفی و از نظرها پنهان است. بردن نامش حرام و هم‌نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد...»<sup>۲</sup>

در ادعیه و زیارات رسیده نیز خطاب به ایشان می‌گوییم:

«أَنْ أَرْوَا حُكْمَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِبَّتْكُمْ وَاحِدَةً طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ

۱. سوره زخرف، آیه ۴۳.

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۲۵.

بَعْضٌ ...<sup>۱</sup>

همه شما یک نور، یک روح و یک طینت هستید؛ اما بعضی چیزهای دیگری از بعضی گرفته‌اند.»

در کتاب «مناقب» از قول ائمه معصومان علیهم‌السلام و از قول حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام اهل بیت علیهم‌السلام را این گونه تعریف می‌کنند:

«الْأَسْرَارُ الْإِلَهِيَّةُ الْمُوَدَّعَةُ فِي الْهَيْكَلِ الْبَشَرِيَّةِ؛<sup>۲</sup>

ما اسرار الهی هستیم که در هیاکل بشری به ودیعه گذاشته شده‌ایم.»

سخن آخر در باب قرب الی الله را حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند.

شیخ صدوق (ره) از امام صادق علیه‌السلام و آن حضرت از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده است که فرمودند:

«أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرُ  
وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ ...»<sup>۳</sup>

من مظهر علم خداوند و قلب خدا هستم که اسرار و علوم خود را در آن نگه داشته است، لسان گویای پروردگار و چشم بینای او هستم و من جنب الله‌ام ... و قرب خداوند، جز با تقرّب به من، برای کسی حاصل نشود و من دست توانای حق تعالی هستم.»

در روایت دیگری، زید شحام می‌گوید:

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: امام حسن افضل است یا امام حسین علیه‌السلام؟  
فرمودند:

«... خَلَقْنَا وَاحِدٌ وَ عَلِمْنَا وَاحِدٌ وَ فَضَلْنَا وَاحِدٌ وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ

۱. وب سایت عقاید شیعه.

۲. مشارق الانوار، ص ۶۹.

۳. التوحید، ص ۱۶۴، ح ۱؛ بحار الأنوار، ۱۹۸، ص ۲۴، ح ۲۵.

## وَ جَلٌّ<sup>۱</sup>

آفرینش ما، علم ما و فضیلت ما یکی است و همه در پیشگاه خدا یکی هستیم.»  
در روایت دیگری، امام کاظم علیه السلام فرمودند:

«نَحْنُ فِي الْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ سَوَاءٌ وَ فِي الْعَطَايَا عَلَى قَدْرِ مَا نُؤْمَرُ<sup>۲</sup>»

ما در علم و شجاعت برابر هستیم و در عطا و بخشش‌ها، به مقداری که به ما  
دستور می‌دهند، می‌بخشیم.»

به همین سبب، تنها از این مسیر مستقیم مؤید به تأییدات الهی می‌توان  
با سرعت و بدون فوت وقت، به «قرب» رسید.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«وَاللَّهِ نَحْنُ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ<sup>۳</sup>»

به خدا سوگند، صراط مستقیم ماییم.»

جمله امامان معصوم علیهم السلام به نحوی درباره این مقام شامخ الهی خود اشاره

کرده‌اند، امام باقر علیه السلام فرمودند:

«نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ<sup>۴</sup>»

ما راه روشن و صراط مستقیم به سوی خداوند، عز و جل، هستیم.»

امام المتّقین، علی علیه السلام می‌فرماید:

«أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا<sup>۵</sup>»

من راه راست و دستگیره چنگ زنده الهی هستم که گسسته نمی‌شود.»

وقتی در نماز، تقاضای هدایت به صراط مستقیم می‌کنیم، در واقع از

۱. کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۸۹ ح ۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۶۳ ح ۲۳.

۲. بصائر الدرجات، ص ۵۰۰، ح ۳؛ کافی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۰.

۴. سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۲.

۵. ابن بابویه قمی، محمد بن علی، معانی الاخبار.

خداوند می‌خواهیم که ما را به صراط امام امیرالمؤمنین علیه السلام هدایت فرماید تا مجال قرب الی الله را حاصل کنیم.

رفتن به سوی ایشان، نزدیک‌ترین راه تقرب یافتن است. اما متأسفانه، ما به بیراهه می‌رویم و به جای گذار از صراط الله و باب الله از دیوار، چونان دزدان، به باغ پر نعمت وارد می‌شویم. در ادامه، از لسان امیرالمؤمنین علیه السلام ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام، بیان شده است.

### معیارهای ولی الله

معیارهای ولی الهی، از نظر «نهج البلاغه»، به طور خلاصه عبارت است از:

۱. ولی خدا قطب عالم امکان است؛

«أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى؛<sup>۱</sup>

جایگاه من، چون محور آسیاب است، به آسیاب.»

۲. انسان کامل جامع تمام علوم است؛

«يَا كَمِيلُ! ... هَاهُ وَ إِنِّ هَاهُنَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَعَلَّمَا جَمًّا لَوْ

أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً؛<sup>۲</sup>

ای کمیل! ... اینجا علم فراوانی است (اشاره به سینه مبارک خود کردند). کاش

افراد شایسته‌ای می‌یافتم و به آنها تعلیم دادم.»

۳. او خلیفه الله است؛

«أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ؛<sup>۳</sup>

آنان (اهل بیت) جانشینان خدا بر روی زمین هستند و دعوت‌کنندگان به

۱. نهج البلاغه، خ ۳ ص ۲۸.

۲. همان، ح ۱۴۷ ص ۴۷۰.

۳. همان، ص ۴۷۲.



سوی دین او.»

۴. مؤید به روح القدس است؛

«من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و رایحه نبوت را استشمام می‌کردم.»<sup>۱</sup>

۵. حجت خداوند بر بندگان است؛

«بَلَىٰ لَا يَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِّلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَّشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَّغْمُورًا»<sup>۲</sup>

آری، زمین خالی از حجت خدا نیست یا آشکار و مشهور است یا در حال  
تقیه است و پنهان.»

۶. کمال عالم وجود است؛

«فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»<sup>۳</sup>

ما آفریدگان پروردگارمان هستیم و خلایق بعد از آن تربیت شده و  
پرورده‌های ما هستند.»

بر سالک کوی حق لازم است که با چنین ولایتی، سر سپارد تا به قرب  
الهی نائل شود. پای، در پشت سر ولیّ قرب، در جای پای حضرتش بگذارد، و  
در حرکت به سوی کمال، از چراغ هدایت او بهره گیرد.

از دیدگاه امام علی علیه السلام سالک هرگز بدون راهنمایی و دست‌گیری ولیّ  
اللهی به قلّه عرفان، کمال انسانی و معرفت حقیقی نخواهد رسید:

«عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ أُمَّتِكُمْ فَإِنَّهُمْ الشُّهَدَاءُ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَ الشُّفَعَاءُ لَكُمْ عِنْدَ  
اللَّهِ تَعَالَى غَدًا»<sup>۴</sup>

۱. خ ۱۹۲، ص ۲۸۴.

۲. همان، ج ۱۴۷ ص ۴۷۰.

۳. همان نامه ۲۸، ص ۳۶۶.

۴. آمدی تمیمی، ۱۴۰۷ ج ۲، ص ۲۶.

بر شما باد! به پیروی از پیشوایان؛ زیرا آنان امروز گواهان بر اعمالتان هستند و فردای قیامت نزد خداوند شفاعت‌کنندگان شما هستند.»

«إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قَوْمٌ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ؛<sup>۱</sup>

به طور قطع، امامان شیعه، نمایندگان خدا بر آفریده‌های او هستند و او را به بندگانش می‌شناسانند و هیچ کس، داخل بهشت نشود؛ مگر آنکه امامان شیعه را بشناسد و آنان هم او را به نیکی بشناسند و وارد دوزخ نشود؛ مگر کسی که انکار امامان کند و آنان نیز او را انکار نمایند.»

سفارش حضرت علی علیه السلام به سالکان الی الله این است که، راه سلوک بدون پیروی از ولایت امکان ندارد، پس آنان که از این راه منحرف شده‌اند، به خطا رفته‌اند و هلاک خواهند شد. بنابراین ولایت محوری از شاخصه‌های مهم عرفانی است و عارف بدون آن، همچون سیرکننده در گمراهی است.

«نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالسَّدَنَةُ وَالْأَبْوَابُ وَلَا يُوتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا وَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا كَانَ سَارِقًا؛<sup>۲</sup>

ما محرم اسرار حق و یاران راستین و گنجینه‌ها و درهای علوم پیامبریم، هیچ کس به خانه‌ای، مگر از درش وارد نمی‌شود و کسی که از غیر در وارد شود، سارق است.»

به فرموده حضرت امام صادق علیه السلام اگر خداوند می‌خواست بدون واسطه [خاندان وحی] خود را به بندگانش می‌شناساند؛ لیکن این اولیاء را ابواب و صراط خود قرار داد تا از مسیر «ولایت» ایشان، این امر اتفاق بیفتد.

۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. همان، خ ۱۵۴، ص ۲۰۲.

استعداد وجودی آحاد بندگان، مجال کشش قرب مستقیم و قرار گرفتن در برابر جلوات جمال و جلال حضرت خداوندی را ندارد؛ چنان که این حد از شایستگی برای تقرب مستقیم در هیچ یک از بندگان نیز (که هر یک گرداگرد خویش، هزاران حجاب ظلمانی دارند) حاصل نیامده است. این به آن می ماند که شخصی بی واسطه و بی ابزار و به ناگهان در برابر خورشید قرار گیرد یا بدان نزدیک شود؛ بی گمان خواهد سوخت. میزان تقرب به میزان آمادگی و لیاقت بازگشت می کند، از این رو، هر یک از مقربان واسطه‌ای برای مراتب پس از خود در امر تقربند؛ چنان که والاترین آفریده‌های خداوند و مقرب‌ترین آنها، یعنی اولیای الهی شایسته‌ترین واسطه دریافت فیوضات ربّانی و بخشش آن به دیگران و مدد رسان آنان هستند.

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند:

«نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛

ماییم درهای خدا و ماییم صراط مستقیم.»

## فصل پنجم

### تکلیف زائر

## ۱. حرکت به سوی امام (تکلیف اول)

پس از بیان ضرورت کسب معرفت و مودت به اهل بیت علیهم السلام به قصد تولی جستن به ایشان و تبری جستن از دشمنان و انکارکنندگانشان، تکلیف مؤمن حرکت به سوی امام است.

شیعیان اهل بیت علیهم السلام در گذر ایام، سنت رفتن به سوی امام و اعلام آمادگی برای خدمت را به بدعت «نشستن» بدل کرده‌اند و تنها برای ارضای خود به هنگام دعا، دستی به سوی آسمان بالا برده‌اند و بیرون آمدن امام را از پس پرده غیبت، استدعا کرده‌اند؛ در حالی که اساساً رفتن امام علیه السلام به سوی مردم، به عنوان وظیفه امام علیه السلام در احادیث و روایات وارد نشده است، بر عکس، این بر عهده مردم است که باید قیام کنند و به سوی امام (ع) بروند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمودند:

«مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا يَأْتِي؛<sup>۱</sup>

[ای علی! مثل امام، مثل کعبه است... پس اگر مردم به سوی تو آمدند و

حکومت را به تو سپردند، بپذیر؛ وگرنه صبر کن تا آنان به سوی تو آیند.»

۱. نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۲؛ معانی الاخبار، ص ۳۵.

راز طولانی شدن سال‌های غیبت امام عصر علیه السلام به بدفهمی موضوع انتظار برمی‌گردد. گمان برده‌ایم باید در انتظار بازگشت و حرکت امام نشست. [غافل از اینکه،] در حقیقت، این امام است که منتظر است و انتظار حرکت و اقدام ما را می‌کشد. خداوند کریم هم منتظر است.

امام علیه السلام از سویی انتظار حرکت مردم را می‌کشد و از دیگر سو، انتظار اذن خداوند را برای قیام و اقدام؛ اذن خداوند هم در گرو حرکت مردم و اقدام ایشان، برای فرا خواندن و استقبال از امام است.

در تمام سال‌های حضور و حیات دوازده وصی و امام منصوب از سوی حضرت حق، مردم تنها دو بار و در عصر دو امام حرکت کردند. اول، مربوط به دعوت از امام علی علیه السلام برای قول خلافت بود، آن هم واسپس بیست و پنج سال خانه‌نشینی امام، مرتبه دوم، دعوت مردم «کوفه» از امام حسین علیه السلام است. در هر دو واقعه نیز، خداوند شاهد جفای دعوت‌کنندگان و شهادت مظلومانه آن دو امام عزیز بود.

در هر دو تجربه، امامان معصوم علیهم السلام به دعوت مردم لبیک گفتند، از همه توش و توان خود مایه گذاشتند و آخر الامر در این مسیر از جان خویش و خویشاوند و اقربا گذشتند.

از اینجا روی‌گردانی مردم از امام، نادیده گرفتن حق امام و یاری ندادن به ایشان، سبب شد تا غیبت، روزی همه روزان و شبان و سال‌های سخت جمیع مخلوقات خداوند شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَثَلُ عَلِيٍّ فِيكُمْ أَوْ قَالَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ الْمَسْثُورَةِ النَّظَرُ إِلَيْهَا

## عِبَادَةٌ وَ الْحَجُّ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ؛<sup>۱</sup>

مثل علی در میان شما (در میان این امت)، مانند کعبه پوشیده است که نگاه به آن عبادت و حج آن فریضه و تکلیف است.»  
امام مانند کعبه، بلکه حقیقت و باطن کعبه است.  
در هر زمان، بر مردم فرض است با فراهم آوردن عده و عده، راهی خانه خدا شوند و حج به جا آورند.

«کعبه» در «مسجد الحرام»، صورت امام در قالب سنگ و گچ است و باطن آن، امام مبین، حجت حی خداوند.

امام علی علیه السلام در پاسخ به یکی از خوارج معترض فرمودند:

«شما مرا تکفیر کردید و بر من شوریدید و زمام امور را از دست من خارج کردید.»

اوصیای الهی وظیفه ندارند که مردم را به سوی خود بخوانند. فقط پیامبران مبعوث شده‌اند که مردم را به سوی خود بخوانند؛ اما وصی کسی است که مردم به سوی او می‌روند و او نیازی ندارد که آنان را به سوی خود دعوت کند.»

ابن ابی الحدید معتزلی، در «شرح کلام امام»، در «خطبه ۱۷۲» گفته است:  
این مضمون که خلافت و امامت حق و ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، در اخبار متواتر که از امام علیه السلام نقل شده، وارد شده است.

آنگاه موارد ذیل را یادآور شده است:

۱. «مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قُبُضِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا؛<sup>۲</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۹۹.

۲. نهج البلاغه، خ ۴، با اندکی تفاوت.

از روزی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت تا امروز، [روز بیعت با آن حضرت] مظلوم بوده‌ام».

۲. «اللَّهُمَّ اجْزِ قُرَيْشًا فَإِنَّهَا مَنَعَتْنِي حَقِّي وَغَصَبْتَنِي أَمْرِي؛<sup>۱</sup>

خدایا! قریش را از رحمت خود دور گردان؛ زیرا آنان مانع حقم شدند و امر امامت مرا غصب کردند».

۳. «فَجَزَى قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي فَأَنَّهُمْ ظَلَمُونِي حَقِّي وَ اغْتَصَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي؛<sup>۲</sup>

خداوند قریش را از جانب من مجازات کند؛ زیرا نسبت به حق من ستم روا داشتند و فرمانروایی برادرم - رسول خدا ﷺ - را از من غصب کردند».

۴. امام علیؑ فریاد مظلومیت فردی را شنید، به او فرمود:

«بیا با هم تظلم کنیم؛ زیرا من نیز پیوسته مظلوم بوده‌ام.»

۵. دربارهٔ ابوبکر گفته است:

«وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى؛<sup>۳</sup>

او (ابوبکر) می‌داند که جایگاه من نسبت به خلافت و امامت، جایگاه مرکز و محوری است که آسیاب برگرد آن می‌چرخد».

۶. «أَرِي تَرَائِي نَهْبًا؛<sup>۴</sup>

می‌بینم که میراثم تاراج می‌شود».

۷. «اصغيا بِأَنَاثِنَا وَ حَمَلَا النَّاسِ عَلَي رِقَابِنَا؛

آن دو (خلیفهٔ اول و دوم) ظرف ما را کج کردند و مردم را بر ما مسلط کردند».

۱. همان، خ ۱۷۲ و ۲۱۷ با اندکی تفاوت.

۲. نهج البلاغه، نامهٔ ۳۶.

۳. همان، خ ۳.

۴. همان.



۸. «إِن لَّنَا حَقٌّ إِن نُّعْطَهُ نَأْخُذُهُ وَإِن نُّمْنَعُهُ نَرْكَبُ أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِن طَالَ السَّرْيُ!»<sup>۱</sup>

ما را حقی است که اگر به ما داده شود، آن را خواهیم گرفت، در غیر این صورت ترک شتر، سوار خواهیم شد، هر چند سفر طولانی باشد.»  
کنایه از اینکه اگر زمام رهبری و حکومت که حق ماست، دست ما نباشد، دست زدن به زور و قهر را مصلحت نمی‌دانیم و با آنان که زمام امر را به دست گرفته‌اند، مماشات و مدارا خواهیم کرد.

وقتی مردم با کناره‌گیری از امام و یله کردن حق ایشان، مجال «باز شدن دست امام را برای اعمال ولایت» فراهم نمی‌آورند، «کتاب الله» و «احکام خداوند»، یله می‌ماند. مجال حضور در میان مناسبات و معاملات مردم را نمی‌یابد و در نتیجه، در سرایشی «اختلاط، امتزاج و التقاط» جمله فرهنگ و تمدن بشر، روی به انحطاط و سیاهی می‌گذارد.

جمله کتب آسمانی نازل شده در ابتدای امر، پیراسته از هر گونه شائبه و شبهه، به وسیله رسولان الهی ﷺ به مردم ارائه شده است؛ اما دور افتادن منصب خلافت و امامت از امامان حق و معصوم ﷺ و غصب جایگاه ایشان از طرف ائمه کفر، به تدریج، چنان حق را با باطل آمیخته ساخت که موجب تحریف کتب و آموزه‌های آسمانی شد.

در هر عصری و درباره هر پیامبری، سه موضوع مهم، یعنی اختلاط آموزه‌ها، امتزاج آموزه‌های رایج در میان مردم با آموزه‌های غیروحیانی که موجب التقاط حق و باطل می‌شود و سرانجام، انحراف از مسیر حق سبب شده است که مردم، دیگر بار مبتلای شرک و کفر و نفاق شده و استحقاق عذاب

دنیوی و اخروی یابند.

امام عهده‌دار تکلیف زعامت و خلافت و مدیریت همه مناسبات فرهنگی و تمدنی مورد نیاز مردم است تا با اعمال ولایت و اجرای حدود خداوند و پاسداشت شریعت، حیات مادی و معنوی و دنیوی و اخروی مردم، روی به صلاح آورد و از دست‌برد جنود شیطانی در امان بماند؛ در حالی که نبی و رسول، خبر آورنده، ابلاغ کننده، مبشر و انذار دهنده‌اند و لاجرم، تکلیف اعلام و ابلاغ پیام خداوند، به مردم، بر عهده ایشان است.

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خطاب به مردم می‌فرمایند:

«ما به خاطر رسول اکرم صلی الله علیه و آله حق برگردن شما داریم و شما نیز حقی بر گردن ما دارید. هر گاه شما حق ما را دادید، ما نیز به وظیفه خود عمل خواهیم کرد.»<sup>۱</sup>

«حق امام»، مبسوط الید شدن امام برای اعمال ولایت و اجرای حدود الهی است و حق مردم، تجربه خیر و فلاح و بهشت خداوند، در دنیا و قیامت کبراست. «حق امام»، مودت مردم و ولایت‌ورزی آنان درباره نزدیکان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

## ۲. تسلیم شدن و واگذاری همه امور به امام؛ تکلیف دوم

پس از جست‌وجو و یافتن امام و حرکت کردن به سوی او، ناگزیر باید به ایشان تسلیم شد و همه امور را به ایشان واگذار کرد. در همه سال‌های غیبت کبری، گفت‌وگو از نشانه‌های ظهور، تطبیق نشانه‌های یاد شده در روایات با حوادث و شرایط روز و سرانجام، مصداق‌یابی برای اشخاص حقیقی و حقوقی رایج بوده

۱. المفید، الارشاد، ص ۳۱۱.

است و امروز هم، در میان مردم، رایج است؛ لیکن، برای چنین امر مهمی، نه از حرکت، نشانی می‌توان یافت و نه از تسلیم مردم و آمادگی آنها!

در عصر غلبه تفکر اومانیستی (مذهب اصالت انسانی)، در حوزه نظری و لیبرالیسم در حوزه مناسبات [اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی، ساده می‌نماید که دموکراسی<sup>۱</sup> داعیه‌دار تنظیم مناسبات سیاسی و امر مملکت‌داری باشد. در عصر امامت نفس اماره فردی و جمعی و تسلیم شدن خرد و کلان، در آستانه آن و به زبان ساده‌تر، در عصر ولایت تکنیک و تکنولوژی، جایی برای ولایت امام حق باقی نمی‌ماند. حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«وَلَا يُتَنَا وَلَايَةَ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يُبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا؛<sup>۲</sup>

ولایت ما، ولایت خداست که مبعوث نشده هیچ پیغمبری، جز برای آن.»

در اسلام آوردن، تسلیم بی‌چون و چرا شدن ظهور تام پیدا می‌کند. عبودیت و عبد بودن در برابر مولا، نتیجه تسلیم شدن و اسلام آوردن است؛ مگر می‌توان بر طبل انانیت و خودمداری نفس اماره کوبید و بر مسند عبودیت نیز تکیه زد.

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست

کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی<sup>۳</sup>

خداوند کریم، اطاعت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرات معصومان علیهم السلام را به منزله اطاعت از خود اعلام کرده و بر بشر واجب نموده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛<sup>۴</sup>

1. Democracy.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۷ ص ۳۲۶.

۳. حافظ.

۴. سوره نسا (۴)، آیه ۵۹.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.»

«... وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ؛<sup>۱</sup>

و به عهد من وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم و از من بترسید.»

در تفسیر این آیه حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

«یعنی به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام [وفا کنید] تا من به عهد شما وفا کنم؛

یعنی بهشت را به شما بپردازم.»<sup>۲</sup>

وفای مردم، رفتن به سوی امام حق است و وفای امام، هدایت و دستگیری از مردم است تا آنجا که بهشت رضوان الهی را به تجربه بنشینند. از اینجا است که می‌فرمایند:

«... نَحْنُ وَدِيعةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَنَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَنَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ...»<sup>۳</sup>

به حقیقت، حرم امن الهی که هر کس در آن وارد شود، از هر گونه خوف و

آسیب و گزند در امان می‌ماند، حرم امام مبین منصوب از سوی حق است.»

یکی از انتقادهای شدید امیرمؤمنان علیه السلام بر کسانی که رهبری او را پذیرفته

بودند؛ ولی در یاری او کوتاهی می‌کردند، این بود که چرا به عهد و میثاق

خویش عمل نمی‌کنند و از اطاعت وی سرپیچی می‌کنند. امام نافرمانی آنان را

یکی از علل شکست آنها از سپاهیان معاویه می‌دانست، چنان‌که اطاعت سپاهیان

معاویه را از او از عوامل پیروزی آنان می‌شناخت. سپاه معاویه در باطل، از او

پیروی می‌کردند و اصحاب امام علیه السلام در حق، از اطاعت او، سر بر می‌تافتند.

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۴۰.

۲. اصول کافی، کتاب الحجّة، ج ۸۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۷۲، کتاب الحجّة.

«وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيُذَلُّونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ  
بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ  
إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ...»<sup>۱</sup>

به خدا سوگند! بر این باورم که آنان، به زودی، بر شما غلبه می‌کنند، به دلیل اینکه، در باطل خویش، با یکدیگر اتفاق دارند و امام خود را در باطل اطاعت می‌کنند و شما در حقتان با یکدیگر اختلاف می‌ورزید و امام خویش را در حق نافرمانی می‌کنید.»

عبارت‌های زیر نمونه‌هایی از انتقادهای شدید امام علی علیه السلام از نافرمانی اصحاب خویش است:

۱. «مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ»<sup>۲</sup>

گرفتار کسانی شده‌ام که هرگاه فرمان دهم، اطاعت نمی‌کنند.»

۲. «أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِيعْ»

ای گروهی که هرگاه فرمان دهم، اطاعت نمی‌کنید.»

۳. «فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا»

نه به سخنم گوش می‌دهید و نه فرمانم را اطاعت می‌کنید.»

۴. «لَكِنْ لَا أَمْرَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ»

کسی که از وی اطاعت نشود، رأیی ندارد.» (رأیش نافذ و تدبیرش کارساز نیست.)

امام علیه السلام این سخن را در پاسخ کسانی گفته است که به شجاعت امام معترف بودند؛ ولی منکر دانایی او در اداره جنگ بودند.

۱. نهج البلاغة صبحی صالح، ص ۶۷.

۲. همان، خ ۳۹.

حال باید روز و روزگار کسانی را دید که، در ماه حرام، در حرم خداوند، خون پسر حرم خدا، یعنی حسین بن علی علیه السلام را بر زمین ریختند.

در واقع ظلم بزرگ بنی‌امیه، حذف تمامی دیوارهای امنیتی و حفاظت دین و دنیا و آخرت مردم و مبتلا ساختن آنها، به تندباد متجاوزان و متجاسران و متعدیان، در طول تاریخ بوده است. آنها دست شیطان و جنودش را بر جسم و جان یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله مفتوح ساختند.

خیشمه می‌گوید: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

«ما شجرة نبوت و خانه رحمت و کلیدهای حکمت و معدن علم و موضع رسالت و مختلف ملائکه [محل رفت و آمد ملائک] و محل سرّ خداییم. ما سپرده خداییم در میان بندگانش، ما حرم اکبر خداییم، ما پناه خدا و پیمان خداییم، هر که به عهد ما بپاید، به عهد خدا پاییده است و هر که آن را بشکند، پناه و پیمان خدا را شکسته است.»<sup>۱</sup>

### ۳. تجدید عهد با امام است (تکلیف سوم)

چنان‌که در انتهای همه زیارت‌نامه‌های یاد شده و در وقت خروج از زیارتگاه‌ها، مرسوم است، زائر رو به آن امام و مزور می‌کند و از خداوندگار می‌خواهد که این زیارت را آخرین زیارت و تجدید عهد او قرار ندهد؛ همان‌طور که در انتهای «زیارت عاشورا» می‌خوانیم:

«وَلَا جَعَلَ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ»

آمد و شد روزگار، عهدها را سست می‌کند، وسوسه شیطان و ترسی که در دل‌های انسان‌ها می‌افکند، جان‌ها را متحول می‌سازد. ابلیس، شکوه و جلال

صاحبان قدرت و شوکت دنیوی را در چشم‌ها آرایش می‌دهد و آدمی را وادار به کرنش و اظهار عبودیت و چاکری می‌سازد و گاه، بندگان را روزی‌رسان و رازق معرفی می‌کند و چشم سر و [چشم] دل مردم را متوجه دستان آنان می‌سازد. از این رو، تجدید عهد، تذکری است برای همه فراموشکاری‌ها و فرو گذاشتن حق مردانسی که جانب‌داری از حقشان را خداوند بر همگان واجب ساخته است.

در سنت بسیاری از عالمان عارف و اولیای الهی بوده است که هر صبح، پس از اقامه نماز، با امام زمان علیه السلام تجدید عهد می‌کرده‌اند. «دعای عهد» از زیباترین «عهدنامه‌ها»یی است که از سوی معصومان علیهم السلام روزی مؤمنان شده است.

در این دعا، مانند همه ادعیه و زیارات، پس از حمد و ثنای خداوند و بزرگداشت اسماء جمال و جلال، آنکه تجدید عهد می‌کند، می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ هَذَا الْيَوْمِ، وَمَا عَشْتُ بِكَ فِي أَيَّامِي عَهْدًا  
وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا...»

خداوندگار! من در این صبحگاهان تجدید می‌کنم عهدم را از برای او و هر روز که زنده باشم عهد و بیعت و پیمانی برای او برگردنم باشد که امید دارم هیچ چیز آن را دگرگون و زائل نسازد...»

آنکه عهد نو نکند، محرم نیست؛ بیگانه‌ای است که به ناگهان، به سان دزدی از دیوار بالا می‌آید. به قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام «کسی که از غیر در وارد شود، سارق است.»<sup>۱</sup>

در زندگی و مراودات معمولی همه ما، در ارتباط با مردم و حتی دوستان

۱. اصل روایت در صفحات قبلی ذکر شده است.

و خویشاوندان، حدودی را مراعات و خطوطی را میان خود رسم می‌کنیم و متعصبانه آن را پاس می‌داریم.

چنان‌که، اهل منزل را محرم خویش می‌شناسیم، همه آنها را در سود و زیان خانواده شریک می‌دانیم، کاستی‌ها و نقصانشان را از دید نامحرمان محفوظ می‌داریم و پنهان می‌سازیم و اسرارشان را میان دیگران منتشر نمی‌کنیم.

آنکه محرم خانواده است، وسعت تصرف و دخالتش هم در میان همه مایملک و حتی اخبار و اطلاعات و تصمیم‌گیری‌های خانواده بیشتر است، به عکس نامحرمان. در میان ما، مهمان نیز نامحرمی است که با حفظ پاره‌ای شئون و ملاحظات در ساعتی معین، به صحن منزل و میان اهل خانواده حاضر شده و پس از آن، با سلام و احترام از میان خانواده خارج می‌شود.

نامحرمان بیگانه، اساساً مجال حضور در خانه را پیدا نمی‌کنند. میزان قرابت افراد به خانه و خانواده، میزان حضور در میدان عمل و دخالت آنها را معین می‌سازد.

محدوده تصرف در همه امور و میان عموم مناسبات در سراسر جهان، به محدوده خویشی و پیوند و محرمیت بستگی دارد. از این مطلب می‌توان دریافت که چرا میدان حضور، عمل و حق تصرف اولیای الهی و به ویژه حضرات معصومان علیهم‌السلام درباره عموم خلق خدا (اعم از نباتات و جامدات و حیوانات و انسان‌ها) وسیع و ولایت آنها گسترده است.

آنان در تقرب و پیوند با خداوند به جایی رسیده‌اند که حضرت جبرئیل علیه‌السلام نیز نرسیده است.

پیش از این، درباره معراج رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و گذار ایشان از مرتبه‌ای ویژه،



سخن گفته‌ایم. مرتبه‌ای که حضرت جبرئیل علیه السلام نیز قادر به گذار از آن نبود. چه کسی می‌تواند دربارهٔ مبسوط الید بودن خداوند در امور جزیی و کلی همهٔ آفریده‌ها و ولایت ایشان و میزان قدرت و دخل و تصرفش در همهٔ هستی تردید کند؟!

این میزان و میدان عمل و دخل و تصرف از آنجاست که خدای متعال خالق، رازق، صاحب و ربِّ مخلوقات خود است و تنها اوست که «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» است. به این ترتیب، از آنجا که حضرات معصومان علیهم السلام می‌فرمایند: «وَلَا يَتُّنَّا وَلَا يَتُّنَا» اللَّهُ، میزان تقرب آنان به خداوند یکتا، این مجال و میدان فراخ را فراهم آورده است که به اذن الله، بر کلِّ موجودات ولایت و حق سرپرستی و دخل تصرف داشته باشند.

اینان محرم‌ترین آفریده‌ها به خداوند هستند، به همین ترتیب محرم‌ترین افراد دربارهٔ همهٔ آفریده‌ها نیز می‌باشند.

در «زیارت جامعهٔ کبیره» زیارتی که در مشهد هر یک از معصومان علیهم السلام و به قصد زیارت ایشان می‌توان خواند، آمده است:

«سلام بر شما! ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و مرکز رفت و آمد فرشتگان و محلّ فرود وحی الهی، معدن رحمت و گنجینه‌داران دانش و سرحدّ نهایی بردباری و اصول و اساس کرم و بزرگواری و پیشوایان امت‌ها و صاحب اختیار نعمت‌ها و ریشه و اصول نیکان و استوانه‌های خوبان و زمامداران بندگان و ...»<sup>۱</sup>

جناب سلمان فارسی، در تقرب به خاندان وحی، به منزلتی و مقامی نائل آمد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ ایشان فرمودند:

۱. ترجمهٔ فرازهای اولیه از زیارت جامعهٔ کبیره.

## «السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»<sup>۱</sup>

سلمان فارسی هیچ نسبت و خویشی با خاندان پیامبر اکرم ﷺ نداشت. او حتی عرب هم نبود؛ اما در محبت و مودت به اهل بیت، گوی سبقت را از همگان ربود.

روزی سلمان فارسی وارد مسجد شد و پیامبر ﷺ احترامش کرد. او را مقدم داشت و در بالای مجلس نشاند و از او با عظمت یاد کرد و وی را از خاصان مصطفی و اهل بیت ﷺ دانست. این کار، مثل همیشه مورد اعتراض اعراب واقع شد. پیامبر ﷺ بالای منبر رفت و در ضمن خطبه‌ای فرمود:

«... سلمان دریایی است که کم نمی‌شود و گنجی است که از بین نمی‌رود.

سلمان از ما اهل بیت است که همواره حکمت و برهان از او می‌جوشد.»<sup>۲</sup>

منصور برزج می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای آقای من! چه بسیار از شما یاد سلمان

فارسی را می‌شنوم؟ فرمودند:

«نگو سلمان فارسی، بگو سلمان محمدی! آیا می‌دانی چرا از او یاد

می‌کنم؟» عرض کردم: نه؛ فرمودند: «برای سه صفت: ۱. مقدم داشتن خواسته

امیرالمؤمنین علیه السلام بر خواسته خودش؛ ۲. دوست داشتن فقرا؛ ۳. دوست

داشتن علم و علما.»<sup>۳</sup>

وقتی زائر خانه خدا، از همه تعلقات چشم می‌پوشد و با دو تکه پارچه

سفید بی‌نقش و نگار، برای گزاردن اعمال حج وارد صحن «مسجد الحرام»

۱. ابن هشام، السیره، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. جعفر مرتضی، سلمان فارسی، ترجمه حسنین، ص ۱۴.

۳. نوری، میرزا حسین، نفس الرحمان فی فضائل السلیمان، ص ۱۲۳.

می‌شود، طواف خود را از «رکن حجر الاسود» (سمت چپ او حجر الاسود است) در حالی آغاز می‌کند که با دست راست، اشاره به حجر می‌کند. گویا که با این عمل، بیعت و عهد خود را با حجر الاسود که نماینده و سمبل و نشانهٔ یدالله است، نو کرده و از آن پس، به طواف مشغول می‌شود.

ابتدا و انتهای طواف با انعقاد و تجدید عهد با انسان کامل، امام مبین و حجّت حیّ خداوند اتفاق می‌افتد.

آنکه با حجّت خدا بر زمین عهد و پیمان ندارد و مودّت و محبّت خالصانهٔ خود را نسبت به آن ابراز نمی‌کند، به حقیقت سنگی را طواف می‌کند و نه «بیت الله الحرام» را!

«کعبه» در صورت، خانه‌ای سنگی است در میانهٔ صحن «مسجدالحرام» و در حقیقت، امام مبین و حجّت حیّ خداوند متعال است؛ چنان که صورت نماز رکوع و سجود و حقیقت آن امام مبین علیه السلام است.

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که:

حجرالاسود در عالم بالا، حقیقت و جوهری نورانی بوده است. حضرت آدم علیه السلام آن هنگام که در بهشت می‌زیست با آن مأنوس بود، این جوهر نورانی، شاهد پیمان خداپرستی حضرت آدم علیه السلام بود؛ چون آدم علیه السلام از بهشت به زمین وارد شد، حجرالاسود نیز از جهان غیب به صورت سنگی به زمین هبوط کرد. حضرت آدم علیه السلام سنگ را دید و شناخت و به یاد بهشت افتاد و عهد و پیمان فراموش شدهٔ خود را به یاد آورد. سپس آن را برداشت و در خانهٔ کعبه نصب کرد. از آن پس، هنگام عبادت نزد سنگ می‌رفت و عهد و پیمان خود را تجدید می‌کرد و خداوند چنین مقرر فرمود که فرزندان آدم علیه السلام نیز نزد آن سنگ روند و با دیدنش به یاد بهشت و عهد و پیمان خدایی خویش افتند و آن را تجدید و

استوار سازند.

در روایتی از پیامبر ﷺ حجر الأسود به منزله دست راست خداوند خوانده شده که در روی زمین قرار گرفته است و مردم با دست کشیدن بر روی آن و بوسیدنش با خداوند بیعت و اطاعت خود را با او تثبیت می‌کنند.

روایتی از امام باقر علیه السلام منقول است که می‌فرماید:

«واجبات خدا یکی پس از دیگری نازل می‌شد و امر ولایت آخرین آنها بود که خداوند، عزوجل، این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم. خدای بعد از این واجب را بر شما نازل نکرده و واجبات را بر شما کامل کرده است.»

در روایت مشهور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است که بیش از بیست هزار نفر آن را از ایشان، از پدر گرامیشان، از پدر پدرشان تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل و از خداوند متعال نقل کرده‌اند و به لحاظ گرامی بودن سلسله راویان سند، حدیث را «سلسله الذهب» نامیدند؛ مرحوم شیخ صدوق، این روایت را در «کتاب توحید» ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در روایت ماندگار و معروف «سلسله الذهب» که از امام رضا علیه السلام در وقت ورود به «نیشابور» آمده است، به خوبی ارتباط میان دو عهد بزرگ فطرت و ولایت را می‌توان دید، ایشان می‌فرمایند:

کلمة «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي، بِشَرْطِهَا وَ شُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»<sup>۲</sup> درباره ولایت کلیه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آمده است: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»

۱. شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۵.

عهد و پیمان امامت، با کلمه «لا اله الا الله» راست می‌شود؛ اما به شرط حراست از میثاق ولایت.

ولایت، شرط ورود به حصن حصین لا اله الا الله و شرط ورود به خیل مؤمنان است.

در تفسیر «آیات ۳۴ و ۳۵ سوره اسراء» (وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا...) از قول امام کاظم علیه السلام چنین آمده است:

«الْعَهْدُ مَا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى النَّاسِ فِي مَوَدَّتِنَا وَ طَاعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ لَا يُخَالِفُوهُ وَلَا يَتَقَدَّمُوهُ وَلَا يَقْطَعُوا رَحِمَهُ وَأَعْلَمَهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْهُ؛<sup>۱</sup> عهد، پیمانی است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مردم اخذ کرد در مورد مودت ما اهل بیت و اطاعت از امیر مؤمنان علیه السلام و اینکه با او مخالفت نکنند و هم از او سبقت نگیرند و پیوند خویشی او را قطع نکنند و به ایشان اعلام کرد که از آنها، در مورد این عهد پرسیده می‌شود.»

واسپس این حضور و انعقاد عهد قلبی و جمعی است که امام مبسوط الید می‌شود و مهیای بیرون آمدن از پس پرده غیبت و حضور آشکار در میان مردم خواهد شد.

بسیاری از ما مردم، درباره اهل بیت علیهم السلام می‌گوییم و می‌نویسیم و مجلس بر پا می‌کنیم و خطابه سر می‌دهیم؛ اما در این گفت‌وگو و در دل، نیت دیگری می‌پروریم.

حَبَّ مال، حَبَّ جاه، حَبَّ جان و ترس از دست دادن این سه، مانع از آن است که به تمامی و خالصانه در این باره وارد گفت‌وگو شویم؛ ریا می‌ورزیم، تظاهر می‌کنیم، در برابر اربابان زر و زور، تزویر [خضوع] می‌کنیم و دانسته و

۱. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷ ح ۱.

نادانسته خود را در ظلم به آل محمد ﷺ شریک می‌سازیم.  
 امام علیؑ پیش از آنکه به سرباز احتیاج داشته باشند، به رفیقانی صمیمی و  
 بی‌ریا احتیاج دارند. آنکه عهدی و پیمانی، غیر از عهد و پیمان با امام مبین بر  
 گردن دارد، نمی‌تواند در جمع یاران غار وارد شود و تا این عهد و پیمان مبدل به  
 عهد قلبی جمعی نشود، تحوّل بزرگ در جهان، حادث نخواهد شد.  
 واسپس این امر، وظیفه چهارمی برای ما معلوم می‌شود:

#### ۴. فراخوانی و دعوت مردم به سوی امام (تکلیف چهارم)

از این رو، از زیارت به منزله معنی زندگی در عصر غیبت یاد کردم؛ چنانچه این  
 سنت به حق پاس داشته می‌شد، غیبت امام تا به این روز، ادامه نمی‌یافت.  
 زندگی در عصر غیبت، زندگی در انتظار، طلب امام و ورود به عهد امام است.  
 والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته

سوم ربیع الثانی سال ۱۴۳۴ هجری قمری

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. معانی الأخبار المرویه عن سادات الأبرار، ابن بابویه قمی، محمد بن علی.
۳. المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، رشیدالدین محمد بن علی.
۴. السیره النبویه، عبدالملک بن هشام (ابن هشام).
۵. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج.
۶. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب.
۷. التوحید، ابن بابویه قمی، محمد بن علی.
۸. الحیة، حکیمی، محمد رضا، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. الدر المنثور، سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن.
۱۰. مسند، احمد بن محمد بن حنبل.
۱۱. الفتوح، محمد بن علی بن اعثم کوفی.
۱۲. تفسیر طبری، محمد بن جریر طبری.
۱۳. الارشاد فی حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان العکبری  
ملقب به شیخ مفید.

۱۴. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، محمد حسین.
۱۵. الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، محمود بن عمر الزمخشری.
۱۶. انساب الأشراف، احمد بن یحیی بلاذری.
۱۷. اخبار الطوال، احمد بن داوود دینوری.
۱۸. اهل بیت در قرآن و حدیث، محمدی ری شهری، محمد، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر.
۱۹. بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، مجلسی، محمد باقر.
۲۰. بررسی اسناد زیارت عاشورا، مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)، برگرفته از سایت انجمن کنترل ایران به آدرس [www.controliran.com](http://www.controliran.com)
- برگرفته از یکی از خطبه‌های امام حسین (ع).
۲۱. بصائر الدرجات، حلی، حسن بن سلیمان.
۲۲. بوستان سعدی.
۲۳. تحف العقول عن آل الرسول (ص)، حسن بن علی بن شعبه.
۲۴. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم.
۲۵. سلمان فارسی، مرتضی عاملی، جعفر، ترجمه: سید محمد حسینی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳.
۲۶. فرائد السمّطین فی فضائل المرتضی و البتول و السّبّطین، حموئی جوینی، ابراهیم بن محمد.
۲۷. داستان‌های شگفت، دستغیب، عبدالحسین.
۲۸. مفاتیح الجنان، قمی، عباس.
۲۹. لغتنامه، دهخدا، علی اکبر.
۳۰. دیوان غزلیات حافظ شیرازی.



۳۱. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد.
۳۲. سفینه البحار، قمی، عباس.
۳۳. سودای روی دوست، آقاتهرانی، مرتضی.
۳۴. رابطه و توجهات امام زمان به امام حسین (ع) و شیفتگان، موسوی مطلق، عباس.
۳۵. آیین رزم، سون وو، ترجمه: سید جواد حسینی، انتشارات هلال.
۳۶. البرهان فی تفسیر القرآن، هاشم بحرانی.
۳۷. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی.
۳۸. الفهرست، طوسی، محمد بن حسن.
۳۹. اعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، فضل بن حسن.
۴۰. مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، طبرسی، علی بن حسن.
۴۱. راه وصال امام زمان (عج)، عبدالمهدی، حسین، تهران: مهتاب، ۱۳۷۸.
۴۲. الغدیر، امینی، عبدالحسین.
۴۳. فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، تألیف گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، ترجمه: علی مؤیدی.
۴۴. گفتار فلسفی، فلسفی، محمد تقی.
۴۵. کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمد.
۴۶. کتاب الغیبه، نعمانی، محمد بن ابراهیم.
۴۷. اصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب.
۴۸. کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، محمد بن علی.
۴۹. گلستان سعدی شیرازی
۵۰. دیوان غزلیات سعدی.

٥١. تفسير الخواطي، حسين ورام بن ابي فراس.
٥٢. مستدرک الوسائل، نوري، حسين بن محمد تقى.
٥٣. مشارق الأنوار، عبدالرحمن بن محمد ابن دباغ.
٥٤. صباح المتهجد و سلاح المتعبّد، طوسى، محمد بن حسن.
٥٥. معراج السّعادة، نراقى، احمد بن محمد مهدى.
٥٦. مقتل الحسين، مكرم، عبدالرزاق.
٥٧. من لا يحضر الفقيه، ابن بابويه، محمد بن على.
٥٨. موسوعة كلمات الامام حسين، مهد تحقيقات باقرالعلوم(ع).
٥٩. ميزان الحكمه، محمدى رى شهرى، محمد، قم: دارالحديث.
٦٠. كتاب الانسان الكامل، نسفى، عزيزالدين بن محمد، ترجمه: ضياء الدين دهشيرى، تصحيح ماريژان موله.
٦١. نفس الرحمن فى فضائل السّلمان، نوري، حسين بن محمد تقى.
٦٢. نهج البلاغه صبحى صالح.
٦٣. رساله قرب الهى، وحيديان، صادق، زير نظر دكتور حسين شاهرودى.
٦٤. وسائل الشيعه الى تحصيل المسائل الشريعه، حرّ عاملى، محمد بن حسن.
٦٥. صحيح بخارى، بخارى، محمد بن اسماعيل.
٦٦. تفسير نورالثقلين، حويزى، عبدعلى بن جمعه.
٦٧. آينه، رابرت فولگام، ترجمه: فاطمه امامى.